

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدس اردبیلی دوم در دیار کرمانشاهان

زندگانی فقیه زاهد ملا عبدالله بشروی ملقب به فاضل تونی

و نواده اش استاد بدیع الزمان فروزانفر

فقیهی که پس از ۳۴۲ سال قبرش در شهر کرمانشاه کشف گردید.

محمدجواد مهری

سرشناسنامه : مهری محمد جواد / ۱۳۵۳

عنوان و نام پدیدآور : مقدس اردبیلی دوم در دیار کرمانشاهان / محمد جواد مهری
مشخصات نشر : کرمانشاه: مؤسسه فرهنگی، هنری و سینمایی کوثر، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری : ۲۵۸ ص. : مصور

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۲۷۰۳-۷۴-۶ ISBN

کتابنامه: کتابنامه وضعیت فهرست نویسی : فیفا.

یادداشت: شامل: زندگانی فقیه زاهد ملا عبدالله بشروی ملقب به فاضل تونی

موضوع : بشروی ، عبدالله - کرمانشاه - سرگذشتنامه

رده بندی کنگره : ۱۳۹۴ م ۵ ب / ۱۶۷۰ DSR

رده بندی دیویی : ۲۹۱/۴

✻ نام کتاب: مقدس اردبیلی دوم در دیار کرمانشاهان

✻ تعداد صفحات: ۲۵۸

✻ قطع: رقعی

✻ شمارگان: ۱۰۰۰

✻ نوبت و تاریخ چاپ: اول / ۱۳۹۴

✻ حروفچینی: انتشارات کوثر

✻ چاپ و صحافی: چاپ مسعود(شرافت وزیری)

✻ لیتوگراف: چاپ مسعود(شرافت وزیری)

✻ ناشر: انتشارات مؤسسه فرهنگی، هنری و سینمایی کوثر

✻ شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۷۰۳-۷۴-۶ ISBN

✻ تلفن: ۸۳۵۹۴۶۴ - ۸۳۶۸۸۴۹

✻ قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

مقدمه ۱۱

سخنرانی مؤلف در همایش بزرگداشت ملا عبدالله ۲۰

فصل اول: سیمای شهر بشرویه

سرزمین طلای سرخ ۳۳

شهرستان بشرویه ۴۷

وجه تسمیه بشرویه ۵۲

بشرویه در سفرنامه ها ۵۳

آثار تاریخی بشرویه ۵۵

الف - بناهای محله میانه ۵۸

۱. مسجد میانه ۵۸

۲. حسینیه حاج علی اشرف ۵۹

۳. آب انبار میانه ۶۰

۴. مدرسه علمیه ۶۱

۵. منزل ملا عبدالله بشروی ۶۲

۶. منازل مستوفی ۶۴

ب - قلاع و برج های دفاعی ۶۴

ج - سازه های آبی ۷۰

- د - آسیاب ها ۷۱
- ذ - پل های ترناو ۷۱
- ر - محوطه کُرنند ۷۳

فصل دوم: زیست نامه ملاعبدالله بُشروی

- خانندان ملاعبدالله ۷۷
- فرزندان حاجی محمد ۷۹
۱. ملا عبدالله (متوفای ۱۰۷۱ق) ۷۹
۲. ملا احمد (متوفای ۱۰۸۳ق) ۷۹
۳. ملا حسینعلی ۸۴
- زندگانی ملا عبدالله ۸۴
- دوران جوانی و تحصیلات ۸۴
- تربیت شاگردان ۹۱
- موقعیت علمی و ابتکارات ملا عبدالله ۹۳
- آثار و تألیفات ملاعبدالله ۹۷
- ویژگی های ملاعبدالله ۱۰۵
۱. زهد و تقوا ۱۰۵
۲. شخصیت اجتماعی ۱۰۷

ملاعبدالله بشروی در آئینه خوبان ۱۱۰

فصل سوم: فرزندان و معاصرین ملاعبدالله بشروی

فرزندان ملاعبدالله ۱۱۹

۱. ملا عبدالجواد ۱۱۹

۲. علامه مولی محمد بشروی ۱۱۹

۳. ملا علی اکبر تونی بشروی ۱۲۴

استاد فروزانفر ۱۲۶

معاصرین ملا عبدالله بشروی ۱۴۰

۱. شیخ بهایی (۹۵۳-۱۰۳۱ق) ۱۴۰

۲. سید محمد باقر میرداماد ۱۵۳

۳. شیخ حر عاملی ۱۸۰

۴. ملا خلیل غازی قزوینی ۱۸۷

فصل چهارم: وفات ملاعبدالله در کرمانشاهان

وفات ملا عبدالله ۲۰۷

کرمانشاه در عصر صفوی ۲۱۳

الف - اوضاع سیاسی کرمانشاه در عصر شاه عباس ۲۲۲

ب - اوضاع سیاسی کرمانشاه از شاه صفی تا شاه سلیمان ۲۲۴

کتاب نامه ۲۴۳

فصل پنجم: آلبوم تصاویر

۱. بافت تاریخی شهر بشرویه ۲۵۵
۲. تهرانگ خانه ملا عبدالله ۲۵۶
۳. درب ورودی خانه ملا عبدالله قبل از بازسازی ۲۵۷
۴. درب ورودی خانه ملا عبدالله پس از بازسازی ۲۵۸
۵. نمای داخلی خانه ملا عبدالله بشروی ۲۵۹
۶. حیاط خانه ملا عبدالله بشروی ۲۶۱
۷. مطبخ خانه ملا عبدالله بشروی ۲۶۲
۸. بازدید مؤلف از خانه ملاعبدالله بشروی (۱۳۹۳/۸/۲۹) ۲۶۳
۹. مؤلف و امام جمعه محترم بشرویه ۲۶۴
۱۰. مؤلف و فرزندش / مقبره ملاعبدالله ۲۶۷
۱۱. سنگ قبر ملا عبدالله بشروی ۲۶۸
۱۲. حاج حسین اسدی مقدم متولی منزل ملا عبدالله ۲۶۹
۱۳. مقبره ملا عبدالله پس از بازسازی ۲۷۰
۱۴. پل شاه بر روی رود خانه قره سو در کنار مقبره ملاعبدالله ۲۷۲
۱۵. رودخانه قره سو در کنار مقبره ملا عبدالله ۲۷۳
۱۶. تصویری از الوافیه ملا عبدالله ۲۷۴

۱۷. مؤلف و فرزندش در کنار مرقد بابا رکن الدین ۲۷۵
۱۸. مرقد میرزا رفیعا استاد ملا عبدالله / تخت فولاد اصفهان ۲۷۶
۱۹. مدرسه ملا عبدالله تستری بازار قیصریه اصفهان ۲۷۷
۲۰. مقبره ملا خلیل قزوینی و سه فرزندش / قزوین ۲۷۸
۲۱. تصاویری از کنگره ملا عبدالله در بشرویه ۲۷۹
۲۲. حسینیہ حاج علی اشرف / محله میانه بشرویه ۲۸۰
۲۳. مسجد جامع میان ده بشرویه ۲۸۱
۲۴. خانه مستوفی / خیابان ملا عبدالله / کوچه مستوفی ۲۸۲
۲۵. باغ خان (خانه شیانی) ۲۸۳
۲۶. قلعه دختر بشرویه / ۱۲ کیلومتری غرب بشرویه ۲۸۴
۲۷. آسیاب های شهرستان بشرویه ۲۸۵
۲۸. پل تاریخی ترناو بشرویه ۲۸۷
۲۹. کاروانسرای اصفاک / روستای اصفاک ۲۹۰
۳۰. امام زاده بی بی نجمه خاتون ۲۹۱
۳۱. استاد بدیع الزمان فروزانفر از نوادگان ملا عبدالله ۲۹۲

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

بیست و هشتم آبان ماه، سال ۱۳۹۳ شمسی فرودگاه کرمانشاه آمدم، راهی طولانی در پیش داشتم، در حدود ۱۳۰۰ کیلومتر! باید خودم را به شهرستان بشرویه (۴۳۵ کیلومتری) مشهدالرضا علیه السلام می‌رساندم، برای همایشی مهم و تاریخی در آن شهر.

با تأخیر پرواز هفت ساعته کرمانشاه- مشهد روبرو شدم... به هرحال ساعت نه شب، وارد شهر مشهد شده و خودم را به حرم ثامن الائمه حضرت امام رضا علیه السلام رساندم، زیارت دلچسبی بود با جسمی خسته، اما...

صبح روز ۲۹ آبان ماه یعنی پنج شنبه به سمت مقصد حرکت کردم، شهرستان‌های تربت حیدریه، فیض آباد، بجستان و فردوس را پشت سر گذاشتم، وقتی به بشرویه رسیدم ساعت حدود ۲/۳۰ بعد از ظهر بود، امام جمعه محترم شهر منتظر بود، در بیت حضرت ایشان کمی استراحت و سپس به مهمان سرا منتقل شدیم، نزدیک غروب آفتاب، آماده رفتن به مسجد برای خواندن نماز مغرب و عشاء.

با امام جمعه محترم و برخی از مسئولین همچون اعضای شورای شهر، فرماندهی محترم سپاه و تعدادی دیگر از مؤمنین شهر به مسجد جامع رفته و نماز مغرب و عشا را خواندیم.

سپس کوچه و پس کوچه‌های بشرویه را با پای پیاده دور زدیم، تا به محله قدیمی میانه رسیدیم، مسجد جامع میانه، مدرسه علمیه، حوض آب انبار و حسینه حاج علی اشرف را دیدن و وارد کوچه‌ای باریک و بن بست در جنب حسینه شدیم، در انتهای کوچه، خانه‌ای به چشم می‌خورد، با قدمتی حدود ۳۰۰ ساله، که زادگاه یکی از عالمان بزرگ ایران و مکتب تشیع در دوره صفوی به نام آخوند ملاعبدالله بشروی بود.

با ذوق و خوشحالی مضاعف وارد خانه شدیم، این خانه که هم اکنون توسط یکی از متدینین و فرهیختگان شهر بشرویه خریداری و تبدیل به یکی از غنی‌ترین موزه‌های استان خراسان جنوبی شده است، در نوع خود بی‌نظیر و شگفت‌انگیز است.

خانه ملاعبدالله یکی از الگوهای اولیه سازماندهی را در معماری مسکونی ایران داراست، از یک مربع ساده تشکیل و هر ضلع آن به سه قسمت تقسیم شده و ۹ واحد فضایی از آن در آمده است.^۱

پس از ساعتی بازدید از خانه و توضیحات حاج حسین اسدی مقدم متولی موزه؛ و گرفتن چند قطعه‌ای عکس با همراهان به سمت محل برگزاری همایش حرکت کردیم، همان مکانی که بنا بود در آن نشستی

۱. در صفحات آتی مفصلاً درباره این خانه توضیحاتی خواهیم داد و نقشه آن در بخش آلبوم تصاویر آمده است.

به مناسبت سالروز وفات ملاعبدالله بشروی که بنام روز ملی بشرویه (۲۹ آبان ماه) ثبت شده است برگزار شود.

مردمان آن سامان از زنان و مردان، جوانان و سال خوردگان برای شنیدن سخنانی راجع به عالم شهرشان، آخوند ملاعبدالله بشروی جمع شده بودند.

وقتی درباره زندگی، زمانه، اندیشه و صفات اخلاقی آخوند ملاعبدالله سخن می گفتیم؛ یک لذت و ابتهاج روحی بر سراسر محفل و مجلس سایه افکنده بود و در سیمای مستمعین کاملاً مشهود و ملموس بود .

پس از سخنرانی پیرامون شخصیت ملاعبدالله و استقبال بی نظیر مردمان متدین و دین دار شهر، متوجه شدم که شخصیت ملاعبدالله نزد بیشتر مستمعین ناشناخته و گمنام است .

لذا بر آن شدم علیرغم اینکه در سال ۱۳۸۱ شمسی درباره زندگانی این شخصیت کتاب خورشید خاوران را نگاشته بودم و تا کنون دو بار به چاپ رسیده است، در آن کتاب تجدید نظری داشته باشم و با شیوه‌ای جدید و اضافاتی دیگر، مجموعه‌ای بنام " مقدس اردبیلی دوم در دیار کرمانشاهان " تقدیم مردمان دین دار، مبارز و با صفای آن سامان نمایم.

تا ترجمه حال و روش زندگی آخوند ملا عبدالله بشروی، سالکان را تشجیعی و راهیان مقامات علمی را تشویق و آیندگان را اسوه و موعظتی باشد، چرا که آگاهی از حال و زندگی و اخلاقیات و معنویات علما، در

حیات و بعد از ممات؛ همچون حضور در مجلس آن بزرگواران و بهره‌وری از محضر آنهاست.

و به تعبیر آیت الله العظمی بهجت (ره) مطالعه تراجم علمای سلف و ملاحظه اعمال آنها، به منزله مراجعه به کتب اخلاق و اخلاقیات، معتبر و مؤثر است.^۱

بر این اساس خواندن شرح حال علما و بزرگان، وجد و نشاطی را برای مستعدان و شیفتگان معنویت می‌آورد که گویی آن بزرگ زنده شده و دیگران در محضر او نشسته و به فیض اندوزی مستفیض‌اند، به ویژه شخصیتی با خصوصیات و صفات اخلاقی آخوند ملا عبدالله بشروی، که شرح حال نویسان و بزرگان اهل قلم حوزه‌های شیعی از او به عنوان مقدس اردبیلی دوم یاد کرده‌اند.

لذا علیرغم گرفتاری‌های روزمره و کثرت اشتغالات، توفیق الهی شامل حال شد و این امر محقق گردید.

وجه تسمیه کتاب

از آن جا که شرح حال نویسان، آخوند ملا عبدالله بشروی را به زهد و پارسایی ستوده و با تعبیر صالح، زاهد و عابد، از او یاد و همتای مقدس اردبیلی دانسته‌اند.

۱. در محضر بهجت، ج ۲، ص ۹.

لذا نام کتاب را "مقدس اردبیلی دوم" قرار دادیم، و چون که وی در شهر کرمانشاه مدفون است، "دیار کرمانشاهان" را نیز، به آن افزودیم.

پیرامون این کتاب توضیح نکات ذیل ضروری به نظر می‌رسد:
یک - نوشته‌ای که در پیش روی دارید علاوه بر شرح حال ملا عبدالله، تصویری از فرزندان و نوادگان، برادرش ملا احمد تونی، اساتید، شاگردان و معاصرین اش همچون شیخ حرعاملی، میرداماد، ملاخلیل قزوینی و حاکم شهر کرمانشاه شیخ علی خان زنگنه که در مسیر زندگی ایشان قرار گرفته‌اند و به نوعی با حضرت ایشان مراوده و معاشرت داشته‌اند نیز می‌باشد.

تا که آشنایی با ابعاد گوناگون شخصیتی آنان و نکات آموزنده و پر محتوای سیره عملی شان، بتواند الگویی برای نسل حاضر و نسل‌های آینده باشد.

دو - از آن جا که ملا عبدالله از برجسته‌ترین رجال علمی و شخصیت‌های بارز شیعی و از فقها و بزرگان مشهد، در سده یازدهم قمری است.

ولی متأسفانه شرح حال‌نویسان پیرامون زندگانی، اندیشه و زمانه معظم له اطلاعات چندانی به دست ما نداده‌اند.

لذا جمع‌آوری مطالب از گوشه و کنار صفحات کتب، درباره چنین شخصیت‌هایی سخت و دشوار است، به همین سبب سعی شده است با

کنکاش فراوان و دقت با احتیاط در کتب خطی و تراجم و شرح احوال علما این مجموعه تدوین گردد.

سه - اکثریت کسانی که درباره ملا عبدالله سخن گفته‌اند از او با عنوان فاضل تونی نام برده‌اند.

تا جایی که نام و شرح حال وی، با نام اندیشمند بزرگ حکمت و عرفان آیت الله محمد حسین تونی، معروف به فاضل تونی، متولد ۱۲۹۸ق در شهر تون (فردوس) در آمیخته و عده‌ای از سرب‌ی اطلاعاتی مطالبی از شرح حال این دو فقیه بزرگ را در آمیخته و نقل می‌کنند.^۱

۱. در این جا خالی از فایده نیست جهت روشن شدن موضوع، اشاره ای اجمالی به زندگانی آیت الله محمد حسین تونی داشته باشیم: آیت الله محمد حسین تونی، معروف به فاضل تونی، یکی از اندیشمندان و بزرگان حکمت و عرفان و مدرّسان علوم معقول در عصر حاضر بوده است.

وی در سال ۱۲۹۸ق در تون (فردوس) دیده به جهان گشود و در ایام کودکی در زادگاه خود به فراگیری مقدمات و ادبیات عرب نزد ملا محمد باقر تونی و آقا میرزا حسین پرداخت. سپس در مشهد و اصفهان به تکمیل تحصیلات خود در حوزه فقه، اصول فقه، و فلسفه مبادرت کرد و در تهران دانش خود را در زمینه حکمت و عرفان تکمیل نمود.

اساتید او در مشهد، ادیب نیشابوری در درس مطوّل؛ آقا میرزا عبدالرحمن مدرس شیرازی در هیئت، نجوم، خلاصه الحساب بهایی و تحریر اقلیدس؛ حجت الاسلام بجنوردی در فقه و اصول؛ و شیخ اسماعیل قاینی در معالم بودند.

در اصفهان از مجالس درس فقه سید محمد حسین خاتون آبادی، آخوند فشارکی و آقا سید علی نجف آبادی و نیز اصول شیخ محمد گلپایگانی بهره برد و منظومه سبزواری و بخش وافری از مطالب شفا و اسفار را از جهانگیر خان قشقایی فرا گرفت.

مدت اقامت او در اصفهان یازده سال به طول انجامید. وی علاوه بر تحصیل؛ به تدریس، ریاضت و تهذیب نفس نیز پرداخت.

تونی در تهران از جلسه درس آقا میرزا هاشم اشکوری که مفتاح الغیب، فصوص و تمهید القواعد را در مدرسه سپهسالار شرح می داد، بهره ها برد و پس از اندک زمانی به کلی رحل اقامت افکند و مقیم تهران شد.

پس از سال ها فراگیری دانش و معرفت، در سال ۱۳۱۲ در دانش سرای عالی تهران به تدریس مشغول شد. پس از سه سال تدریس در دانش سرا، در سال ۱۳۱۵ از سوی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران به مقام استادی برگزیده گردید و به تدریس زبان و ادبیات عرب و فلسفه قدیم پرداخت. او از سوی بزرگانی همچون سید حسن اصفهانی و سید ابوالقاسم کاشی اجازه تدریس در حوزه علوم معقول داشت و در دانشکده معقول و منقول (الهیات و معارف اسلامی کنونی) از بدو تاسیس شروع به تدریس کرد.

تونی پس از عمری تعلیم و تعلّم، سرانجام در سال ۱۳۳۹ دار فانی را وداع می گوید و در قبرستان شیخان قم به خاک سپرده می شود.

او شاگردان بسیاری تربیت کرد که از آن میان، می توان به آیت الله حسن زاده آملی و آیت الله جوادی آملی اشاره کرد.

شایان ذکر است که آثار مکتوب فاضل تونی بسیار اندک و محدود به تعدادی دست نوشته و نیز جزوه هایی است که برخی دانشجویان او مرقوم کرده اند.

حال لازم به ذکر است که بدانیم بشرویه در آن عصر از توابع تون؛ یعنی فردوس فعلی بوده است، به همین سبب شرح حال نویسان از ملاعبدالله، به ملاعبدالله بشروی تونی و یا فاضل تونی یاد کرده‌اند و حال آنکه وی اهل بشرویه بوده، نه اهل تون.

چهار - همچنین در این کتاب، علاوه بر به تصویر کشیدن سیمای شهر بشرویه؛ و حال، زمانه و اندیشه آخوند ملاعبدالله، فرزندان و معاصرین وی، سعی شده تصاویر و اسنادی ماندگار از آثار تاریخی محله میانه همچون؛ خانه ملاعبدالله، مسجد جامع، مدرسه علمیه، حوض آب انبار، حسینیه حاج علی اشرف، و مدرسه محل تحصیل ملا عبدالله در اصفهان، مضجع شریف ملا عبدالله در کرمانشاه و استادش میرزا رفیعا در تخت فولاد اصفهان ارائه گردد.

در پایان بر خود لازم می‌دانم از همه کسانی که جهت کشف و پیدا نمودن قبر ملاعبدالله، پس از ۳۴۲ سال، و ترمیم و باز سازی مرقد شریف

مهم‌ترین آثار چاپ شده وی عبارتند از: جزوه صرف در سال ۱۳۱۵؛ تعلیقه بر شرح فصوص الحکم در سال ۱۳۱۶؛ الهیات در سال ۱۳۳۳؛ حکمت قدیم؛ منطق؛ منتخب قرآن و نهج البلاغه؛ قسمت نحو کتاب‌های صرف و نحو و قرائت که کتاب‌های درسی سال‌های اول، دوم و سوم دبیرستان‌ها بوده‌اند؛ منتخب کلیله و دمنه عربی و وفيات الاعیان ابن خلکان با شرح و ایضاح لغات مشکل آن .
(نک: مقاله محمد حسین تونی، حکیم و عارف شریعت مدار، فیروزه، صادق زاده دربان، کتاب ماه فلسفه، ش ۱۸، اسفند ۱۳۸۷، ص ۱۱) .

معظم له زحماتی متحمل شدند، به ویژه جناب آقای هرمز بیگلری و صدیق ارجمند آقای حاج حسین اسدی مقدم بشروی که در زمینه احیاء نام ملا عبدالله و حفظ و نگهداشت منزل ایشان در محله میانه، کما کان زحمت می کشند و مراقبت دارند، تقدیر و تشکر کنم.

امید است خدای رحمان این اثر ناچیز را مصداق فرمایش نورانی پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله وسلم که فرمودند: «هر کس سرنوشت و حوادث زندگی مؤمنی را بنویسد و به رشته تحریر در آورد، همانند آن است که او را زنده کرده است»، قرار دهد و دعای خیر آن بزرگوار را از اشرافگاه ابدیت شامل حال ما بگرداند. محمدجواد مهری ۲۹ آبان ۱۳۹۳

سخنرانی مؤلف در همایش بزرگداشت ملاعبدالله^۱

بسم الله الرحمن الرحيم، خدا را شاکرم توفیق رفیق راه شد که شرفیاب محفل شما، جهت تجلیل و تکریم از یکی از بزرگان مکتب امامیه و زاهدان عصر صفویه بشوم.

باید بدانیم که خطه بشرویه از لحاظ تاریخی و هم از لحاظ مردمان و از لحاظ مفاخر علمی و دینی در تاریخ ما می درخشد.

از لحاظ تاریخی؛ بر اساس شواهد و بناهای موجود، خانه‌های خشت و گلی و بادگیرهای مختلف، سندی مهم و ارزشمند از معماری دوره تیموری و صفوی دارد، بافت تاریخی آن یکی از معدود بافت‌های خشتی ثبت و حفاظت شده خراسان جنوبی است، مخصوصاً آثار تاریخی محله میانده همچون؛ مسجد جامع میانده، آب انبار میانده، خانه ملاعبدالله، مدرسه علمیه ملا عبدالله، حسینیه ی حاج علی اشرف که یکی از غنی ترین آثار کشور است.

از لحاظ مردمان؛ این منطقه از مراکز مهم جنبش سربداران در خراسان بوده که طی آن شیعیان خراسان به مقابله با مغولان برخاسته‌اند.

۱. این سخنرانی در تاریخ ۲۹ آبان، سال ۱۳۹۳ شمسی، در سالروز وفات ملا عبدالله بشروی در بشرویه انجام شده است. چرا که وفات وی در غروب ۱۶ ربیع الاول ۱۰۷۱ق مطابق با (۲۹ آبان ۱۰۳۹ش) در شهر کرمانشاه بوده است و امروزه سالروز وفات این علامه گرانقدر به عنوان روز شهرستان بشرویه به ثبت رسیده است.

از لحاظ مفاخر؛ بزرگانی چون ملا عبدالله و برادرش ملا احمد بشروی و اجداد و نوادگان‌شان همچون استاد بدیع الزمان فروزانفر که با سه واسطه به ملا عبدالله می‌رسد، داشته است.

هم ملا عبدالله و هم برادرش ملا احمد که به "فاضلین تونی" مشهورند، از اکابر و بزرگان فقاقت و مرجعیت مکتب امامیه‌اند.

از زندگانی این دو برادر گرچه ما اطلاعات چندانی نداریم، ولی از همین مقدار اندک هم که تاریخ از آنها اطلاعات به دست می‌دهد. متوجه می‌شویم که زندگی این دو بزرگوار سراسر نور و معنویت، و دیانت و کمال بوده است.

اگر بخواهیم سیری اجمالی به زندگانی ملا عبدالله بشروی داشته باشیم به نظرم سه بُعد در زندگانی ایشان خیلی پررنگ است، که این ابعاد سه گانه را باید استخراج، تبیین و به عنوان یک نسخه و الگو به جامعه عرضه کنیم؛ برای همه مردم، زن و مرد، بزرگ و کوچک بطور عام و برای مراکز علمی (حوزه و دانشگاه) و سیاسیون و مسئولین به طور خاص.

الف - اولین بُعد از ابعاد زندگانی ایشان

اولین بُعد از ابعاد زندگانی ایشان را که باید مورد بررسی قرار گیرد، بُعد رفتاری ایشان است.

شخصیتی که همه کسانی که شرح حال او را بیان کرده اند، از او به عنوان فردی صالح، زاهد، عابد، باور و پارسا، پرهیزکار و متقی یاد می کنند.

بزرگانی مثل شیخ حر عاملی، سید محسن امین جبل عاملی، میرزا عبدالله افندی اصفهانی؛ همگی در بیان یک صفت و ویژگی ملاعبدالله مشترک و اتفاق نظر دارند و آن زهد و تقوای اوست، تا جایی که می گویند پارساترین مردم اهل زمانش بوده و او را تالی تلو مقدس اردبیلی می دانند.

میرزا عبدالله افندی گوید: در دیداری که از بشرویه داشتم، دیدم به برکت این عالم بزرگ و برادرش ملا احمد، تمام اهالی آن منطقه، مردمان متدین، صالح، متقی، عابد و پرهیزکار بودند. از این عبارت معلوم می شود این دو برادر، سال ها در این منطقه بوده اند.

درسی که باید از "بعد رفتاری ملا عبدالله" گرفت، تقوا و پرهیزگاریست؛ به خصوص این صفت و ویژگی را باید مردمان این خطه و جوانان در خودشان تقویت کنند و این صفات را، به دیگر مناطق انتقال دهند. همان صفتی که نام "ملاعبدالله" را ماندگار کرد و او را شهره آفاق نمود.

صفتی که در آیات متعددی همچون؛ انّ اکرمکم عندالله اتقاکم (سوره حجرات/ ۱۳)، انّما یتقبّل الله من المتقین (سوره مائده/ ۲۷)، انّ الله

يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ (آل عمران/۷۶)، إِنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ (توبه/۳۶ و ۱۲۳)، إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ (هود/۴۹) و هم در روایات، او را معیار و ملاک قبولی اعمال و تقرب به خداوند می‌دانند.

تقوا در نزد عرب یعنی مرز زمین زراعی، به این معنا که انسان مراقبت کند، وارد مرز دیگران نشود، وارد منطقه ممنوعه خدا نشود، انسان زندگانی‌اش را با خدا تنظیم کند، سعی کند قیامش، قعودش، خوراکش، پوشاکش خدایی شود.

بزرگانی مثل آیت الله بهاء‌الدینی - مرحوم کشمیری - آیت الله العظمی بهجت - نجات شیرازی - انصاری همدانی این گونه بودند، کارشان را با خدا تنظیم کرده بودند، خدایی شده بودند، لذا کار خدایی می‌کردند...

آقای محدث زاده فرزند شیخ عباس قمی می‌گوید: زمانی که در نجف بودیم حدود سال ۱۳۵۷ قمری، دو سال قبل از فوت پدر، یک روز صبح پدرم از خواب برخاستند و گفتند امروز چشمم به شدت درد می‌کند و قادر به مطالعه و نوشتن نیستم و بسیار ناراحت به نظر می‌رسید. می‌گوید: من رفتم مدرسه، ظهر که برگشتم، دیدم ایشان مشغول نوشتن هستند.

عرض کردم: چشم تان بهتر شده فرمودند: درد به کلی مرتفع شد. گفتم: چگونه؟ پاسخ دادند: وضو گرفتم، رو به قبله نشستم و کتاب

کافی را که به خط فقیه مشهور ملاعبدالله صاحب وافیہ بود، به چشم کشیدم. درد چشم برطرف شد.

و تا پایان عمر، دیگر به درد چشم مبتلا نگردید.

کتاب مرحوم کلینی به دستخط ملاعبدالله، چنین اثر دارد و این از آثار حالات معنوی و روحی ملاعبدالله بوده است.

ب - دومین بُعد از ابعاد زندگانی ایشان

دومین بُعد از زندگانی ملاعبدالله، بُعد علمی اوست.

ایشان هم عصر سه نفر از بزرگان حوزه و مکتب تشیع همچون شیخ حرعاملی، شیخ بهایی و میرداماد؛ و تربیت شده مکتب اصفهان و مدرسه ملا عبدالله شوشتری از مشایخ مجلسی اول است. وی از شاگردان میرزا رفیعا و عمده تحصیلات و کسب فیض ایشان از حوزه درسی اصفهان است.

گرچه چند سالی هم در مشهد اتراق و سکونت داشته است، ولی شخصیت علمی ایشان در اصفهان شکل می گیرد.

اگر بخواهیم به مقام علمی کسی پی ببریم، معیار و ملاک تشخیص دو چیز است:

یکی شاگردانی که تربیت کرده و تحویل داده. دوم آثار و تألیفات که از وی بجای مانده است.

و این دو چیز در زندگانی ملا عبدالله به خوبی مشهود است.

ملا عبدالله شاگردان برجسته ای همچون علامه خاتون آبادی را تحویل می‌دهد که آیت الله العظمی مرعشی از او به نیکی یاد می‌کند و او را مورخی جلیل و ثقة ای امین می‌داند.

و در مسأله ی تألیفات و نوشتن، شرح حال نویسان هفت اثر علمی را برای او شمرده‌اند: رساله‌ای در اصول فقه بنام وافیه فی الاصول، رساله-ای در اثبات عدم وجوب عینی اقامه نماز جمعه در زمان غیبت، حاشیه بر معالم الاصول، تعلیقات بر مدارک الاحکام، شرح ارشاد الاذهان، حاشیه بر ارشاد الاذهان و فهرست تهذیب الاحکام شیخ طوسی.

متأسفانه امروز فقط دو اثر از این آثار باقی مانده و چاپ شده است. همچنین از ویژگی‌های ملاعبدالله بشروی در بُعد علمی؛ ذوق، ابتکار، خلاقیت و روحیه آزاد اندیشی علمی اوست، که او را در زمان خویش، مشهور و معروف ساخته.

مرحوم آیت الله خوانساری در روضات می‌فرماید: ایشان فروعات و فواعد جدید و کمیابی را در باب تعادل و تراجیح مطرح می‌کند که احدی قبل از او به آن نرسیده.

مرحوم نراقی در کتاب عوائد الایام در ذیل عائده ۸۶، وقتی بحث "عدم ثبوت نجاست به قول عدلین به خاطر عدم دلیل علی اعتباره عموماً" را مطرح می‌کند، می‌گوید: صاحب وافیه قایل به عدم اعتبار شهادت عدلین است، کما اینکه من هم مدت ها به همین عقیده بودم، سپس تغییر رأی دادم.

یا اینکه کتاب (الفهرست علی تهذیب الاحکام شیخ طوسی) در آن زمان، با نبود امکانات، بهترین خدمت به علم فقه و فقهات بوده است. خود ملا عبدالله گوید: این کتاب از مهم ترین کتاب های لازم برای دانش پژوهان فقه است، مرحوم خوانساری در روضات الجنات گوید: هو کما قال و فوق ما نقول. یعنی کلام ملا عبدالله بشروی در وصف فهرست تهذیب، واقعیتی درست، بلکه سخن او فوق چیزی است که ما می گوئیم.

باید توجه داشت که بُعد علمی ملاعبدالله بشروی و ابتکارات او قابل نسخه برداری است، برای مراکز علمی اعم از دانشگاه و حوزه.

همان چیزی که مقام معظم رهبری در سال های اخیر مرتب بر آن تاکید می ورزند و آن رفتن به سمت شکستن مرزهای دانش. ما نباید به ترجمه و کپی برداری از دیگران اکتفا کنیم، ما باید به سمت شکستن مرزهای دانش برویم. اصلاً جنبش نرم افزاری که آقا فرمودند، فلسفه اش همین است.

یکی از مطالباتی که ایشان از دانشگاه ها و حوزه ها دارند، همین نهضت نرم افزاری علمی است، یعنی تولید علم و نواندیشی علمی در برابر تقلید و تحجر برای ساخت تمدن اسلامی.

ایشان فرمودند: ما باید در علوم می که برای اداره یک جامعه و یک کشور لازم است، اعم از علوم انسانی، علوم اجتماعی، علوم سیاسی و علوم اقتصادی؛ به سمت نوآوری و نواندیشی برویم.

ما امروز در بخش عمده این علوم مقلدیم و از دنیای غرب عقب ماندیم، امروز معلومات کم نداریم، مقالات و ژورنال‌های علمی کم نداریم، این همه پایان نامه‌ها و کارهای تحقیقاتی و علمی که در انبارها و بایگانی‌ها انباشته شده، چقدر از این‌ها توانسته است، در صنعت، کشاورزی، عمران و آبادانی کشور نقش ایفا کند. مشکل این جاست، باید این‌ها را روش مند و بر اساس نیاز کشور بومی سازی کنیم. به این می‌گویند تولید علم، نه فقط اکتفا به ترجمه و فراگیری اندوخته‌های دیگران، نه اینکه فرا نگیریم، بلکه باید گرفت، ولی او را بر اساس فرهنگ و نیاز کشور بومی سازی کرد، امروز این یک خلأ بزرگ است.

رهنمود مکتبی امام علی علیه السلام در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲۰ ص ۳۱۹ را ببینید که فرمودند: العلم سلطان من وَجَدَهُ صَالٍ وَمَنْ لَمْ يَجِدْهُ صَالٍ عَلَيْهِ.

سلطان یعنی پادشاه، اقتدار، قدرت. علم اقتدار می‌آورد، هر کس این قدرت را به چنگ آورد می‌تواند تحکم کند، غلبه کند.

مقام معظم رهبری فرمودند: علم سلاح پیروزی ماست، ما باید این سلاح را بدست آوریم، علم برای ما یک امر حیاتی است، حقیقتاً کشوری که دستش از علم تهی است. نمی‌تواند توقع عزت، استقلال و هویت و شخصیت، امنیت و رفاه داشته باشد، علم عزت می‌آورد، سربلندی می‌آورد.

البته این نکته را هم باید توجه داشته باشیم که علم تنها کافی نیست، علم باید با اخلاق و معنویت همراه شود و الا به همان چاله‌ای می‌افتیم که غرب افتاد، یعنی علم که نور است برای آنها وسیله‌ی ظلمت شد، وسیله انحراف شد، به بمب اتمی دست پیدا کردند و در یک لحظه ۵۰ هزار نفر را در هیروشیما به خاک و خون کشیدند. علم برای آنها وسیله گسترش فرهنگ گمراه کننده و هلاک کننده شده و هزاران مشکل دیگر.

ج - سومین بُعد از ابعاد زندگانی ایشان

بُعد سوم زندگانی ملا عبدالله، شخصیت اجتماعی اوست.

علم ملا عبدالله که همراه با اخلاق و معنویت شده بود، از او یک انسان خود ساخته و مهذب ساخته بود که در نزد مردم و حکومت وقت، دارای یک اعتبار اجتماعی و نفوذ معنوی شده بود، تا جایی که میرزا محمد تنکابنی در قصص العلماء نقل می‌کند:

شاه عباس روزی به دیدن ملا عبدالله آمده بود، ایشان مدرسه‌ای ساخته بود و خالی از طلبه بود. شاه می‌گوید: چرا مدرسه خالی است.

ملا عبدالله می‌گوید: بعداً به این سؤال شما پاسخ می‌دهم.

پس از مدتی ملا عبدالله به دیدن شاه عباس می‌رود. آنجا شاه می‌-

گوید: چیزی از ما بخواه، اگر کاری داری تا ما انجام بدهیم.

ملا عبدالله می‌گوید: یک حاجت دارم و آن اینکه من سواره و شما

پیاده حرکت کنیم تا میدان شاه.

شاه عباس می گوید: چرا؟

ملا عبدالله می گوید: این را بعداً جواب می دهم. وقتی حرکت کردند، همه مردم دیدند، شاه پیاده دارد، ملا عبدالله را بدرقه می کند تا میدان، و سپس مراجعت کرد.

شاه بعد از مدتی به دیدن ملا عبدالله رفت که جواب سؤالات را بگیرد، دید مدرسه پر از طلبه است.

وجه آن را سؤال کرد؟

آخوند ملا عبدالله گفت: مردم فضیلت علم و عالم را نمی دانستند، آن روزی که شما پیاده در جلو رفتید، مردم فهمیدند که علم آن قدر ارزش دارد که پادشاه پیاده پیش روی عالم راه رود.

بحکم را جمع کنم و آن اینکه این سه بُعد از ابعاد زندگانی ملا عبدالله بشروی قابل الگو برداریست:

بُعد اخلاقی و تقوایی؛

بُعد علمی، ابتکارات، خلاقیت و نوآوری؛

بُعد اجتماعی و نفوذ در دل ها.

براین اساس اگر کسی علم و اخلاق را توأمان کسب کرد و در زندگی به آن عمل نمود، نتیجه اش عزت، آبرو، اعتبار و عافیت در دنیا و آخرت است.

والسلام علیکم ورحمه الله و برکاته.

فصل اول:

سیمای شهر بشرویه

سرزمین طلای سرخ

استان خراسان جنوبی، با مساحت ۱۵۰۸۰۰ کیلومتر مربع و با آب و هوای متنوع در شرق کشور واقع شده است. این استان با مرکزیت بیرجند، از شمال به خراسان رضوی و از شرق به طول ۳۳۱ کیلومتر، دارای مرز مشترک با کشور افغانستان بوده و از غرب به استان یزد، اصفهان و سمنان و از جنوب به استان‌های کرمان و سیستان و بلوچستان محدود می‌باشد.

استان خراسان جنوبی بر اساس تقسیمات کشوری، در سال ۱۳۸۳ با مصوبه هیأت دولت و مجلس شورای اسلامی با ۴ شهرستان متنوع از خراسان بزرگ تشکیل شد.

در حال حاضر این استان دارای ۱۱ شهرستان، ۲۸ شهر، ۲۵ بخش، ۶۱ دهستان و ۳۵۵۵ آبادی می‌باشد.

شهرستان‌های این استان شامل بیرجند، قاینات، طبس، فردوس، نهبندان، سرایان، سربیشه، درمیان، بشرویه، خوسف و زیرکوه می‌باشد. سرزمین خراسان جنوبی در طول تاریخ هزاران ساله خود بستر افتخارات فراوانی بوده است که آن هم به علت قابلیت‌های بی‌نظیر این خطه است.

خراسان جنوبی با طبیعتی گرم و نعمت‌های فراوان و خاص خود و با مردمی مهربان و صمیمی همراه با عطر جانبخش گل‌های زعفران در

شرقی ترین نقطه میهن عزیزمان قرار گرفته است. خاک گرم این دیار بستری مناسب برای شکوفایی این گل زیباست و دامن پر مهرش همچون مادری مهربان، پرورش دهنده علما، فضلا و عرفای بسیار گران مایه است.

خراسان جنوبی از پیشینه تاریخی بلندی برخوردار است بطوری که بیش از ۷۱۹ اثر تاریخی، فرهنگی، طبیعی و معنوی آن تا کنون در فهرست آثار ملی کشور به ثبت رسیده است.

در اینجا خالی از لطف نیست که اشاره ای داشته باشیم به تقسیمات داخلی استان خراسان بزرگ (و به تبع آن شهرستان بشرویه) و فراز و نشیب های مختلف که بنا به مقتضیات سیاسی و تحولات تاریخی، بارها دست خوش تغییرات مکرری شده است.^۱

شایان ذکر است که تقسیمات کشوری در ایران تا قبل از مشروطیت معنی و مفهوم خاصی نداشت.

پس از برقراری حکومت مشروطه بر اساس قوانین مصوبه؛ نخست کشور به چهار ایالت و چندین ولایت تقسیم گردید، در سال ۱۳۲۴ هجری قمری (۱۲۸۵ شمسی) خراسان یکی از چهار ایالت کشور بود.^۲

۱. اقتباس از: ثابت حسین پور، غلامرضا: مقاله «تقسیمات کشوری» فصلنامه

تحقیقات جغرافیایی، تابستان ۱۳۷۶، ش ۹، ص ۱۶۰ به بعد (با دخل و تصرف).

۲. چهار ایالت کشور عبارت بودند از: آذربایجان، کرمان و بلوچستان، فارس و بنادر، خراسان و سیستان.

از آن سال تا سال ۱۳۱۶ هجری شمسی؛ ایران از حیث تقسیمات سیاسی به ۲۷ قسمت که از نظر وسعت، جمعیت و آب و هوا با یکدیگر متناسب نبودند تقسیم شده بود.

هر یک از این قسمت‌ها بر حسب اهمیت اداری، دارای حکامی بودند. والی برای ایالت، حاکم برای ولایت، نایب الحکومه برای بلوک. والی‌ها از طرف شخص پادشاه انتخاب می‌شدند و مسئول حکومت مرکزی بودند. حکام را نیز وزارت داخله (کشور) و نایب الحکومه‌ها از طرف والی و حکام منصوب می‌شدند.

خراسان و سیستان یکی از بخش‌های ۲۷ گانه کشور بود که دارای ۱۸ ولایت و چندین بلوک به شرح زیر بود:

۱. ولایت مشهد؛ مرکز آن شهر مشهد بود و شامل بلوک گل‌مکان، جا غرق، شان‌دیز، اردمه، چناران، رادکان، بیزکی، میان ولایت، تبادکان، درزآب و چولائی خانه، پائین ولایت، پیوه ژن و سرجام.
۲. ولایت سرخس؛ نیز مرکز ولایت بوده و مرکز آن شهر سرخس ناصری می‌باشد.
۳. ولایت دره گز؛ شامل بلوک درگز، چاپشلو، نوخندان، میانکوه، لطف آباد و کلات که کلات نیز دارای دو بلوک است (بلوک کلات و بلوک پساکوه).

۴. ولایت قوچان؛ شامل بلوک سر ولایت که مرکز آن قوچان، میان ولایت و شیروان که مرکز آن شهر شیروان است.
۵. ولایت بجنورد؛ شامل بلوک حومه شهر، مرکز آن شهر بجنورد، چناران، گرمخان، مانه، سملقان، کسبایر، شوقان، سنخواست، جاجرم و میان آباد.
۶. ولایت نیشابور؛ شامل بلوک ریوند، عشق آباد، تحت جلگه ماروس، بار معدن، طاغنکوه، اربقایی، دربقاضی، ماذول، اردوغش، زبرخان، اسحق آباد و سرولایت.
۷. ولایت جوین.
۸. ولایت سبزوار؛ شامل بلوک قصبه (مرکز شهر سبزوار)، خمسه کوه میش، کاه باشتین، مزینان، براکوه، کراب، طبس، تکاب، شامکان، ربع شامات، جوین، بام و صفی آباد.
۹. ولایت اسفراین؛ شامل بلوک بالا ولایت (مرکز آن اسفراین)، میان ولایت، پایین ولایت.
۱۰. ولایت جام؛ شامل بلوک جام (مرکز جام)، بالا جام، پایین جام.
۱۱. ولایت باخرز و خواف؛ شامل بلوک پایین، ولایت باخرز، میان ولایت باخرز، پایین خواف، جلگه خواف و بالاخواف.
۱۲. ولایت تربت حیدری؛ شامل بلوک حومه، بالا ولایت، پایین ولایت، بایگ، زاوه، رشتخوار، محولات، ازغند، بالارخ، پایین رخ.

۱۳. ولایت ترشیز؛ شامل بلوک کوه سرخ، رستاق، بالا ولایت، شش طراز و برکال، کنار شهر، کوهپایه.

۱۴. ولایت فردوس و گلشن (تون و فردوس)؛ شامل بلوک طبس، تون، بشرویه، گناباد و حلوان.

۱۵. ولایت قائنات؛ شامل بلوک بیرجند و قائن.

۱۶. ولایت شاهرود؛ شامل بلوک زیراستاق، پشت بسطام، بسطام، کلاتها، میامی، و سرحدات فرومد، بیارجمند، قراء اربعه.

۱۷. ولایت سمنان و دامغان؛ شامل بلوک علاء، سنگسر، سرخه، حومه شهر دامغان، قهاب رستاق، قهاب صرصر، بلوک قویه دروار، بلوک رودبار، بلوک دامن کوه.

۱۸. ولایت سیستان؛ شامل بلوک سیستان، میان کنگی، ناروئی، شیب آب و شهرکی.^۱

در سال ۱۳۱۶ قانونی بنام قانون تقسیمات کشوری تصویب شد.^۲

۱. کیهان، مسعود، جغرافیای مفصل ایران، ص ۱۸۳.

۲. قانون تقسیمات کشوری و وظایف فرمانداران و بخشداران مصوب ۱۶ آبانماه ۱۳۱۶- ماده یک، کشور ایران مطابق نقشه و صورت ضمیمه به ده استان و چهل و نه شهرستان تقسیم می شود. هر استان مرکب از چند شهرستان و هر شهرستان مرکب از چند بخش و هر بخش مرکب از چند دهستان و هر دهستان مرکب از چند قصبه و ده خواهد بود.

مطابق این قانون تقسیمات کشوری به پنج درجه بنام استان، شهرستان، بخش، دهستان و قریه درآمد که حاکم این واحدها بنام استاندار، فرماندار، بخشدار، دهدار و کد خدا نامیده می‌شدند که بر اساس همین قانون برای کشور ۱۰ استان و ۴۹ شهرستان پیش‌بینی گردید.

تعیین محدوده بخش‌ها و دهستان‌ها و تابعیت آنها به عهده وزارت کشور محول شد. مجدداً در همین سال قانونی از مجلس گذشت و خراسان یکی از استانهای کشور محسوب شد و بنام خراسان نامگذاری گردید.

مرکز آن مشهد و دارای ۷ شهرستان بنام‌های سبزوار، بیرجند، تربت حیدریه، مشهد، قوچان، بجنورد و گناباد شد.^۱

در سال ۱۳۲۹ استان خراسان دارای ۱۱ شهرستان، ۴۵ بخشدار و ۱۸۰ دهستان و ۶۴۱۳ آبادی بود.^۲

۱- شهرستان بجنورد دارای بخش‌های حومه شهر، اسفراین و مانه و ۱۲ دهستان.

۱. قانون تقسیمات کشوری و وظایف فرمانداران و بخشداران مصوب ۱۶ آبان‌ماه ۱۳۱۶- ماده دو- استان نهم که تشکیل می‌شود از شهرستانهای، بیرجند، تربت حیدریه، مشهد، قوچان، بجنورد، گناباد، سبزوار.
۲. رزم آرا، فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۹، واحدهای اداری استان نهم.

- ۲- شهرستان بیرجند دارای بخش های حومه، درمیان، خوسف، شوسف، قاین و ۱۶ دهستان.
- ۳- شهرستان تربت حیدریه دارای بخش های حومه، فیض آباد و محولات، رشتخوار، کدکن، خواف و ۱۵ دهستان.
- ۴- شهرستان دره گز دارای بخش های حومه، نوخندان، چاپشلو، لطف آباد، کلات و ۱۲ دهستان.
- ۵- شهرستان سبزوار دارای بخش های حومه، صفی آباد، جغتای، ششتمد، داورزن و ۲۳ دهستان.
- ۶- شهرستان فردوس دارای بخش های حومه، بشرویه، طبس و ۲۱ دهستان.
- ۷- شهرستان قوچان دارای بخش های حومه، شیروان، باجگیران و ۲۳ دهستان.
- ۸- شهرستان کاشمر دارای بخش های حومه، ریوش، خلیل آباد، بردسکن و ۹ دهستان.
- ۹- شهرستان گناباد دارای بخش های جویمند حومه، بجستان و ۶ دهستان.
- ۱۰- شهرستان مشهد دارای بخش های حومه و ارداکن، طرچه، فریمان، تربت جام، جنت آباد، سرخس، طیبات و ۲۹ دهستان.

۱۱- شهرستان نیشابور دارای بخش های حومه و فدیشه،

سرولایت، قدمگاه و ۱۳ دهستان.

در نقشه تقسیمات کشوری سال ۱۳۳۵ استان خراسان دارای ۱۲

شهرستان بنام های مشهد، قوچان، بجنورد، نیشابور، سبزوار، تربت جام،

تربت حیدریه، کاشمر، گناباد، فردوس، طبس و بیرجند است.^۱

در سال ۱۳۳۹ براساس ماده قانونی که از تصویب مجلس گذشت،^۲

مقرر شد استان ها به اسامی اصلی و تاریخی خود خوانده شوند.

در ماده ۱۲ همین قانون نیز یک نوع تقسیمات جدیدی بنام

فرمانداری کل نیز بوجود آمده که کشور شامل ۱۴ استان و ۶ فرمانداری

کل گردید.

در این زمان استان خراسان دارای ۱۵ شهرستان و ۲۵ بخشداری شد.^۳

۱. شهرستان مشهد دارای بخش های حومه، فریمان، طبقه،

چناران، احمدآباد، سرخس.

۱. سرشماری سال ۱۳۳۵، چاپ آبان ماه سال ۱۳۴۰.

۲. قانون راجع به وظایف و اختیارات استانداران، مصوب ۲۱ اردیبهشت سال ۱۳۳۹

ماده ۱۳، از تاریخ اجرای این قانون استان ها به اسامی اصلی خود نامیده می شوند و

دولت مکلف است با توجه به سوابق تاریخی نام استان ها و حوزه آن را تعیین و

اعلام نماید.

۳. ایرانشهر، نشریه شماره ۲۲، ج ۲، سال ۱۳۴۳، ص ۱۰۴۴.

۲. شهرستان تربت جام، دارای بخش‌های حومه، باخزر (تایباد)، زورآباد (جنت آباد).
۳. شهرستان گناباد، دارای بخش‌های حومه، بجستان.
۴. شهرستان بیرجند، دارای بخش‌های حومه، درمیان، قاینات، خوسف، نهبندان.
۵. شهرستان کاشمر، دارای بخش‌های حومه، کوهسرخ (ریوش)، خلیل آباد، بردسکن.
۶. شهرستان قوچان دارای بخش‌های حومه، باجگیران.
۷. شهرستان شیروان دارای بخش حومه.
۸. شهرستان سبزوار دارای بخش‌های حومه، جغتای، داورزن، ششتمد.
۹. شهرستان تربت حیدریه دارای بخش‌های حومه، کدکن، فیض آباد، خواف، رشتخوار.
۱۰. شهرستان نیشابور دارای بخش‌های حومه، تحت جلگه، زبرجان، سرولایت.
۱۱. شهرستان درگز دارای بخش‌های حومه، نوخندان، لطف آباد، کلات، چاپشلو.
۱۲. شهرستان اسفراین دارای بخش‌های (میان آباد) حومه، بام و صفی آباد.

۱۳. شهرستان فردوس دارای بخش‌های حومه، بشرویه و سرایان.
۱۴. شهرستان طبس دارای بخش‌های حومه، دستگردان.
۱۵. شهرستان بجنورد دارای بخش‌های حومه، جاجرم، جرگلان، مانه.

از سال ۱۳۳۹ تا سال ۱۳۵۴ تغییراتی در محدوده بخش‌ها و شهرستان‌های خراسان حاصل نشد (در سال ۱۳۴۵ بخش کلات از شهرستان درگز منتزع و به شهرستان مشهد ملحق می‌گردد)^۱.

تا این که براساس مصوبه شماره ۶۷۳۶۸-۵۴/۱۰/۲۹ هیأت وزیران بخش باخزر از شهرستان تربت جام منتزع و تبدیل به فرمانداری باخزر گردید.

مجدداً در مصوبه شماره ۳۷۲۰-۵۹/۳/۲۶ شهرستان باخزر بنام شهرستان تایباد تغییر نام یافت. همچنین به موجب مصوبه شماره ۲۴۶۱-۵۸/۱۱/۲۷ شورای انقلاب اسلامی بخش قاینات از شهرستان بیرجند منتزع و تبدیل به فرمانداری شد و بنام فرمانداری قاینات نامگذاری گردید.

در سال ۱۳۵۹ به موجب تصویبنامه شماره ۵۹۶۴-۵۹/۴/۲ هیأت وزیران در محدوده دهستان بایگ شهرستان تربت حیدریه بخش بایگ تاسیس شد.

۱. سالنامه آماری کشور، سال ۱۳۴۵، سرشماری عمومی نفوس و مسکن سال ۱۳۴۵.

بدین ترتیب تا پایان سال ۱۳۵۹ استان خراسان دارای ۱۷ شهرستان، ۵۳ بخش و ۲۱۰ دهستان گردید.

در این زمان واحدهای دهستانی صرفاً محدوده‌های تعیین شده‌ای بودند که فاقد مسئول اداری بوده و در فعالیت‌هایی نظیر سرشماری و یا برنامه‌ریزی عمرانی ملاک عمل قرار می‌گرفتند.

تقسیمات کشوری استان خراسان تا پایان سال ۱۳۶۴ و قبل از اجرای قانون تعاریف و ضوابط تقسیمات کشوری به شرح زیر بوده است:

۱. شهرستان اسفراین دارای بخش‌های بام و صفی آباد(دهستان بام، صفی آباد)، مرکزی(دهستان‌های حومه، روئین، زرق آباد، فرطان و میلانلو).

۲. شهرستان بجنورد دارای بخش‌های جاجرم(دهستان‌های جاجرم، سنخواست، شقان و میان کوهساران) راز و جرگلان(دهستان جرگلان، حصارچه، گیفان و نخورلی) مانه و سملقان(دهستان سملقان و مانه) و مرکزی (دهستان چناران، حومه، کسبایر و گرمخان).

۳. شهرستان بیرجند دارای بخش‌های خوسف (دهستان براکوه، خوسف قیس آباد) درمیان (دهستان درح، شاخات، درمیان، طبس مسینا، معروفان و مومن آباد) مرکزی (دهستان القور،

شهاباد، نهارجان) و نهندان(دهستان برک، بصیران، بندان، چاهان، شوسف، عربخانه، میغان و نه).

۴. شهرستان تایباد دارای بخش مرکزی (دهستان های بالا ولایت و پائین ولایت و میان ولایت).

۵. شهرستان تربت جام دارای بخش های جنت آباد (دهستان جنت آباد، صالح آباد و قلعه حمام) و مرکزی (دهستان بالا جام، پائین جام و میان جام).

۶. شهرستان تربت حیدریه دارای بخش های بایگ (دهستان بایگ) خواف (دهستان بالا خواف، پائین خواف، جلگه زوزن و میان خواف) رشتخوار (دهستان رشتخوار و سنگان) فیض آباد و مه ولات (دهستان ازغند و مه ولات) کدکن (دهستان بالارخ، پائین رخ، رخ، کدکن و میان رخ) و مرکزی (دهستان بالا ولایت، پائین ولایت و زاوه).

۷. شهرستان درگز دارای بخش های چاپشلو (دهستان قره باشلو، میانکوه) لطف آباد (دهستان قلعه حاتم، لطف آباد) مرکزی (دهستان صیدآباد و گلخندان) نوخندان (دهستان تکاب، درونگر، کلاته چنار و نوخندان).

۸. شهرستان سبزوار دارای بخش های جغتای (دهستان بالاجوین، پائین جوین، پیراکوه، جغتای، حکم آباد، میان جوین) داورزن (دهستان باشتین، کاه، مزینان) ششتمد (دهستان تکاب، کوه

میش، خواشد، ربع شامات، زمیچ، شامکان، فروغن، کوه
همایی) مرکزی (دهستان سلطان آباد، طبس، قصبه جنوبی، قصبه
شرقی، قصبه غربی و کراب).

۹. شهرستان شیروان دارای بخش مرکزی (دهستان تکمران، حومه،

دوین، زوارم، زیارت، شیخ امیرانلو، قلجق و گلیان).

۱۰. شهرستان طبس دارای بخش های دستگردان (دهستان

دستگردان، ده محمد و کوه یخاب) مرکزی (دهستان اصفهک،

جوخواه، حلوان، حومه، دیهوک و کريت).

۱۱. شهرستان فردوس دارای بخش های بشرویه (دهستان ارسک،

اصفاک، بشرویه، رقه، طرحد، غنی آباد، فتح آباد، کړند، نیگنا

و هنویه) سرایان (دهستان آیسک، سرایان، سه قلعه و مصعبی) و

مرکزی (دهستان برون، خانکوک مهوید و حومه).

۱۲. شهرستان قاینات دارای بخش مرکزی (دهستان پسکوه، حومه،

زهان، شاه رخت، فندخت، گرننگک، گزخت و نیم بلوک).

۱۳. شهرستان قوچان دارای بخش های باجگیران (دهستان اوغاز،

بیچرانلو، جیرستان و قوشخانه) و مرکزی (دهستان جعفرآباد

سفلی، جعفرآباد علیا، چری، خرق، دوغائی، دولتخانه،

شهرکهنه، شیرغان، فاروج، کهنه فرود، مایوان و مزرع).

۱۴. شهرستان کاشمر دارای بخش های بردسکن (دهستان کنارشهر و کوهپایه) خلیل آباد (دهستان برکال، رستاق و شش طراز) کوهسرخ (دهستان برکوه و تکاب) و مرکزی (دهستان بالا ولایت).

۱۵. شهرستان گناباد دارای بخش های بجستان (دهستان بجستان، جزین، یونسی) و مرکزی (دهستان بیدخت، حومه، دولوئی، زبید و کاخک).

۱۶. شهرستان مشهد دارای بخش های احمد آباد (دهستان پائین ولایت، پیوه ژن و سرجام) چناران (دهستان بیزکی، چناران، چولائی خانه، درز آب و رادکان) سرخس (دهستان سرخس، قلعه قصاب، کندکلی، مزدوران) طرقبه (دهستان اردمه، شاندیز، طرقبه و گلکمان) فریمان (دهستان فریمان) کلات (دهستان پساکوه، زاوین، کبود گنبد، لائین نو) و مرکزی (دهستان تبادکان و میان ولایت).

۱۷. شهرستان نیشابور دارای بخش های تحت جلگه (دهستان تحت جلگه، طاغنکوه و عشق آباد) زبرخان (دهستان اردوغش، اسحق آباد و زبرخان) سر ولایت (دهستان اربقایی، بارمعدن، سرو لایت و ماروسک) و مرکزی (دهستان دربقاضی، ریوند و مازول).

از این سال به بعد تغییرات عمده تقسیماتی در استان خراسان بوجود نیامد، تا این که قانون جدید تقسیمات کشوری مشتمل بر هیجده ماده و بیست و دو تبصره در جلسه روز چهارشنبه پانزدهم تیر ماه یکهزارو سیصد و شصت و دو مجلس شورای اسلامی و آئین نامه اجرایی آن در سال ۱۳۶۳ شامل سی و شش ماده و ۲۷ تبصره از تصویب هیأت دولت گذشت و برای اجرا به وزارت کشور ابلاغ شد.

در قانون مزبور هدف برقراری نظام مطلوب تقسیمات کشوری به منظور فراهم آوردن موجبات هماهنگی در فعالیت های مختلف سازمان ها و موسسات دولتی، محلی و نهادهای انقلاب اسلامی در جهت اجرای سیاست عمومی دولت جمهوری اسلامی ایران اعلام شده است.^۱

شهرستان بشرویه

شهرستان بشرویه به مرکزیت شهر بشرویه، از شهرستان های استان خراسان جنوبی و در شمال غرب این استان واقع شده است.

این شهرستان از شمال به بردسکن، از غرب به شهرستان طبس، از جنوب به بخش دیهوک از توابع شهرستان طبس و از شرق به شهرستان فردوس محدود می شود، و دارای مساحتی معادل ۵۹۹۳ کیلومتر مربع است که از نظر مختصات جغرافیایی در ۵۳ و ۳۳ عرض شمالی و ۲۵ و ۵۷ طول شرقی جغرافیایی واقع شده است.

ارتفاع متوسط شهرستان بشرویه از سطح آب‌های آزاد حدود ۸۸۰ متر و جمعیت آن طبق آخرین سرشماری سال ۱۳۹۰، برابر با ۶۸۳، ۲۴ نفر است از این میزان جمعیت ۴۱۱، ۶ نفر در روستاها و ۲۷۲، ۱۸ نفر در شهرهای بشرویه و ارسک ساکن بوده‌اند.

شهرهای تون و طبس تا سال ۱۳۳۰ ش، تحت نظر یک حاکم اداره می‌شد و بشرویه هم به عنوان قصبه‌ای تحت نظر حاکم این منطقه بوده است.

در سال ۱۳۱۶ ش، بشرویه قصبه‌ای بود پر جمعیت که حدود چهارهزار نفر در آن ساکن بودند و مرکز ولایتی بود کوچک که در سمت شرقی خاک طبس واقع شده و جزء حوزه حکومتی طبس به شمار می‌رفت.^۱

این شهرستان تا آبان ۱۳۸۷ ش، یکی از بخش‌های شهرستان فردوس به حساب می‌آمد تا آنکه در این سال به شهرستان ارتقا پیدا کرد.

بشرویه دارای دو بخش به نام‌های مرکزی و ارسک، چهار دهستان به نام‌های کرند، ارسک، علی جمال و رقه و دو منطقه شهری به نام بشرویه و ارسک است.

این شهرستان از دو قسمت کم وسعت کوهستانی در غرب و پهنه وسیع کویر و بیابان و ریگ زار در شمال، جنوب و شرق تشکیل شده است. بلندترین نقطه آن روی قلّه علی جمال در غرب حوضه با ۲۴۴۵

۱. ریاضی، غلامرضا، جغرافیای تاریخی بشرویه، ص ۱۱۵.

متر ارتفاع از سطح دریا و پست‌ترین نقطه آن در کویر نمک با ۷۶۹ متر ارتفاع از سطح آب‌های آزاد قرار دارد.

منطقه بشرویه با استناد به میزان بارندگی سالانه، که حدود ۱۱۳ میلی متر می‌باشد و میانگین درجه حرارت سالانه ۱۸/۹ درجه سانتی‌گراد، به لحاظ اقلیمی در زمره‌ی مناطق گرم و خشک قرار دارد.

حداکثر و حداقل مطلق درجه حرارت هوا در ایستگاه بشرویه ۴۷ درجه سانتی‌گراد (در تیر ماه) و ۱۲/۵ درجه سانتی‌گراد (در دی ماه) گزارش شده است.

درجه حرارات بالا در روزهای فصول گرم، اختلاف زیاد بین شب و روز، تابش شدید نور خورشید و خشکی نسبی هوا از ویژگی‌های اقلیمی مناطق حاشیه کویری محسوب می‌گردند. درجه حرارات حوزه‌های مختلف این مناطق به موقعیت جغرافیایی، ارتفاع از سطح دریا، جهت و خصوصیات باد بستگی دارد.^۱

متوسط رطوبت نسبی سالانه ۵۶/۹ درصد می‌باشد که حداکثر رطوبت، مربوط به دی ماه با ۷۶/۲ و حداقل رطوبت مربوط به خرداد ماه با ۳۰/۴ درصد است.

۱. غفاری، علی، نظام استقرار و فرم معماری و شهرسازی در توسعه پایدار، مجله علمی پژوهشی صفا، ص ۶۲.

روستاهای شمال بشرویه گرم‌ترند و روستاهای غربی و جنوب غربی که ارتفاع بیشتری دارند از درجه حرارت ملایم‌تری برخوردار هستند.^۱ دوره خشکسالی در منطقه طولانی بوده و در حدود ۷ ماه ارزیابی شده است. خطوط میانگین هم باران سالانه منطقه، کمتر از ۵۰ میلی متر در قسمت جنوب غربی اطراف کویر پرورده تا بیش از ۲۰۰ میلی متر در ارتفاعات کوه شتری در غرب منطقه متغیر می‌باشد.

متوسط بارندگی سالیانه ۱۱۳ میلی متر و متوسط دمای سالانه منطقه، کمتر از ۱۲/۵ درجه سانتی گراد در قله کوه غربی (کوه شتری)، تا بیش از ۲۰ درجه سانتی گراد در کویر پرورده نوسان دارد. بارندگی در این منطقه بیشتر از اوایل آبان ماه شروع می‌شود و حداکثر تا نیمه اردیبهشت ادامه دارد و از آن به بعد، به ندرت باران می‌بارد. متوسط بارندگی در ایستگاه هواشناسی منطقه ۱۰۹/۷ میلی متر در سال می‌باشد.

جهت بادهای گذشته منطقه از جنوب به شمال غربی و شمال شرقی است در حالی که بادهای طوفان زای جدید، از شمال غرب به جنوب شرق می‌وزد.^۲

مراعات منطقه در غرب شهرستان از وضعیّت نسبتاً خوبی برخوردار است و مراعات شرق بشرویه که در مجاورت کویر قرار دارد، دارای

۱. حسینی بمورد، غلامرضا، جغرافیای تاریخی بشرویه، ص ۱۷.

۲. همان، ص ۱۵.

پوشش مناسبی نمی‌باشد. از مجموع مراتع بشرویه بیش از ۱۱۰۰۰۰ دام، که شامل گوسفند و بز می‌باشند و تعداد ۲۵۰۰ نفر شتر تعلیف می‌کنند. سطح جنگل‌های طبیعی که شامل گونه‌های بنه، بادامشک، انجیر کوهی و گونه منحصر به فرد الچن می‌باشد، در حدود ۴۵ هکتار مساحت این شهرستان را به خود اختصاص داده است.

در بشرویه رودخانه دائمی وجود ندارد، ولی بر اثر باران و نزولات جوئی رودخانه‌های فصلی فتح‌آباد، جگر کوه، نخاب، کال اصفاک و کلاوگی شکل گرفته‌اند.

آب مورد نیاز کشاورزی این منطقه از قنات، چشمه و چاه تأمین می‌شود. طبق آمار موجود در حال حاضر، تعداد ۲۰۲ حلقه چاه عمیق، ۱۲ چاه نیمه عمیق، ۱۳۳ رشته قنات و ۸۲ چشمه در منطقه وجود دارد که سالانه حدود ۲۳۶ میلیون متر مکعب آب زیرزمینی از آن‌ها استخراج می‌گردد.

مطالعات ژئو فیزیک نشان می‌دهد که ضخامت آبرفت در بیشتر نقاط به ۱۵۰ متر می‌رسد. عمق برخورد به سطح آب زیرزمینی در دامنه ارتفاعات حدود ۴۰ متر، در مرکز دشت حدود ۱۰ متر و در حاشیه کویر کمتر از ۵ متر گزارش شده است. جهت آب زیرزمینی از جنوب و غرب به سمت شرق (حاشیه کویر) می‌باشد.^۱

وجه تسمیه بشرویه

کلمه بشرویه از دو جزء "بُش" و "رویه" تشکیل شده است. واژه بُش در فرهنگ‌های لغت فارسی به صورت‌های مختلفی معنی شده است. در لغت نامه دهخدا این کلمه به معنی کاکل آدمی،^۱ و در فرهنگ زبان فارسی به معنای کاکل، یال و گردن آمده است.

واژه بُش را برخی از مواقع به صورت بُش نیز ضبط کرده‌اند که معنای آن در فرهنگ معاصر فارسی به صورت بند فلزی که به چیزی مانند صندوق می‌زدند آمده است.

همین واژه در لغت نامه دهخدا به صورت بشاش، گشاده روی و خوش و بش کردن معنا شده است.

هم اکنون لفظ بُشرویه در بین مردم مرسوم است و بسیاری بر آن اعتقادند که علت این نام‌گذاری آن است که اینجا محل رویش گیاه بُش بوده است. این گیاه به بوته‌ای خودرو از تیره گیاهان کم آب کویری و بیابانی اطلاق می‌شود که هم اکنون نیز در این منطقه می‌روید و تلفظ نام آن نیز بدین صورت است.

ایرادی که بر این نظر وارد می‌شود آن است که با این مفهوم لفظ بُش به ضم باء به معنی بوته و گیاه به کار نرفته، بلکه آنچه با این معنا آمده؛ بُش به فتح باء و سکون شین است که به زراعت دیمی و اصلاً

۱. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، ج ۴، ذیل بش، ص ۴۸۱۰.

گیاه دیم اطلاق می‌شود. خصوصیتی که به مقدار زیاد با ویژگی‌های گیاه «درمنه» محلی سازگار است.

بنابراین از تلفیق نظر لغت نامه نویسان و اهالی بومی به خوبی استنباط می‌شود که هر دو از نظر معنا و مفهوم با یکدیگر مشترک و صرفاً از جهت لفظ با یکدیگر اختلاف دارند.

لذا دور از ذهن نیست که فرض کنیم ابتدا کلمه بشرویه با فتح باء و سکون شین استعمال می‌شده و بعداً به مرور زمان به صورت امروزی درآمده است.^۱

بشرویه در سفرنامه‌ها

بی‌گمان قدیمی‌ترین سند تاریخی در مورد منطقه بشرویه اشاره‌هایی است که مقدسی در ذیل توضیح سرزمین قهستان آورده است: ... قصبه‌ی آن قاین و شهرهایش تون، جنابد، طبس عناب، طبس خرما، رقه، خور، خوست و کری می‌باشند.

هرچند که در پاورقی همین صفحه، مصحح کتاب می‌نویسد: معرفی قوهستان که معرب کوهستان است، در معجم البلدان از همین کتاب مقدسی نقل شده، ولی به جای چهار نام رقه، خور، خوست و کری، واژه «طریثیت» آمده است که معرب ترشیز می‌باشد.^۲

۱. پناهی، غلامرضا، جغرافیای تاریخی بشرویه، «پایان نامه»، ص ۷.

۲. مقدسی، محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ص ۴۳۷.

ناصر خسرو در مسیر بازگشت خود از مگه در مسیر طبس به تون از رقه عبور می کند و درباره آن می نویسد :

چون از طبس دوازده فرسنگ بیامدیم، قصبه ای بود که آن را رقه می گویند. آب های روان داشت و زرع و باغ و درخت، بارو و مسجد آدینه؛ و دیه ها و مزارع تمام دارد. نهم ربیع الآخر از رقه برفتیم و دوازدهم ماه به شهر تون رسیدیم. میان رقه و تون بیست فرسنگ است.^۱ یکی از محققین در پایان نامه ی خود مطلبی با استناد به نشریه شماره یک تحقیقاتی دانشکده هنرهای زیبا در مورد تاریخچه بشرویه، برگرفته از سفرنامه ناصر خسرو دارد، آورده است: ... قدیمی ترین اطلاعاتی که درباره ی بشرویه در دست می باشد، مربوط به قرن پنجم قمری است. ناصر خسرو در سفرنامه ی خود از آن نام برده و می نویسد :

زمینی به نام بُش بوده که شهر در آن بنا شده است. در آن زمان این شهر به نام میدان گله حوض نامیده می شد و در محلی مرتفع قرار داشته است. ظاهراً مردم در دهات دامنه کوه زندگی می کردند و مرکز جمعیت دهی به نام رقه بوده.^۲

مارسل بریون در کتاب معروف خود "منم تیمور جهانگشا"، به نقل از امیر تیمور گورکانی و قبل از سفر او به بشرویه می نویسد :

۱. ناصر خسرو، سفرنامه، ص ۱۲۰.

۲. پناهی، غلامرضا، جغرافیای تاریخی بشرویه، ص ۱۶۵.

بعد از نیشابور در خراسان شهرهای بزرگ دیگر وجود داشت مثل سبزوار و بشرویه، که اوّلی در شمال خراسان بود و دیگری در نیمروز. نسبت به بشرویه توجّه نداشتم مگر به مناسبت اینکه می گفتند تمام سکنه آن شهر واقع در نیمروز خراسان دانشمند هستند و در آن شهر کسی نیست که از علوم برخوردار نباشد، ولی با این که همه دانشمند می باشند، برای تأمین معاش زحمت می کشند. شنیده بودم خارکنان بشرویه که از صحرا خار جمع آوری می نمایند و به شهر می آوردند که بفروشند مانند مفتی شهر، از علوم برخوردارند و همچنین خر بنده ها (چهار پاداران) دانشمندی هستند که می توانند کتاب های عربی را بخوانند و معنی بکنند و من میل داشتم که آن مردم دانشمند عجیب را ببینم و بدانم که آیا آنچه راجع به آنها گفته اند واقعیت دارد یا اغراق است.^۱

آثار تاریخی بشرویه

شایان ذکر است که با بررسی های به عمل آمده در باستان شناسی بشرویه، ۱۶۵ اثر تاریخی از این شهرستان شناسایی و معرفی شده است که دارای تنوع زیادی می باشند.

این آثار عبارتند از: ۴۴ خانه قدیمی، ۱۸ قلعه، ۶ بند، ۲۵ برج دیدبانی و حفاظت از زمین های کشاورزی، ۱۶ آب انبار و حوض انبار، ۲ درخت قدیمی چند صد ساله، ۴ مسجد، ۲ کاروانسرا، ۳ مقبره یا

۱. بریون، مارسل، منم تیمور جهانگشاه، ص ۴۹.

آرامگاه، ۳ حسینیه، ۲ حمام، ۲ مدرسه، ۹ کوره، ۲ سازه آبی، ۵ پل، ۱ پایاب، ۱ میل راهنما، ۱۲ آسیاب، ۱ قبرستان دوران اسلامی، ۱ باغ قدیمی و ۶ محوطه باستانی.

در این بین محوطه باستانی گُرنُد با قدمتی در حدود دوران پارتنی (اشکانیان) کهن ترین اثر تاریخی محسوب می گردد.

همچنین قلعه دختر رَقّه و پل ترناو، که قسمتی از این آثار متعلق به دوران ساسانیان است، از جمله آثار زیبا و شاخص این شهرستان به شمار می روند.

با گذری اجمالی بر تمامی آثار باستانی بشرویه درخواهیم یافت سه نوع از این آثار از لحاظ کمیّت در درجه بالاتری هستند که عبارتند از: بافت قدیمی، قلاع و برج های حفاظتی (دیده بانی) و سازه های آبی. جدا از این سه گروه، پل ترناو؛ و محوطه تاریخی کُرنُد نیز از ارزش تاریخی بسیاری برخوردارند.

شایان ذکر است که بشرویه از جمله اندک شهرهایی در ایران است که دارای بافت سنتی درون شهری می باشد.

فارغ از شهر بشرویه، روستای نیگنان و شهر ارسک از توابع شهرستان بشرویه نیز از این بافت تاریخی برخوردارند.

شالوده شهری بشرویه نشان می دهد که این شهر، از ابتدای گسترش آن در دوره تیموری، با رشد نسبتاً سریع به عنوان یک شهر مطرح شده است.

مهم‌ترین سند کالبدی مدنیت بشرویه از همان دوران کهن، وجود میدان تقریباً مستطیل شکل آن در مرکز شهر و در میانه راسته اصلی بازار قدیم بشرویه بوده است.

با تخریب‌های اساسی و احداث خیابان در دوره پهلوی و ایجاد میدانی جدید در وسط آن پس از انقلاب، اکنون تنها یکی از زوایای قائمه میدان باقی مانده است.

معابر بشرویه در مسیر قنات‌هایی که از سمت کوه‌های رُقه در جریان است، شکل گرفته و مهم‌ترین معبر قدیمی بافت، کوچه حسینیّه رباطی و راسته بازار اصلی بشرویه بوده است که پس از عبور از میدان اصلی شهر، در جهت غرب ادامه یافته و از شهر خارج می‌شده است.

شهر قدیم بشرویه، چهار محله اصلی به نام‌های میان‌ده، پایین‌محله، مقری و سرپل دارد. این بافت، که با خانه‌های خشت و گلی و بادگیرهای مختلف معروف است، یکی از وسیع‌ترین بافت‌های تاریخی در خراسان جنوبی محسوب می‌گردد.

معماری نفیس تیموری و صفوی در بومی‌ترین اشکال خود در اینجا مشاهده می‌شود، به گونه‌ای که کامل‌ترین سیر تحول معماری مسکونی در این خانه‌های قدیمی قابل مشاهده است. هم اکنون این بافت که مجموعه‌ای از بناهای مذهبی، اماکن عمومی و منازل مسکونی با اشکال

مختلف است، با شماره ۷۸۳۶ در فهرست آثار ملی کشور به ثبت رسیده است.

مهم ترین و پررونق ترین محله بشرویه، محله میانده است که بناهای تاریخی مهم مربوط به دوره صفوی مانند؛ مسجد میانده، مدرسه علمیه، آب انبار میانده، حسینیه حاج علی اشرف، خانه ملا عبدالله بشرویه صاحب وافیه الاصول و خانه مستوفی در آن قرار دارد. این محله یکی از قدیمی ترین و اصیل ترین محله های بافت قدیمی بشرویه است که بسیاری از بناهای شاخص آن همچنان دست نخورده باقی مانده است، که اینک به آنها اشاره می کنیم:

الف - بناهای محله میانده

۱. مسجد میانده

این اثر در میدان مرکزی محله میانده و در مجاورت بناهای تاریخی شاخص این محله^۱ و شهرستان بشرویه قرار دارد. طبق کتیبه سنگی سر در ورودی مسجد، تاریخ ساخت بنا ۱۰۳۰ قمری و بانی آن شخصی به نام حاجی حسین نامدار می باشد. در اطراف حیاط مرکزی با تعبیه ۱۲ ستون آجری، که طاق هایی جناغی را بر خود حمل می کنند، رواق هایی با سقف های گنبدی تشکیل داده اند.

۱. مانند آب انبار میانده، حسینیه حاج علی اشرف، مدرسه علمیه و خانه ملا عبدالله تونی بشروی.

تنها ایوان مسجد در سمت غرب آن قرار دارد و یک محراب نیز بر دیواره انتهایی آن تعبیه گردیده است. سقف ایوان با دو تویزه^۱ که دو پوشش گنبدی و نیم گنبدی را به خود حمل می کنند، تشکیل شده است. دور ایوان را کتیبه ای به خط ثلث و کوفی حاوی سوره جمعه، فرا گرفته است.

همچنین معمار چیره دست مسجد با چیدن آجر به اشکال مختلف هندسی (خفته و راسته) بر سقف، هنر خود را به نمایش گذاشته است.

۲. حسینیه حاج علی اشرف

این حسینیه در محله میانه و در مجاورت مسجد میانه قرار گرفته و چون توسط حاج علی اشرف، از علمای دوره افشاریه، ساخته شده است، به این نام مشهور گردید.

فضای داخلی بنا به صورت هشت ضلعی طراحی شده و دو ایوان در سمت شرق و غرب و رواق هایی در دو جناح دیگر تعبیه شده است. ایوان غربی مرتفع و در انتهای آن شبستانی قرار گرفته که در سال-های اخیر احداث و به آن الحاق شده است. سقف ایوان های شرقی و غربی با کاربردی گچی تزئین یافته و به این روش، شکل نیم شمشه ای در آنها ایجاد شده است.

۱. دنده های اصلی پوشش تاق، قوسی که با گچ و نی می سازند.

حجره‌های حسینیه به صورت دو طبقه و هر طبقه دارای رواق‌هایی با چهار چشمه طاق ساخته شده‌اند، در چهار گوشه بنا نیز چهار چشمه طاق و شش اتاق در اطراف وجود دارد.

در میان حسینیه، مخزن آبی که به حوض آب نیز خوانده می‌شود، وجود داشته که علاوه بر رفع نیاز به آب، از جنبه تبرک نیز برخوردار است.

یک منبر چوبی نیز در شبستان حسینیه قرار دارد که دارای تزئینات مشبک می‌باشد و بر کنار آن کتیبه‌ای برجسته به این مضمون وجود دارد: هوالموفق - واقف حاجی علی اشرف عمل استاد محمد سنه ۱۱۶۷. با توجه به نوشته کتیبه، وقف این بنا توسط حاج علی اشرف و ساخت آن به دست استاد حسن می‌باشد.

۳. آب انبار میانده

آب انبار میانده، که طبق کتیبه موجود بر روی بنا، سال ساخت آن ۹۷۶ قمری می‌باشد، در کانون مرکزی محله قرار گرفته است. اثر فعلی شامل یک سر در با طاق جناغی و منبع ذخیره آب می‌باشد. سر در آن به صورت ایوان مرتفع ایجاد شده در جهت وزش باد غالب شهر بنا گردیده و در قسمت انتهایی، تزئینات آجرکاری با نقش لوزی‌های به هم چسبیده مشهود است.

راه پله اثر به طور کامل تخریب شده که ورود به منبع را غیر ممکن ساخته است. منبع ذخیره آب به صورت هشت ضلعی بوده که دیواره-های آن با آجر و ساروج ساخته شده است.

گنبد آن نیز به صورت مدور ایجاد گردیده که در ساقه گنبد دارای دریچه‌هایی با فواصل معین جهت تهویه هوا و نورگیری ساخته شده است. هر ضلع در مجموع هفت دریچه را دارا می‌باشد. همچنین بر فراز آب انبار، بادگیری مرتفع قرار گرفته و این خصیصه آن را از سایر آب انبارها متمایز ساخته است. استفاده از این آب انبار با شیوه برکه‌ای و به وسیله سطل و طناب میسر بوده که در دوره قاجار با ایجاد پله و پاشیر، یک دسترسی تازه از پشت آن تعبیه شده است.

۴. مدرسه علمیّه

مدرسه علمیّه در سال ۱۱۳۰ قمری توسط حاج عبد الغنی بشروی بنا گردیده که روبروی مسجد جامع میانه واقع شده است، ورودی این بنا دارای طاق جناغی بوده که درون آن با استفاده از گچ، مقرنس کاری شده است.

فضای ورودی با طاق قوسی به سمت داخل هدایت می‌شود که در طرفین آن، دو سکوی آجری قرار دارد. صحن بنا به صورت مستطیل شکل است که دو ایوان زمستانه و تابستانه در قسمت‌های شمال غربی و جنوب شرقی ایجاد شده است، این ایوان‌ها دارای قوس جناغی می‌

باشند که به وسیله سه طاق تویزه پوشیده شده‌اند. این پوشش در انتهای ایوان زمستانه متفاوت می‌باشند. ایوان تابستانه این مدرسه، دارای تزئینات آجرکاری زیبایی است.

این آجرکاری‌ها در قسمت جلوی ایوان و در لچکی‌های فوقانی ایوان به صورت مورّب و در قسمت انتهایی ایوان و در طاق ضربی بین تویزه‌ها به صورت خفته و راسته تزئین شده‌اند، دور تا دور صحن دارای ۱۳ حجره بوده که این حجره‌ها، محل تحصیل طلاب می‌باشد. حجره‌ها در قسمت جلویی دارای پیشخوانی با طاق جناغی می‌باشند.

۵. منزل ملا عبدالله بشروی

این خانه، با معماری اصیل خود، زادگاه یکی از عالمان بزرگ ایران در دوره صفوی به نام ملا عبدالله بشروی بوده است. هم‌اکنون این خانه توسط یکی از فرهیختگان شهر بشرویه خریداری و تبدیل به یکی از غنی‌ترین موزه‌های مردم شناسی استان شده است. این خانه در نوع خود بی‌نظیر و شگفت‌انگیز است. خانه‌ای که از یک مربع ساده تشکیل شده و دارای چهار ایوان است و یک حیاط که در وسط این خانه قرار دارد.

در سمت شمال، ایوان زمستانی، نور تقریباً همیشگی جنوبی را در فصل زمستان در اختیار ساکنین آن می‌گذارد و در کنار آن یک اتاق نشیمن وجود دارد که با کاربردی زیبای خود، سقف کاذبی را در زیر پوشش اصلی اتاق ایجاد کرده و فضا را برای یک نشیمن و اتاق خواب

زمستانی آماده کرده و این جبهه به طور کلی به فصل زمستان اختصاص دارد.

در مقابل آن جبهه تابستانی در جنوب قرار دارد که ایوان آن رو به شمال داشته و همیشه در سایه قرار دارد و در کنار آن اتاق نشیمن تابستانی (یا اتاق بادگیر) قرار دارد، ارتفاع زیاد تاق، آهنگ و بادگیر بر فراز آن همواره هوای اتاق را مطبوع نگاه می‌داشته و آن را مناسب اقامت در فصل تابستان کرده است.

دهانه ایوان غربی با ایجاد یک دیوار اسپر بسته شده و تبدیل به اتاق می‌شود و در ایوان شرقی نیز یک جداکننده، عمق ایوان را کم کرده و اتاقی برای تهیه خمیرنان به وجود آورده است.

در کنار ایوان شرقی (یا بهاره) مطبخ یا آشپزخانه قرار داشته و فعالیت‌هایی نظیر پخت نان و ساخت غذا در آن انجام می‌شده است، سقف و بدنه دیوارهای این آشپزخانه، کاملاً سیاه شده و حاصل ذرات چربی موجود در غذا در ترکیب با دود هیزم هاست که نهایتاً بافت بلوری سیاه رنگی روی بدنه‌ها پدید آورده است، این هیزم‌ها در اتاق دیگری در کنار آشپزخانه به عنوان انبار هیزم ذخیره می‌شده است.

یکی دیگر از فضاها، آبریزگاه است که در گوشه‌ای از اتاق مخصوص نگهداری چهارپایان تعبیه می‌شده است، در زیر آن اتاقی به

نام بار ریز بوده که فضولات و خاکروبه و تمام مواد دفعی را در آن می-ریخته و هر هفته یا ماه تحت عنوان کود به صحرا می برده اند.

۶. منازل مستوفی

این منازل، که در غرب محله میانه واقع گردیده، متعلق به اوایل دوره قاجاریه و دارای ایوان های مجلل و ستون دار می باشند. سر در اتاق ها و راهروهای اطراف حیاط با نوعی تزئینات رسمی بندی، معروف به قاشقی، تزیین شده است. آنچه این خانه ها را از سایر بناهای مشابه متمایز کرده، سه بادگیر مرتفع و متوالی می باشد. بر دهانه هر یک از چشمه های بادگیرها، نقوشی با گچ ساخته شده است.

مجاور این خانه ها، یک ساباط (کوچه سرپوشیده ما بین خانه ها) ارزشمند وجود دارد که نام خود را از خانه مستوفی گرفته و یکی از معدود ساباط های باز مانده از مجموعه ساباط های قدیمی خراسان جنوبی است.

ب - قلاع و برج های دفاعی

همچنین بشرویه در حدود ۱۸ قلعه و ۲۵ برج حفاظتی دارد که نشان از ناامن بودن منطقه از دست غارتگران در بعضی از اعصار تاریخ دارد. به گفته اهالی کهن سال روستاهای این شهرستان، تا حدود ۵۰ سال پیش مردمان برای حفاظت جان و مال خود به این قلعه ها و برج ها پناه می بردند.

میرزا خانلرخان در این باره می گوید: ... بشرویه به قدر سه هزار خانوار سکنه دارد، قلعه و بارو و برج و ارگ دارد.^۱

همچنین مک گرگور در این راستا می نویسد:^۲ پیش تر این مردم در معرض قتل و غارت بلوچ ها بوده اند، ولی اکنون مرد مسلحی در بشرویه مشاهده نمی شود. در این مسیر، بشرویه اولین محلی است که در آن برج هایی مشاهده می شود که به منظور پناهگاه ساخته شده است، البته بعدها در نواحی مرکزی ترکمان نشین، بیشتر به آنها برخوردیم.

به طور کلی در حوزه جغرافیایی بشرویه، برج ها و قلاع زیادی به چشم می خورد که در حال حاضر یا بسیار آسیب دیده اند و یا آنچه باقی مانده، تبدیل به محل نگهداری احشام گردیده، و از این حیث نیازمند توجهی جدی است.

برج های حفاظتی، سازه هایی استوانه ای شکل هستند که قطر پایه آنها بیشتر از قطر قسمت فوقانی شان است. این برج ها از خشت خام ساخته شده و فاقد تزیینات وابسته به معماری می باشند.

سازه های مذکور در دو و یا سه طبقه ساخته می شده اند که در طبقات بالایی، پنجره های کوچکی برای دیده بانی و تیراندازی تعبیه شده است.

۱. میرزا خانلرخان اعتصام الملک، سفرنامه، ص ۲۵۱.

۲. مک گرگور، سی، ام، شرح سفری به ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان، ج ۱، ص ۱۳۹.

اکثر این برج‌ها ظرفیت سه الی چهار نفر را دارند که معمولاً در میان زمین‌های کشاورزی و اطراف روستا بنا گردیده‌اند. البته تعدادی از این برج‌ها با مساحت بیشتر در میان روستاهای کم جمعیت همانند ده سفید ساخته شده‌اند، که در زمان غارت، مردم روستا بدان‌جا پناه گیرند.

اما در خصوص قلعه‌ها، موضوع کاملاً متفاوت است. قلعه‌ها تماماً چهار ضلعی هستند که در اکثر موارد چهار برج در چهار گوش آنها تعبیه شده است. عموم این قلعه‌ها حیاط مرکزی دارند، به استثناء قلعه روستای هوگند و زیرک که فاقد حیاط می‌باشند. مصالح به کار رفته در ساخت قلاع خشت خام و گل می‌باشد و از گچ برای تزئین استفاده کرده‌اند دور تا دور حیاط مرکزی اتاق‌هایی وجود دارد که محل اسکان، پخت و پز و انبار آذوقه دام بوده است.

در بیشتر موارد، قلعه دارای شاه‌نشینی است که از لحاظ وسعت و تزیینات در مرتبه بالاتری نسبت به سایر قسمت‌ها می‌باشد.

این قلعه‌ها تا چندین دهه پیش قابل سکونت بوده و مورد استفاده قرار گرفته‌اند. از شاخص‌ترین و زیباترین آن‌ها می‌توان به قلعه عزیزآباد، غنی‌آباد، طرجد، خانیک، صفار، چهاربرج، موتور رضایی و نیکنان اشاره کرد.

تاریخ ساخت این برج‌ها و قلعه‌ها به دوران صفویه بر می‌گردد که تا دوران معاصر نیز ادامه پیدا می‌کند؛ به استثناء قلعه دختر رقه که سابقه

اولیه آن به دوران ساسانی می‌رسد و در دوران سلجوقی توسط اسماعیلیان گسترش می‌یابد.

در ذیل به شرح مختصر این قلعه می‌پردازیم :

در فاصله ۱۲ کیلومتری غرب بشرویه، در مجاورت آسیاب دهنه، بر بالای کوهی به ارتفاع تقریبی ۳۰۰ متر از سطح زمین‌های اطراف، قلعه‌ای قرار گرفته که از سه طرف مشرف بر پرتگاه تقریباً غیر قابل عبوری است و فقط از سمت جنوبی آن راه عبور وجود دارد. موقعیت آن طوری انتخاب شده که بر تمامی دشت مجاور مسلط است، به طوری که از فاصله چند کیلومتری آثار آن کاملاً مشهود است.

قلعه دختر رقه دارای چند حصار تو در تو و غیر منظم بوده که بر اساس عوارض کوه ساخته شده است. در میانه‌ی راه دسترسی به قلعه، فضای چهارگوش مخروطه‌ای وجود دارد که احتمالاً می‌بایست مخزن آب انباری باشد که آب در آن، برای فصول خشک ذخیره سازی می‌شده است.

حصارهای قلعه دارای برج‌های مدور، تیردان و دیوارهای بسیار مرتفع بوده است. بر بالای قلعه، برج‌هایی به ارتفاع تقریبی سه الی چهار متر با دیوارهای به هم پیوسته و چند محفظه و اتاقک وجود دارد. در محدوده حصار اول، فضایی دیده می‌شود که احتمالاً مجموعه سربازخانه‌ها متشکل از اتاق‌های کوچک در دو طرف یک راهرو مکانی برای

نگهداری تسلیحات و استراحت نیروهای محافظ قلعه بوده است. نمونه این فضای معماری را در برخی از قلاع اسماعیلیه می‌بینیم.

البته از پوشش سقف آن چیزی باقی نمانده است. در محدوده حصار دوم، شاهد فضاهای متعددی از جمله دالان‌های عریض و مسقف با پوشش آجری و سنگی، برج‌های مدور دیده بانی با منفرجهایی جهت تیراندازی، تالارها و اتاق‌های وسیع هستیم.

در مرتفع‌ترین قسمت قلعه، فضایی تقریباً مستطیل شکل وجود دارد که حیاط آن توسط لاشه سنگ احاطه شده است. در لابه‌لای این سنگلاخ‌ها، دو فضای دور تقریباً بزرگ ایجاد شده که محل نگهداری آب باران است. مصالح اصلی جهت ساخت این قلعه از خشت، سنگ-ریزه، سنگ‌های ساده، تراشیده شده و ملات گچ بوده است.^۱

باقی ماندن فضاهای متعدد از جمله دالان‌های عریض و مسقف، برج-های مدور دیده بانی، تالارها و اتاق‌های وسیع و آب انبارها باعث گردیده که قلعه دختر بشرویه یکی از سالم‌ترین قلاع کوهستانی خراسان جنوبی و شرق ایران به شمار آید.

در مورد سابقه تاریخی آن دو نظر وجود دارد:

یکی آنکه قلعه مزبور در شمار سلسله قلاعی است که به همین نام از دوران ساسانی باقی مانده و نمونه‌هایی از آن در دیگر شهرهای ایران دیده می‌شود و همگی از نظر بافت بر بالای بلندی‌ها و نقاط صعب‌العبور

۱. سلیمانی رباطی، امیر، پایان نامه، ص ۱۰۱.

قرار دارند و اغلب شیوه بنای مربوط به قبل از اسلام و خصوصاً عهد ساسانی را داشته و با توجه به نظرات افراد بومی، بیشتر جنبه تقدس و دفاعی داشته است. بر اساس این اعتقادات محلی منطقه، این قلعه قدمت هزاران ساله دارد (برخی معتقدند در گذشته گبرها^۱ در آن زندگی می کرده اند) که البته از نظر علمی فاقد مستندات و پژوهش های مستدل می باشد.

نظر دیگر مربوط به دوره فعالیت اسماعیلیان در جنوب خراسان، به ناحیه قهستان است و این قلعه احتمالاً در زمره پناهگاه هایی است که این فرقه در منطقه تون و طبس داشته اند و در نیمه قرن هفتم قمری با حمله مغول از رونق افتاده است. این نظر نیز با توجه به سبک معماری بنا، قوی به نظر می رسد. به خصوص این که مسیر حرکت و جاده ارتباطی تون به طبس نیز سابقاً از همین جا می گذشته و از نظر دفاعی شرایط ممتازی داشته است.

همچنین تعداد ۱۳ قطعه سفال شاخص از این قلعه برداشت گردید که از نظر لعاب در دو گروه لعاب دار و بدون لعاب جای می گیرند. گونه های لعاب دار چهار قطعه بوده که دارای لعاب یک رنگ آبی فیروزه می باشد.

۱. در بسیاری از مناطق خراسان به زرتشتی ها اطلاق می گردد.

سفال‌های بدون لعاب سه قطعه را شامل می‌شود که دارای نقوش خراشیده شانه‌ای بر روی اسلیپ^۱ نخودی است.

از گونه‌های برداشت شده چهار قطعه دست ساز با شاموت^۲ آلی (کاه) و بقیه سفال‌ها چرخ ساز با شاموت کانی و خمیره نخودی قرمز می‌باشد.

این سفال‌ها از نمونه‌های متعلق به سده‌های میانی اسلامی، قرن هفتم و هشتم قمری است.

ج - سازه‌های آبی

بشرویه به دلیل واقع شدن در حاشیه کویر دارای اقلیم گرم و خشک و نسبتاً کم آب می‌باشد. با این وجود، از دیر باز بومیان منطقه، تدابیر مهمی در مدیریت بهره برداری از آب در این منطقه اندیشه‌اند. از جمله این تدابیر می‌توان به حفر قنات، ساخت آب‌انبار و آسیاب‌های بسیار اشاره کرد.

انتقال آب از قنات‌ها به شهر مستلزم کانال‌کشی و استفاده از تن-پوشه‌های سفالی بوده که شناسایی حدود نه کوره پخت کول (تن پوشه) دال بر این مدّعاست.

۱. slip نوعی پوشش گلی است؛ بدین صورت که سفال را پس از ساخت درون

دو غاب ساخته شده فرو می‌برند.

۲. مواد تشکیل دهنده سفال.

همچنین احداث بیش از شش بند آبی در مسیر رودهای فصلی به منظور کنترل و استفاده از آب آن برای کشاورزی بر این موضوع صحّه می‌گذارد.

د - آسیاب‌ها

همچنین وجود آسیاب‌های آبی فعال، یکی از نوادر میراث فرهنگی در کشور است که مانند آن، امروزه در کمتر جایی از مناطق کویری دیده می‌شود. آسیاب‌های هفتگانه در مسیر یک قنات قدیمی از رقه به بشرویه و با مهندسی بسیار بالا در یک شیب ملایم کویری شکل گرفته‌اند که بیش از نیمی از آن‌ها هنوز مشغول به کار بوده و آرد سنتی با کیفیت بالا تولید می‌کنند.

در مجموع ۱۲ آسیاب تاریخی در بشرویه شناسایی شده‌اند که بیش از نیمی از آن‌ها در حال استفاده می‌باشند. از جمله شاخص‌ترین این آسیاب‌ها می‌توان به آسیاب دهنه، میرزا، سنگی و علی آباد اشاره داشت.

ذ - پل‌های ترناو

پل‌های ترناو یکی از شاه کارهای جالب معماری است که در دل گذاری^۱ قرار گرفته است. که علاوه بر فن آوری سنتی بسیار بالا، که

۱. در لهجه‌های محلی به برخی جاها و مکان‌های تقریباً مرتفع و شیب‌دار، گذار گفته می‌شود.

نشان از اهمیت تاریخی منطقه دارد، با یکی از ویژگی‌های بسیار بکر طبیعت همراه گشته و منظره بدیعی را خلق کرده است.

این پل‌ها شامل دو سازه معماری سنگی است که ارتباط جریان آب قنات را میان دو سوی یک درّه برقرار می‌کرده و یک دهانه اصلی دارد که به یاری دو پایه قطور مربع شکل استقرار گرفته و ۲۲ متر ارتفاع دارد. پایه‌های پل‌ها که از سنگ لاشه، ساروج و گچ ساخته شده، بر روی بستر سنگی قرار گرفته‌اند. احتمالاً قدمت پل کوچک‌تر به دوران ساسانی و پل بزرگ‌تر به دوره سلجوقی می‌رسد. سبک معماری پل جدید با پل قدیمی متفاوت است. در پل قدیمی تاق‌ها هلالی و سنگی است، حال این که پل جدید تاق‌های جناغی و نمای آجری دارد.

علاوه بر این، بر بدنه این پل درگاه‌ها و تاقچه‌هایی تعبیه گردیده که به نظر می‌رسد علاوه بر تأمین نور فضاها، معماری تعبیه شده در پایه، نوعی زیبایی منظر را نیز القاء می‌کرده است.

وظیفه این پل انتقال آب از یک سوی درّه به سمت دیگر و انتقال آب به مسیر قنات مجازی^۱ بوده است که آب را با گذر از ۶۰ حلقه چاه به روستای فتح آباد می‌رسانده است.

۱. سازه‌ای مشابه با کارکرد قنات. بدین صورت که چندین حلقه چاه و کانال در دیوار رودخانه و دره حفر گشته تا آب را از چشمه به سمت روستا هدایت کند.

ر - محوطه کُرنَد

این محوطه در ابعاد تقریبی ۱۷ X ۷۵ متر و با وسعت ۱۱۳۵ متر مربع، در امتداد جهت شرقی - غربی میان کوه‌های مرتفع در شمال شرق روستای کُرنَد واقع شده است، موقعیت این اثر بر اساس مختصات GPS، ۳۳ و ۵۵ دقیقه عرض شمالی و ۵۷ و ۹ دقیقه طول شرقی و ارتفاع ۱۲۶۵ متر از سطح دریا می‌باشد.

وجود کوه‌های مرتفع و رودخانه‌های فصلی، بهترین شرایط را برای شکل‌گیری این محوطه، فراهم آورده‌اند.

هم اکنون این اثر به طور کامل فرسایش یافته و به همین دلیل ناهمواری‌هایی در سطح آن مشاهده می‌شود. قسمت غربی تپه نسبت به سطح زمین‌های اطراف، حدود یک متر ارتفاع دارد.

امروزه بخش‌هایی از تپه توسط اهالی منطقه جهت ایجاد زمین‌های کشاورزی خاک برداری شده است.

در سمت شمال شرق سطح تپه، آبراهه‌ای ایجاد گردیده که باعث برش و شسته شدن سطح محوطه شده است. همچنین اخیراً در سطح محوطه یک جاده خاکی در امتداد جهت شرقی - غربی احداث گردیده است.

سفال، تنها داده فرهنگی منقول به دست آمده از سطح محوطه می‌باشد. تراکم سفال در قسمت غربی تپه از سایر نقاط چشمگیرتر است.

در این حقّاری گمانه‌هایی در قسمت شرقی و غربی ایجاد شده و طی آن قبوری ظاهر گشته است.

طبق گزارشات موجود از این کاوش، داده‌های سفالی و شیوه‌های تدفین گورهای نمایان شده، این محوطه متعلق به دوره پارتنی (اشکانیان) می‌باشد.^۱

۱. اقتباس از: فصلنامه مطالعات فرهنگی اجتماعی خراسان، گزارشی از بررسی باستان‌شناسی و نویافته‌های آثار تاریخی شهرستان بشرویه، مصطفی شریفی و بهرام عنانی، ص ۵۳-۸۰.

فصل دوم:

زیست‌نامه ملا عبدالله بُشروی

خاندان ملا عبدالله

عالم ربانی، آیت حق، عابد و زاهد دوران، فقیه و فاضل بزرگ قرن یازدهم قمری ملا عبدالله بشروی ملقب به "فاضل تونی" صاحب وافیه الاصول در خانواده "حاجی محمد بشروی" پا به عرصه وجود نهاد.

طبق نقل نویسنده کتاب مفاخر بشرویه، شجره نامه خاندان ملا عبدالله به شرح ذیل می‌باشد:

ملا عبدالله بن حاجی محمد بن سلطان حسین بن ملاعلی بشروی. حاجی محمد پدر ملا عبدالله از علمای اواخر سده دهم و اوایل سده یازدهم ق می‌باشد که در شهر بشرویه متولد و روزگارش را به ژهد و غزلت گذرانیده است.

دوران زندگی پدر ملا عبدالله مانند اکثر علمای بشرویه در ناشناختگی فرو رفته است و در این زمینه اطلاع چندانی نداریم، ولی عظمت و منزلت وی را در تربیت سه فرزند ذیل الذکر می‌توان یافت، چرا که آنها تحصیل علم را از محضر پدر عالم خویش آغاز نمودند.

حاجی محمد پدر ملا عبدالله، اولین امام جماعت مسجد میانه و صاحب حاشیه بر کتاب «شرح اثنی عشریه» شیخ بهایی است.

این نسخه به خط خود حاجی محمد در کتابخانه حوزه علمیه بشرویه محفوظ است که آن را در راه عزیمت به مشهد الرضا علیه السلام به

خطی زیبا نوشته، که خود درسی بر نهایت استفاده از وقت و پشتکار وی است.

این نسخه دارای دوازده فصل است که در پایان هر فصل، مکان و تاریخ اتمام آن بیان شده است، از جمله؛ اتمام فصل اول کتاب، ۱۹ رمضان ۱۰۳۱ هجری قمری در بلده تون (فردوس) و فصل آخر آن در ۱۵ شوال ۱۰۳۱ ق در قریه کاخک (که اکنون بخشی از گناباد است) می باشد.

علاوه بر حواشی که خود بر این کتاب نگاشته، قسمتی را نیز به فصل یازده آن اضافه نموده که پیرامون آب کُر و محاسبه حدّ کُر در اشکال هندسی مختلف می باشد و در نوع خود بسیار جالب توجه است. یکی از علماء قسمت اول شرح اثنی اعشریه را که درباره طهارت است در سال ۱۰۳۱ مطالعه نموده و بر پایان این فصل چنین نوشته است: قرأ الرسالة طهارتیه فی اولها الی آخرها المولی الرضی الصّالح التّقی الزکی الذّکی الافضل الامجد الورع مولانا حاج محمد سلّم الله تعالی، شوال ۱۰۳۱.

حاجی محمد بشروی پدر ملا عبدالله در حدود سال (۱۰۳۵ق) در بشرویه وفات یافت و در قبرستان قدیم این شهر به خاک سپرده شد.

همچنین قابل ذکر است که سلطان حسین معروف به حاجی حسین جدّ ملاعبدالله، بانی مسجد جامع میانده بوده است که طبق کتیبه سنگی سر در ورودی مسجد، تاریخ ساخت آن (۱۰۳۰ق) می‌باشد.

فرزندان حاجی محمد

۱. ملا عبدالله (متوفای ۱۰۷۱ق)

ملاعبدالله؛ ملقب به فاضل تونی و صاحب وافیه الاصول است که در این کتاب به شرح حال وی می‌پردازیم.

۲. ملا احمد (متوفای ۱۰۸۳ق)

وی امام جماعت مسجد میانده بوده است.

ملا احمد فرزند حاج محمد تونی بشروی، فقه را از محضر علمای عصر خویش فرا گرفت و به درجه عالی اجتهاد نائل گردید، سپس به جرگه اخباریه گروید و از علمای این طایفه بود، در مشهد مقدس سکنی داشت و شاگردان بسیاری در حوزه او تربیت یافته‌اند، از جمله اینکه محمد معصوم بن کمال الدین حسین مشهدی و قاسم علی بن حسن علی برارقی سبزواری از عالمان و محدثان سده یازدهم، نزد ملا احمد تونی برخی کتاب‌های حدیثی را قرائت کرده و از او اجازه گرفته‌اند.^۱

۱. آقا بزرگ تهرانی، محمد محسن، الذریعه، ج ۱، ص ۱۴۲، حسینی احمد، تراجم الرجال، ج ۱، ص ۴۴۲.

ملا لطف الله، از عالمان سده یازدهم، نیز کتاب تهذیب شیخ طوسی را نزد وی قرائت کرده و از او اجازه گرفته است. در این اجازه تصریح شده که ملا لطف الله، دو کتاب الاستبصار و من لایحضره الفقیه را نیز نزد ملا احمد تونی قرائت کرده است.^۱

قدیمی ترین نشان از ملا احمد در کتاب امل الامل شیخ حر عاملی متوفای سال ۱۱۰۴ هجری قمری است.

او می نویسد: مولانا احمد بن محمد التونی البشروی، فاضل، عالم، ورع، من المعاصرین المجاورین بطوس و له کتب منها: حاشیه شرح اللمعه و رساله فی تحریم الغناء و رساله فی الرد علی الصوفیه و غیر ذلک.^۲

از آثار فوق کاملاً بر می آید که عمده معلومات و تخصص ملا احمد در زمینه مسائل فقهی و احکام شرعی بوده است.

مؤلف کتاب اعیان الشیعه نیز در اثر خود از ایشان نام می برد و ضمن استناد به سخنان شیخ حر عاملی در امل و ذکر عباراتش، اضافاتی دارد. او در توضیح و توصیف این شخصیت چنین اظهار می کند:

و هو اخو ملا عبدالله التونی صاحب الوافیه، یروی عنه بالاجازه المولی محمد معصوم بن کمال الدین مشهدی به تاریخ ۲۰ شعبان سنه ۱۰۶۶.^۳
وی در مورد نسبت ملا احمد به تون و بشرویه ادامه می دهد:

۱. تونی، عبدالله بن محمد، الوافیه، ج ۱، ص ۴۵۴. فخرالدین محمد موسوی نیز کتاب اخیر را نزد ملا احمد تونی خوانده است. (همان، ج ۲، ص ۵۵۲).

۲. حر عاملی، همان، ج ۲، ص ۲۳.

۳. امین، سید محسن، همان، ج ۸ و ۹، ص ۲۱۶.

و نسبت به الی تون بلد خراسان قرب قاین فوق قهستان والبشروی نسبت به الی (بشروی) بضم الموحده وسكون الشين المعجمه و ضم الراء و سكون الواو و فتح الیاء و الهاء اخر الحروف، قریه کبیره من اعمال تون علی اربعه فراسخ منها.

محمد حسن خان صنیع الدوله در کتاب مطلع الشمس در توصیف ایشان می‌نویسد:

احمد بن محمد اصلاً از اهالی بشروی است، ولی در مشهد مقدس مجاورت اختیار کرده بود و از علمایی است که شیخ محمد بن الحرّ ایشان را از معاصران خود شمرده است، پس باید اواخر مائه حادی عشر را علی التقریب ادراک فرموده باشد، چه شیخ مذکور به تاریخ هزار و یکصد و چهار در گذشته است، چنانکه ذکر نمودیم و در حق صاحب عنوان گفته شد؛ وی فاضل، عالم، ... از تصانیف این دانشور بزرگوار حاشیه ایست بر شرح لمعه و رساله‌ای در تحریم غنا و رساله بر ردّ صوفیه.^۱

مرحوم شیخ عباس قمی نیز در کتاب فوائد الرضویه خود به ذکر همان اوصاف و تصنیفات ملا احمد که قبلاً بیان شد می‌پردازد و در ادامه می‌افزاید:

۱. صنیع الدوله، محمد حسن خان، همان، ج ۳-۱، ص ۱۴۰۷.

وی برادر ملا عبدالله صاحب الوافیه است و بیاید در ترجمه برادرش که این دو بزرگوار در ورع و تقدس شبیه به جناب مولی احمد اردبیلی بوده‌اند و از نعمت‌های منیه الهی بر این حقیر اینکه نسخه ای از کتاب شریف اصول کافی، روزی من فرموده، که مصحح است به تصحیح این بزرگوار و بعضی حواشی هم به خط ایشان بر آن نگاشته است،
والحمد لله.^۱

علاوه بر آثار یاد شده ملا احمد، قسمت چهارم کتاب شرح اثنی عشریه که شرح آن در قسمت زندگی پدرشان حاج ملا احمد آمد، توسط ملا احمد نوشته شده است.

ایشان در پایان این نسخه خطی چنین می‌نویسد:

تمت الرساله بعون الله الملك الحی القيوم و حسن توفيقه على يد
العبد الاقل الفقير الحقير المحتاج الى رحمه الله الملك الاحد الصمد، ابن
حاج محمد، احمد البشرویی عفی الله عنها فی تاریخ منتصف شهر
رمضان المبارک سنه ۱۰۳۲.

قسمت مذکور که توسط ملا احمد نوشته شده و پیرامون واجبات نماز و مستحبات آن است، دارای ۳۵ ورق و صفحاتی ۱۶ سطری می‌باشد که در کتابخانه حوزه علمیه بشرویه محفوظ می‌باشد.^۲

۱. قمی، شیخ عباس، فوائد الرضویه، ص ۲۸.

۲. اسدی مقدم، حسین، مفاخر بشرویه، ص ۲۵.

خلاصه همان گونه که بیان شد؛ ملا احمد برادر ملاعبدالله بشروی از علمای سرشناس سده یازدهم است، از تاریخ ولادت، تحصیلات و استادان او اطلاع دقیقی در دست نیست، وی را به فضل و علم و زهد ستوده‌اند و آثاری همچون حاشیه بر شرح لمعه، رساله فی تحریم الغناء، رساله فی الرد علی الصوفیه و حاشیه بر اصول کافی مربوط به اوست.^۱

وی سرانجام همان گونه که میرزا عبدالله افندی اصفهانی گفته است: در سال ۱۰۸۳ ق در مشهدالرضا علیه السلام وفات یافت.^۲

شایان ذکر است که از ملا احمد فرزندی بنام "محمد امین" بجای مانده که او خود نیز از اجلاء فضلاء و دانشمندان اواخر قرن دوازدهم ق است.

همان گونه که قبلاً گفته شد ملا عبدالله بشروی، رساله‌ای در زمینه نماز جمعه نوشت که ملا محمد تنکابنی مشهور به سراب، با نوشتن رساله‌ای، نظریه ملاعبدالله بشروی را رد کرده است، ملا محمد امین برادر زاده ملاعبدالله با نوشتن رساله‌ای به حمایت از شیوه عموی خود

۱. شیخ حرعاملی، امل الامل، ج ۲، ص ۲۳؛ قمی، شیخ عباس، فوائد الرضویه، ج ۱، ص ۲۸.

۲. افندی اصفهانی، همان، ریاض العلماء، ج ۱، ص ۵۸؛ آقا بزرگ تهرانی، همان، الذریعه، ج ۶، ص ۹۱.

برخاسته است. این مجموعه در سال ۱۱۲۶ق یعنی دو سال پس از درگذشت "سراب" به خط عباس بن شیخ ابراهیم نوشته شده است.^۱

۳. ملا حسینعلی

وی معروف به فاضل خان، بانی مدرسه علمیه در مشهد الرضا علیه السلام و آب انبار سرایان و گودال سبز و حمام عمومی بشرویه است.

و اما زندگانی ملا عبدالله

دوران جوانی و تحصیلات

تاریخ دقیق ولادت ملاعبدالله معلوم نیست و شرح حال نویسان درباره رشد و نمو و دوران کودکی و جوانی وی سخنی به میان نیاورده‌اند. اما آنچه بیان شده، وی همراه دیگر برادرش ملا احمد در مدرسه ملا عبدالله تستری (متوفای ۱۰۲۱ق) در شهر اصفهان^۲ به تحصیل در علوم

۱. نقل از مقدمه سید محمد حسین رضوی کشمیری بر وافیة فی الاصول ملاعبدالله بشروی؛ اصفهانی، ملا عبدالله، ریاض العلماء، ج ۳، ص ۲۸۷؛ اسدی مقدم، همان، ص ۲۶.

۲. ملا عبدالله تستری از علمای منقول و معقول شیعی دوره صفوی صاحب مدرسه کبیره میدان نقش جهان اصفهان در شوشتر دیده به جهان گشود، از سال و محل تولد وی اطلاع دقیقی در دست نیست و تنها نسبت تستری می‌تواند حاکی از انتساب او به تستر (شوشتر) باشد.

برخی منابع به تلمذ طولانی او (حدود سی سال) نزد مقدس اردبیلی (متوفای ۹۹۳ ق) اشاره کرده‌اند (بیگ منشی، اسکندر، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۲، ص ۱۴۱۷؛ خوانساری، قس، ج ۴، ص ۲۳۵).

وی در سال ۹۸۸ ق بعد از سفر حج به عینا در جبل عامل رفت و از عالم امامی آن جا سید نعمت الله بن خاتون عاملی (متوفای بعد از ۹۸۸ ق) و پسر وی احمد بن نعمت الله عاملی (متوفی ۱۰۰۲ ق) اجازه روایت کتب حدیث دریافت کرد (همان، ج ۳، ص ۱۹۹؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، ج ۱۰۹، ص ۸۸؛ خوانساری، همانجا؛ آقابزرگ تهرانی، محمد محسن، الذریعه، ج ۱، ص ۱۲۶).

سپس به عراق بازگشت و در سال ۹۹۱ ق در نجف اشرف تالیف شرحی بر الفیه شهید اول را در فقه به پایان برد (حسینی خاتون آبادی، عبدالحسین، وقایع السنین والاعوام، ص ۴۹۳) تستری تا سال ۱۰۰۴ ق در شهر کربلا اقامت داشت و در آن سال در حالت خوف راهی ایران شد، گویا علت مهاجرت وی تضيیقات مقامات عثمانی بوده که در این تاریخ بر کربلا تسلط یافته بودند (آقابزرگ تهرانی، محمد محسن، الذریعه، ج ۵، ص ۶۶) علامه محمد تقی مجلسی (متوفای ۱۰۷۰ ق) که خود از شاگردان تستری بوده، از اقامت چهارده ساله وی در اصفهان سخن گفته است (مجلسی، محمد تقی، روضه المتقین، ج ۱۴، ص ۳۸۲).

بر این اساس وی می‌بایست در حدود ۱۰۰۶ ق به ایران آمده باشد (آقابزرگ تهرانی، همان، ص ۳۴۳) میرزا عبدالله افندی از مهاجرت تستری به مشهد الرضا علیه السلام خبر داده و علت آن را خوف وی از شاه عباس اول بیان کرده، ولی منشاء خوف را ذکر نکرده است (افندی اصفهانی، عبدالله بن عیسی، ریاض العلماء، ج ۳، ص ۱۹۵؛ خوانساری، محمدباقر، روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۳۴).

تستری در مشهد ماند، تا آنکه شاه عباس در سفر به مشهد در سال (۱۰۰۹ق) با وی دیدار و از او دلجویی و درخواست کرد تا به اصفهان بازگردد، تستری ضمن قبول این دعوت، شاه عباس را به ساختن مدرسه‌ای تشویق کرد، مدرسه شاه عباس، در پی این توصیه ساخته شد (همان) که بعدها ملا عبدالله بشروی در این مدرسه رشد و نمو پیدا کرد و به درجات عالی نائل آمد.

تستری پس از بازگشت به اصفهان تا پایان عمر در این شهر به سربرد و فقط به فعالیت‌های آموزشی پرداخت، بر اثر تلاش‌های علمی وی، حوزه علمیه اصفهان رونق فراوان یافت، به نوشته علامه محمد تقی مجلسی، تعداد محصلان علوم دینی در زمان ورود تستری به اصفهان پنجاه تن بوده و هنگام وفات وی به هزار تن رسیده بود، به تصریح او انتشار فقه و حدیث در اصفهان مرهون مساعی تستری بود. زهد و تقوا و التزام جدی تستری به همه آداب شرع زبان زد بوده و گزارش‌های چندی در این باره نقل شده است. (تفرشی، مصطفی بن حسین، نقد الرجال، ج ۳، ص ۹۹؛ خوانساری، ج ۴، ص ۲۳۸).

ملا عبدالله تستری سرانجام در ۲۶ محرم الحرام سال ۱۰۲۱ق در گذشت (افندی اصفهان، همان، ج ۳، ص ۲۰۳) و جمع کثیری نزدیک به صد هزار نفر در تشییع جنازه وی حضور داشتند که تا آن زمان در اصفهان بی سابقه بوده است (مجلسی، محمد تقی، همان).

میرداماد، فقیه و فیلسوف مشهور و معاصر ملا عبدالله تستری در مسجد جامع اصفهان بر وی نماز خواند و در مقبره امام زاده اسماعیل بن زید به رسم امانت به خاک سپرده شد و سپس جسدش را به کربلای معلی انتقال دادند (بیگ منشی، اسکندر، همان، ج ۲، ۱۴۲۸؛ مجلسی، محمد تقی، همان) و در جوار مرقده منور حضرت سیدالشهداء علیه السلام مدفون گشت.

مختلف و کسب فیض از محضر عالمان آن دیار همچون سید محمد طباطبایی نائینی معروف به میرزا رفیعا پرداخته است. سید محمد طباطبایی فرزند سید حیدر، که وی را رفیع الدین لقب داده‌اند و سپس به "میرزا رفیعا" مشهور شد، استاد بزرگ ملا عبدالله بشروی و یکی از اکابر متکلمان دوره صفوی است.

از مشهورترین شاگردان ملا عبدالله تستری فرزندش مولی ابوالحسن علی مشهور به حسنعلی تستری، علامه محمد تقی مجلسی و سید مصطفی تفرشی را می‌توان نام برد (افندی اصفهانی، همان، ج ۳، ص ۱۹۵).

شایان ذکر است که از ملا عبدالله تستری آثار ارزشمندی نیز به جای مانده است: ۱. رساله‌ای فارسی درباره نماز جمعه نگاشته است که در آن از نظریه وجوب تعیینی نماز جمعه در زمان غیبت امام علیه السلام دفاع کرده است، متأسفانه از این رساله تنها بخشی به جای مانده است. (همان، ص ۱۹۶)

۲. جامع الفوائد فی شرح القواعد، که شرحی بر قواعد الاحکام علامه حلی است، هدف اصلی او در این کتاب تبیین مطالبی است که در شرح محقق ثانی (محقق کرکی) بر قواعد الاحکام به نام جامع المقاصد، مجمل مانده است. به تعبیر علامه محمد تقی مجلسی مراتب علم و دقت تستری از این کتاب شناخته می‌شود. (همان، ص ۱۹۷؛ آقا بزرگ تهرانی، همان، ج ۵، ص ۶۵).

۳. خواص القرآن و چند رساله فقهی از جمله حاشیه‌ای بر الفیه شهید اول. (آقا بزرگ تهرانی، همان، ج ۷، ص ۲۷۳؛ حسینی اشکوری، احمد، فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ج ۱۳، ص ۱۶۵).

وی از سادات طباطبا به شمار می‌رود، که مقارن با سومین سال سلطنت شاه عباس اول دیده به جهان گشود و به سال ۱۰۸۳ق، پس از ۸۵ سال عمر با برکت در اصفهان، قبرستان تخت فولاد مدفون گشت. فرزندان و احفاد این دانشور سترگ، اغلب اهل علم و از پویندگان طریق معرفت و حکمت بوده‌اند.

میرزا رفیع، دانشمندی با فکری ژرف، فهمی دقیق و نکته سنج بوده و تراجم‌نویسان و شرح حال نگارانی که درباره‌ی وی دست به قلم برده‌اند از او به بزرگی، تبحر در علوم اسلامی، محقق‌ی ژرف‌اندیش و فاضلی نیکو خصال یاد نموده‌اند.

آثار علمی و قلمی این نامدار جهان تشیع، شامل سه بخش؛ رسائل، شروح و حواشی هست که اکثر آنها به زبان عربی و در موضوعات، فقه، کلام، فلسفه، حدیث، منطق و اخلاق تألیف گشته است و برخی از تألیفات میرزا رفیعا، مانند اجوبه المسائل، شجره الهیه و... به زبان فارسی نگاشته شده است.

وی شجره الهیه را به نام شاه صفی (شاه سلیمان صفوی) نوشته و در نهم ربیع الاول ۱۴۰۷ق از آن فارغ گشته است.

این رساله یک دوره مختصر علم کلام شیعی با دلایل عقلی و برهانی و در عین حال مستند به آیات و روایات به زبان فارسی است. و متن اصلی آن دست نوشته میرزا است.

مؤلفین با استفاده از ۵۴ منبع عربی و فارسی به گونه‌ای منطقی و بر طبق دو متن از نسخ اصلی در هشت مطلب که هر مطلب از چند فصل تشکیل می‌شود، به تحقیق و تصحیح پرداختند:

مطلب اول در اثبات واجب‌الوجود.

مطلب دوم در صفات ثبوتیه، هفت فصل.

مطلب سوم در صفات سلبیه، هفت فصل.

مطلب چهارم در افعال، ده فصل.

مطلب پنجم در اسماء، چهار فصل.

مطلب ششم در نبوت، شش فصل.

مطلب هفتم در امامت، هفت فصل.

و مطلب هشتم در معاد، پنج فصل.

در اهمیت این اثر همین بس که این رساله یکی از بهترین و دقیق‌ترین رسائل در علوم کلام الهی شمرده شده است. و آنچه بر اهمیت و زیبایی این رساله می‌افزاید تسلط میرزا رفیعاً بر کلام، فلسفه، قرآن، احادیث و تفسیر است که آن دشواری را هموار و جایگاه این رساله را در بیان مسائل اعتقادی شیعه، تبیین می‌کند.

میرزا رفیعاً ضمن بحث‌های گوناگونی که در روشن شدن موازین اعتقادی مطرح کرده، خود به طرح سؤالاتی که احیاناً ممکن است از سوی مخالفان صورت گیرد پرداخته و جواب قانع‌کننده‌ای ارائه داده

است، وی ضمن اثبات برخی مفاهیم اعتقادی، نظرات فرّی و پیروان نحله‌های گوناگون را مورد بررسی قرار می‌دهد و در پایان نظر خویش را اعلام می‌کند.

گفتنی است؛ این متکلم شیعی و دانشمند عصر صفوی خلاصه‌ای از شجره الهیه را تحت عنوان "ثمره شجره الهیه" در یک مقدمه و پنج مقصد و خاتمه تنظیم کرده است، وی در معرفی آن می‌نویسد:

بنده قلیل البضاعه کثیر المعاصی، رفیع الدین محمد الحسینی الطباطبایی به این رساله مختصره در تبیین معارف ضروریه دینیه که "ثمره شجره حکمت سنیه" است. مجلساً فروز خواطر خطیره برادران طریقت اسلامی و حقیقت ایمانی می‌گردد. مأمول از عنایات شامله الهی در رعایت کامله نامتناهی آن که به برکت فیوض وافر و وساطت نور رسالت خیرالوری و عصمت امامت و ولایت ائمه هدی علیهم السلام توفیق سعادت روحانی تشنگان رحیق زندگانی گردیده، اتمام این اوراق بر احسن احوال و انسب به تیسر حصول آمال انتظام و اختتام یابد، إنه خیرٌ موفقٌ و معینٌ

کتاب شجره الهیه را انتشارات دانشگاه ادیان مذاهب که سهمی وافر در نشر علوم معارف و فرهنگ دینی دارد، در ۱۸۴ صفحه با تحقیق

و تصحیح دکتر شهاب‌الدین وحیدی و جلال‌الدین ملکی زیور طبع آراسته است.^۱

تربیت شاگردان

ملا عبدالله بشروی در طول اقامتش در شهر اصفهان علاوه بر تحصیل، با تدریس و افاضه در مدرسه ملا عبدالله تستری، شاگردان برجسته‌ای همچون علامه عبدالحسین خاتون‌آبادی (متوفای ۱۱۰۵ق) تربیت نمود و همواره مشتاقان فقه، اصول، کلام و حدیث از محفل پرفیض بهره‌مند بودند. خاتون‌آبادی در این زمینه می‌گوید:

شاه عباس ثانی در سال ۱۰۵۹ هجری قندهار را از دست پادشاه والاجاه هند خرم گرفت، در آن وقت بنده در خدمت آخوند ملا عبدالله تونی (بشروی) مقابله "من لایحضره الفقیه" را شروع کرده بودم و اکثر اوقاتم را در خدمت آن جناب می‌گذرانیدم و از فیض خدمت و کثرت

۱. برای آگاهی بیشتر از زندگانی وی نک: عقیلی، سید احمد، تخت فولاد اصفهان، ص ۵۵؛ مدرس تبریزی، محمدعلی، ریحانه الادب، ج ۶، ص ۱۲۸؛ آئینه پژوهش، شماره ۱۶، گلی زواره، غلام رضا؛ فصلنامه کلام اسلامی، شماره ۲۱، معارف شجره الهیه، گلی زواره، غلام رضا؛ حر عاملی، امل‌الامل، ج ۲، ص ۳۰۹؛ کاظمی، شیخ اسدالله، مقابس الانوار، ص ۵۴۴؛ اردبیلی، محمد، جامع الرواه، ج ۱، ص ۲۲۱؛ افندی اصفهانی، همان، ج ۵، ص ۱۹۳؛ گلی زواره، حکیم فروتن، ص ۲۸؛ گلشن ابرار، ج ۷؛ جاویدان خرد، سال دوم، شماره دوم، پاییز ۱۳۵۶.

ملازمت آن جناب و برادرش آخوند مولانا احمد، استمداد و استفاضه از اخلاق و آداب می نمودم، هر دو برادر در غایت قصوی از تقوا و صلاح و ورع بودند، اما آخوند مولانا عبدالله به فضل و کمال و دقت و فطانت در شعور بر برادرش ملا احمد و بر اکثر طالبان علم آن عصر برتری تام داشته و بعد از این، مدتی مجاورت روضه رضویه اختیار نمود.^۱

۱. خاتون آبادی، عبدالحسین، وقایع السنین و الاعوام، ص ۵۱۶.
 لازم به یاد آوری است که میر عبدالحسین بن محمد باقر از خاندان های علمی مشهور و پر نفوذ در اصفهان بوده اند، اجداد آنها از سادات حسینی ساکن در مدینه بوده که نسبشان به حسن افضس نوه امام زین العابدین علیه السلام می رسد (نک: دانشنامه جهان اسلام، بنیاد دائرة المعارف اسلامی، مقاله خاندان خاتون آبادی، شماره ۶۷۱۹).
 میر عبدالحسین در سال ۱۰۳۹ ق چشم به جهان گشود و نزد اساتیدی همچون علامه محمد تقی مجلسی، محمد باقر سبزواری، میرزا رفیع طباطبایی، میر محمد مؤمن حسینی استرآبادی، ملا عبدالله تونی بشروی و ملا احمد تونی بشروی کسب علم نمود و یا از آنان حدیث شنید و اجازه روایت گرفت (خاتون آبادی، همان، ج ۱، ص ۵۱۶ به بعد). وی مردی زاهد و متقی و صاحب نفس و ملکات فاضله بود و عمر خود را صرف تدریس، تحقیق و تألیف، عبادت پروردگار و ارشاد خلق نمود و سرانجام در سال ۱۱۰۵ ق وفات نمود و در مزار بابا رکن الدین در تخت فولاد، نزدیک بقعه آقا حسین خوانساری مدفون شد.

ایشان تألیفات مختلفی داشته است از جمله؛ شرح بر شافیه ابن حاجب. ولی معروف ترین تألیف ایشان وقایع السنین و الاعوام نام دارد.

موقعیت علمی و ابتکارات ملا عبدالله

یکی از ویژگی‌های ملا عبدالله، ابتکارات علمی اوست. و این همان روح آزاد اندیشی علمی است که وی را در زمان خودش مشهور و معروف ساخته است. گرچه بعد از فوت و گذشت زمان در اثر مفقود شدن آثار وی، نام او به بوته فراموشی سپرده شد؛ اما عده‌ای معدود از بزرگان معاصر وی، نام او را به بزرگی یاد کرده‌اند و از او به عنوان فاضل تونی مطلب آورده‌اند.

یکی از کتاب‌هایی که ذوق و ابتکار او را بر همگان آشکار می‌کند، کتاب الفهرست علی تهذیب الاحکام شیخ طوسی است. این کتاب در آن زمان با نبود امکانات، بهترین خدمت را به عالم فقه و فقاہت نمود. همچنین ترتیب و باب بندی کتاب الوافی، حاکی از ذوق و ابتکار اوست که آیت الله خوانساری درباره او می‌نویسد:

این کتاب یک تاریخ عمومی از زمان خلقت حضرت آدم علیه السلام تا سال ۱۰۹۹ ق است. وقایع پس از این سال را فرزندان و نوادگان مؤلف نوشته و به کتاب الحاق نموده‌اند. امتیاز این کتاب، اطلاعات بکر و منحصر به فردی است که پاره‌ای از رویدادهای تاریخی و زندگی و درگذشت عده‌ای از فضلاء و علمای عصر صفویه به دست می‌دهد. (مهدوی، مصلح الدین، تذکره القبور، ج ۱، ص ۹۲؛ حبیب آبادی، محمد علی، مکارم الآثار، ج ۳، ص ۵۲۱ و ۶۷۳).

و له فی الاستصحاب و مباحث التعادل و التراجیح تفریعات و فوائد نادره و تصرفات کثیره لم یسبقه الیها احد؛ برای فاضل تونی در باب استصحاب و تعادل و تراجیح، فروعات و فوائدی جدید و کمیاب است که احدی قبل از او به آن نرسیده است.^۱

ملا عبدالله دارای آرای فقهی خاصی بوده و در بعضی از کتب فقهی به آن اشاره شده است.

ملا احمد نراقی در کتاب عوائد الایام در ذیل عائدۀ ۸۶ می نویسد:

و المحکی عن القاضي عبدالعزيز بن البراج الثانی و اختاره بعض المتأخرین و هو الظاهر من غیر واحد من مشایخنا المعاصرین حیث قالوا: بعدم ثبوت النجاسه بقول العدلین لعدم دلیل علی اعتباره عموماً، بل هو ظاهر السید فی الذریعه و المحقق الاول فی المعارج و الثانی فی الجعفریه و صاحب الوافیہ حیث حکموا بعدم ثبوت الاجتهاد بشهادتهما، لعدم دلیل علی اعتبارها. و کنت ذلک منذ اعوم کثیره ...^۲

در این قول ملا عبدالله، قائل به عدم اعتبار شهادۀ عدلین است؛ کما این که مرحوم نراقی هم می گوید: من مدتها به همین عقیده بودم، سپس تغییر رای دادم.

۱. خوانساری، محمد باقر، روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۴۴.

۲. احمد، نراقی، عوائد الایام، ص ۸۱۲.

سید محمد حسین رضوی کشمیری در مقدمه خود بر وافیه که از ابتکارات علمی ملا عبدالله است چنین می‌نویسد:

آنچه در شخصیت این مؤلف جالب توجه است روح ابتکار او میباشد و این صفتی است شایان تقدیر و پژوهش. زیرا بیشتر ارباب علم و معرفت معمولاً در همان مسائلی اندیشه می‌کنند که از قبل طرح‌ریزی شده است، بدون آنکه بتوانند از دایره‌ای که پیش کسوتان رسم کرده‌اند خارج شوند. از این رو محدوده اندیشه و افق بحث و پژوهش‌های آنان همان محدوده‌های مقرر و تثبیت شده قبلی است. بدین سبب است که شمار مبتکران و نوابغ اندک باقی می‌ماند و اعتقاد ما بر این است که مؤلف رحمه الله از جمله افراد انگشت شمار است و علت آنکه نام وی مخفی مانده؛ عوامل مختلفی دارد که یکی از آنها عبارت است از؛ از بین رفتن تألیفات وی به دلایلی که ما نمی‌دانیم ...

وی در قسمت دیگر فهرست تهذیب، ایشان را می‌ستاید و چنین می‌گوید:

در میان روح تقلیدی و سنتی حاکم، ما به یکباره با نام فاضل تونی [ملا عبدالله] آشنا می‌شویم که بر تهذیب فهرست می‌نویسد و نوادر و مسائل غریب آن را جمع می‌کند تا آنها را در جای مناسب خود قرار دهد. او با این کار به یک نوآوری در نوع خود دست می‌زند. این کار تکمیل‌کننده و اصلاح‌کننده فرهنگ نامه حدیثی زیبای شیخ الطائفه و

ستون آن شیخ طوسی است. این فهرست بیانگر مطلبی دیگر هم هست، بدین ترتیب که وسعت دستان گشاده مؤلف را در فقه و حدیث به تصویر می کشد، زیرا برای اهل فن پرواضح است که این کار چه شایستگی هایی را می طلبد.

سپس کشمیری به ابتکارات ملا عبدالله در کتاب الوافیه می پردازد و می نویسد :

روش جدیدی که مؤلف در کتاب وافیه اش آن را دنبال کرده، این است که برای مباحث اصولی فصل بندی و طبقه بندی انجام داده، که سابقاً هیچ یک از پیشینیان انجام نمی داده اند... شما مؤلف را در وافیه اش دارای قدرت استدلال و دور اندیشی می بینید. او در این کتاب رأی و اندیشه صحیح را انتخاب می کند، بدون آنکه به آنچه دیگران گفته اند استشهاد کند. او وقتی که آراء اصولیین را نادرست می بیند به آنها بسنده نمی کند، بلکه دلیل خاصی را مبتکرانه می آورد، همان گونه که در حقیقت خبر واحد انجام داده است و گاهی هم، رأی و نظریه اش موافق دیگران است و دلایلی را که آنها آورده اند، نمی پسندد، بلکه آنها را رد کرده و برای اثبات نظریه اش برهان و دلیلی دیگر می آورد.

او با این کار از قید وابستگی و تقلید بیرون آمده و در راه تحقیق و نوآوری و پایه ریزی اساسی امور، گام می نهد، آنچنانکه ما وی را هنگام بحث، ماهر و متخصص می بینیم، چرا که نکات ضعف طرف مقابل را

به خوبی دریافته و او را آماج پاسخ‌های تیرگونه خود قرار می‌دهد. او گفته‌های خصم را آنچنان نقض و باطل می‌کند که پوچ و ناچیز جلوه می‌نماید...^۱

آثار و تألیفات ملا عبدالله

شرح حال‌نویسان، هفت اثر را برای وی شمرده‌اند که عبارتند از:

- ۱- رساله‌ای در اصول فقه به نام الوافیه فی اصول الفقه.^۲
- ۲- رساله‌ای در اثبات عدم وجوب عینی اقامه نماز جمعه در زمان غیبت.^۳
- ۳- حاشیه بر معالم الاصول.^۴
- ۴- تعلیقات بر مدارک الاحکام.^۵
- ۵- شرح ارشاد الازهان علامه حلّی، در فقه.^۱

-
۱. مقدمه بر (الوافیه فی اصول فقه، المولی عبدالله بن محمد البشروی الخراسانی)، محقق سید محمدحسین رضوی کشمیری.
 ۲. شیخ حر عاملی، محمد حسن، امل الامل، ج ۲، ص ۱۶۳؛ خوانساری، محمدباقر، روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۴۴.
 ۳. شیخ حر عاملی، همان؛ افندی اصفهانی، عبدالله بن عیسی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج ۳، ص ۲۳۷؛ خوانساری، همان، ص ۲۴۵.
 ۴. افندی اصفهانی، همان، ص ۲۳۸؛ خوانساری، همان، ص ۲۴۴.
 ۵. خوانساری، همان؛ شیخ حر عاملی، همان.

۶- حاشیه بر ارشاد الازهران علامه حلّی، که افندی اصفهانی و علامه خوانساری^۲ احتمال داده‌اند که این کتاب همان شرح ارشاد باشد.

۷- فهرست "تهذیب الاحکام" شیخ طوسی، که خود ملا عبدالله بشروی معتقد است پیش از او کسی چنین فهرستی فراهم نکرده است. کتابی بسیار نفیس و مفید برای طالبان فقه و فقاہت است که خود مؤلف در تعبیری می‌نویسد: هو من اهم الاشياء لمن يريد الفقه و الترجيح؛ این کتاب از مهم‌ترین کتاب‌های لازم برای دانش پژوهان فقه است.^۳

همچنین محقق خوانساری در روضات الجنات می‌نویسد: و هو كما قال و فوق ما نقول؛ کلام فاضل تونی در وصف فهرست تهذیب الاحکام واقعیتی درست، بلکه سخن او فوق چیزی است که ما می‌گوییم.^۴

۱. شیخ حر عاملی، همان.

۲. افندی اصفهانی، همان، خوانساری، همان.

۳. تونی، عبدالله بن محمد، الوافی، فی اصول الفقه، ج ۱، ص ۱۳۳.

۴. خوانساری، همان.

با کمال تأسف از آثار وی جز رساله نماز جمعه و وافیة فی اصول الفقه چیزی باقی نمانده است و شاید سبب گمنامی این بزرگان همین محو آثار آنان باشد.

لازم به یادآوری است که نوشته ی ملا عبدالله درباره نماز جمعه، با عنوان رساله مختصره فی بیان النفی الوجوب العینی للصلاه الجمعه فی زمن الغیبه، در ضمن دوازده رساله فقهی درباره نماز جمعه، به کوشش رسول جعفریان (قم ۱۳۸۱ش)، چاپ شده است.

همچنین مولی محمد تنکابنی مشهور به فاضل سراب (متوفی ۱۱۲۴) در نقد این کتاب، رساله‌ای نوشته است.

وکسانی دیگر، از جمله مولی محمد امین برادر زاده ملا عبدالله بشروی تونی،^۱ بر این نقد پاسخ نوشتند.^۲

در این جا نکاتی درباره خصوصیات کتاب الوافیة لازم به ذکر است:
 ۱- تاریخ تألیف الوافیة فی اصول الفقه، معلوم نیست، اما به گفته علامه خوانساری،^۳ تاریخ فراغت از تألیف آن ۱۲ ربیع‌الاول ۱۰۵۹ق

۱. خوانساری، ج ۴، ص ۲۴۶.

۲. آقا بزرگ تهرانی، ج ۱۵، ص ۶۵، ۷۴، ۸۰.

۳. خوانساری، همان.

است که با آنچه در نسخه اصل چاپ رضوی کشمیری آمده، مطابقت دارد.^۱

۲- ملا عبدالله؛^۲ الوافیه را رساله‌ای وافیه و شافیه وصف کرده که مشتمل است بر تحقیق درباره مسائل مهم اصولی، به ویژه ادله عقلی و اجتهاد و تقلید و تعادل و تراجیح.

۳- الوافیه یک مقدمه و شش باب دارد، و هر کدام به بخش‌های کوچک تری، با عناوین بحث و فصل و مقصد و قسم، تقسیم شده‌اند. ملا عبدالله در مقدمه کتاب؛ مباحثی چون تعریف اصول فقه، حقیقت و مجاز، و مشتق را مطرح کرده است.

باب اول؛^۳ به دو مبحث مهم اوامر و نواهی اختصاص یافته که در دو مقدمه و هشت بحث تنظیم شده است.

باب دوم؛^۴ درباره عام و خاص و مباحث راجع به تخصیص است که در دو مقصد و هفت بحث آمده است. در همین باب مباحث حجّیت مطلق ظواهر کتاب و خبر واحد بررسی شده است.

۱. تونی، عبدالله بن محمد، همان، ج ۱، ص ۳۳.

۲. همان، ص ۵۷.

۳. همان، ص ۶۸.

۴. همان، ص ۱۱۱.

باب سوم؛^۱ درباره ادله شرعی است و در آن مباحث حجّیت کتاب، اجماع و سنت، و مسائلی چون شرایط عمل به خبر واحد در عصر غیبت و روش شناخت عدالت راوی بررسی شده است.

باب چهارم؛^۲ به مباحث ادله عقلی، استصحاب، استلزام، دلالت، مفاهیم، قیاس و تنقیح مناط اختصاص یافته و در هفت قسم تنظیم شده است.

باب پنجم؛^۳ یکسره درباره مبحث اجتهاد و تقلید است و در آن از تعریف اجتهاد، تجزّی در اجتهاد، دانش‌های مورد نیاز مجتهد، نیاز به اجتهاد و تقلید، تقلید از میّت و حکم عبادتِ کسی که نه مجتهد است و نه تقلید می‌کند، بحث شده است. این باب در چهار بحث تنظیم شده است.

باب ششم؛^۴ به موضوع تعادل و تراجیح اختصاص دارد و در آن پانزده قسم تعارض بررسی شده است.

۴- الوافیه از مزایای چندی برخوردار است مثل ابتکار در باب بندی و تقسیم مباحث اصولی، استدلال قوی و در برخی موارد ابتکاری،

۱. همان، ص ۱۴۷.

۲. همان، ص ۱۷۱.

۳. همان، ص ۲۴۳.

۴. همان، ص ۳۲۱.

توضیح و تبیین دقیق مصطلحاتی که غلط اندازند، تأسیس رأی جدید، نثر ساده و روشن، جلوگیری از خلط مباحث اصول فقه با علوم دیگر، کثرت منابع و از جمله استفاده از کتب اصول فقه مذاهب مختلف اسلامی نظیر التمهید اُسْنوی شافعی (متوفی ۷۷۲ ق)؛ المحصول فخر رازی؛ شرح مختصر ابن حاجب (متوفی ۶۴۶) و الاحکام آمدی (متوفی ۶۳۱).^۱

۵- وافی به شیوه کتابهای درسی تنظیم شده است و پس از بر شمردن موارد استفاده واژه "اصل" در لسان علما، تصریح کرده که غرضش از ذکر موارد کاربرد اصل، آزمایش میزان معرفت و تشحید ذهن خواننده است.

از همین روست که الوافیه در مباحث گوناگون، آکنده از مثال های متعدد، برای دادن قدرت تطبیق به دانش پژوهست.^۲

۶- ملا عبدالله در این کتاب، ضمن رعایت اعتدال، از اصول فقه دفاع کرده و در موارد مختلف به نقل و نقد آرای ملا محمد امین استرآبادی پرداخته است.^۳ بر این اساس علامه خوانساری با دقت بیشتری جایگاه علمی وی را نمایانده است، و بر اساس مندرجات الوافیه، وی را در زمره

۱. همان، ص ۲۷.

۲. همان، ص ۳۱.

۳. همان، ص ۳۲، ۲۱۴، ۲۶۱ و ۲۹۰.

اخباریان دانسته و گفته که او در مباحث استصحاب و تعادل و ترجیح،
فوایدی آورده و ابتکارهای فراوانی به کار بسته است.^۱
در عین حال، خوانساری افزوده است: برخی از ابداعات ملا عبدالله،
به سبب این که کمتر محضر استادان را درک کرده، قابل نقد و مناقشه
است.

گرچه خوانساری و برخی علمای دیگر،^۲ ملا عبدالله بشروی را از
عالمان اخباری به شمار آورده‌اند، اما تأمل در مطالب الوافیه نشان می‌دهد
که او اخباری معتدلی بوده که با اصول فقه میانه خوبی داشته و مانند
اخباریان افراطی این علم را به کلی فرو نمی‌گذاشته است. حتی برخی از
علمای^۳ وی را در زمره اصولیان شمرده‌اند.

در واقع، ملا عبدالله بشروی با تألیف الوافیه توانست جریان اخباری
گری را به سوی اعتدال هدایت کند، وی در کنار میرزا محمد بن حسن
شیروانی (صاحب دو حاشیه فارسی و عربی بر معالم، متوفی ۱۰۹۸ق) و
محقق خوانساری (صاحب حاشیه بر معالم، متوفی ۱۰۹۸)، حرکت

۱. خوانساری، ج ۴، ص ۲۴۴.

۲. تهرانی، ابوالقاسم بن محمدعلی، مطارح الانظار، ج ۲، ص ۱۹۷ و ۲۸۱.

۳. بروجردی، محمد تقی، نهاییه الافکار، ج ۴، ص ۲۵۸؛ امام خمینی، روح الله، لمعات
الاصول، ج ۱، ص ۱۹.

بنیادینی را در ایران آغاز کرد که در برابر جنبش اخباری گری عراق به مرکزیت کربلا، به تقویت مکتب اصولیان منجر شد.^۱

در این برهه، آنچه موجب توازن دو مکتب اخباری و اصولی شد و در واقع اخباری گری را مهار کرد، استفاده این اصولیان از داده‌های کلامی و فلسفی در پروراندن اصول فقه بود.^۲

۷- الوافیه از زمان تألیف مورد توجه فقها قرار گرفت و نُسخ آن متداول گردید^۳، و چندین شرح و حاشیه بر آن نوشته شد؛ از جمله شروح مهم آن؛ شرح سید محمد مهدی طباطبائی بحرالعلوم (متوفی ۱۲۱۲)، شرح سید محسن أعرَجی مشهور به محقق اعرَجی و مقدس کاظمی (متوفی ۱۲۲۷)، شرح سید صدرالدین محمد رضوی (متوفی ۱۱۶۰) معروف به شارح وافیه.

قابل ذکر است که شیخ انصاری در فرائد الاصول در موارد متعدد به شرح اخیر توجه کرده است.^۴

۱. فضلی، عبدالهادی، دروس فی فقه الامامیه، ج ۱، ص ۷۸.

۲. همان.

۳. خوانساری، ج ۴، ص ۲۴۶.

۴. انصاری، مرتضی بن محمد امین، فرائد الاصول، ج ۱، ص ۱۸۷، ۵۵۳، ۵۹۲، ۶۰۱، ۶۱۶، ۶۲۹؛ آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۶، ۲۳۰ و ج ۱۴، ص ۱۶۶.

۸- اصولیون پس از ملا عبدالله همواره به کتاب او توجه داشته‌اند، از جمله شیخ انصاری در آثار و درس‌های اصولی خود در موارد متعدد به آن استاد و گاه آن را نقد کرده است.^۱

۹- کتاب الوافیه دو بار چاپ شده است، در سال ۱۳۰۹ در بمبئی به صورت چاپ سنگی در ۱۸۹ صفحه،^۲ و در سال ۱۴۱۵ در قم به اهتمام سید محمد حسین رضوی کشمیری.

ویژگی‌های ملاعبدالله

۱. زهد و تقوا

لازم به یادآوری است که شرح حال نویسان او را به زهد و پارسایی ستوده‌اند.

مثلاً شیخ حر عاملی با تعبیر صالح، زاهد و عابد، او را می‌ستاید.^۳ و میرزا عبدالله افندی نیز می‌گوید: از پارساترین مردم اهل زمانش بوده، بلکه می‌توان هم گفت دوم مقدس اردبیلی بوده، بلکه برادرش ملا احمد هم در همین قدر از زهد و پارسایی بوده است. سپس می‌افزاید:

۱. همان، ج ۱، ص ۱۰۹، ۱۷۱، ۱۸۴، ۵۹۸؛ تهرانی، ابوالقاسم بن محمد علی، مطراح الانظار، ج ۱، ص ۲۳۰، ۲۵۳، ۲۸۲، ۲۸۷ و ۲۹۳.
 ۲. تونی، محمد بن عبدالله، الوافیه فی اصول الفقه، ج ۱، ص ۴۴.
 ۳. شیخ حر عاملی، امل الامل، ج ۲، ص ۱۶۳.

در دیداری که از بشرویه داشتم به برکت این عالم بزرگ و برادرش ملااحمد، تمام اهالی آن صالح و متقی، عابد و پرهیزکار بودند.^۱

همچنین فرزند بزرگ محدث قمی گوید: فراموش نمی‌کنم زمانی که در نجف اشرف بودیم یک روز صبح پدرم در حدود سال ۱۳۵۷ق، دو سال قبل از وفاتشان، از خواب برخاستند و گفتند: امروز چشمم به شدت درد می‌کند و قادر به مطالعه و نوشتن نیستم و بسیار ناراحت به نظر می‌رسیدند. تقریباً زبان حالشان این بود که شاید خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) مرا از خود طرد کرده باشند ...

آقای محدث زاده می‌افزاید: من مشغول تحصیل بودم، رفتم به مدرسه و ظهر که به خانه برگشتم دیدم ایشان مشغول نوشتن هستند، عرض کردم چشمتان بهتر شد؟ فرمودند: درد به کلی مرتفع گردید. سؤال کردم چگونه معالجه کردید؟! پاسخ دادند که: وضو گفتم و مقابل قبله نشستم و کتاب "کافی" خطی را که به خط فقیه مشهور ملا عبدالله تونی (بشروی) صاحب کتاب وافیه بود، به چشم کشیدم، درد چشم بر طرف شد.

و تا پایان عمر دیگر به درد چشم مبتلا نگردیدند.^۲

۱. افندی اصفهانی، ریاض العلماء، ج ۳، ص ۲۳۷.

۲. اسدی مقدم، حسین، مفاخر بشرویه، ص ۱۰، به نقل از شیخ عباس قمی، مرد تقوا و فضیلت، ص ۱۸۵.

آری کتاب کافی مرحوم کلینی به دست خط مرحوم ملا عبدالله از کتبی بود که مرحوم محدث قمی به آن خیلی علاقه داشت.

۲. شخصیت اجتماعی

ملا عبدالله بشروی دارای یک شخصیت اجتماعی عظیم است تا جایی که در میان مردم نفوذ فوق العاده داشته و عوامل ملوک نیز او را تکریم می کرده اند.

ساختن مدرسه علمیه در اصفهان با وجود مدارس علمیه دیگر، و آمدن شاه عباس به دیدنش در این مدرسه؛ خود حاکی از موقعیت اجتماعی اوست.

به این مناسبت داستانی را که میرزا محمد تنکابنی در کتاب قصص العلما آورده، نقل می کنیم:

گویند که شاه عباس^۱ روزی به دیدن ملا عبدالله تونی (بشروی) آمد و آخوند مدرسه‌ای ساخته بود و خالی از جماعت طلاب بود. شاه مدرسه

۱. شاه عباس دوم هفتمین پادشاه دودمان صفوی ایران بود، او از سال ۱۰۲۱ تا ۱۰۴۵ خورشیدی (۲۴ سال) پادشاهی کرد. پس از فوت شاه صفی، پسر نه ساله‌اش عباس میرزا به نام شاه عباس دوم در ۱۵ صفر ۱۰۵۲ ق/ ۱۵ مه ۱۶۴۲ م به تخت سلطنت ایران جلوس نمود. وی که به اقتضای کودکی، سال‌ها محبوس حرم‌سرا مانده بود؛ به آسانی نمی‌توانست از تأثیر محیط حرم و رؤیاهای آن فاصله گیرد. چون هنوز کودکی خردسال بیش نبود، اختیار کارها به دست امیران افتاد و ساروتقی اعتماد

را بازدید کرد و از ملا عبدالله سؤال کرد که چرا مدرسه شما خالیست و مجمع طلاب نیست؟ ملا عبدالله در جواب گفت: که جواب این سؤال را بعداً به شما عرض خواهم کرد.

سپس روزی آخوند ملا عبدالله به دیدار شاه عباس رفت، پس از طی تعارفات و گفت‌گوها پادشاه به ملا عبدالله گفت: چیزی از من درخواست کن! آخوند گفت: من مطلبی ندارم. سلطان در این باب اصرار کرد! آخوند گفت: اکنون که شما اصرار دارید، مرا یک حاجت است و آن این است که من سوار (بر مرکب) شوم و شما در پیش روی

الدوله وزیر سابق مازندران و صدراعظم، به نیابت شاه، زمام امور را در دست گرفت، اما شاه جوان، همین که خود را از امر و نهی اطرافیان آزاد دید به اقتضای فقدان تعادلی که لازمه کم تجربه‌گی وی بود، دست به کارهای افراط آمیز و تا حدی ناشی از خودنمایی زد. از یک سو، یک کرور تخفیف مالیاتی داد که قابل ملاحظه بود و موجب خرسندی عموم مردم شد که از بیدادهای زمان پدرش، شاه صفی، به تنگ آمده بودند، اما از سوی دیگر به سعایت در باریان و تحریک آنها در سال ۱۰۵۵ق/ ۱۶۴۵م، ساروتقی اعتماد الدوله را به قتل آورد و دربار خود را از وزیری کاردان و وفادار محروم ساخت.

با این حال با مقایسه سلطنت پدرش شاه صفی، پادشاهی او، عاقلانه، بالنسبه متعادل، و تا حد زیادی موفق از کار درآمد. وی سرانجام در سال ۱۰۷۷ق وفات یافت، جنازه او را پس از حمل به قم در حرم مطهر حضرت معصومه علیها السلام دفن گردید (آصف، محمد هاشم، رستم التواریخ ص ۱۳).

من پیاده (بسوی) میدان شاه حرکت کنید! سلطان گفت: سبب و حکمت این کار چه باشد؟ آخوند گفت: جواب آن را بعداً به شما می‌گویم.

از آن جایی که سلاطین صفویه از مروّجین دین سید المرسلین (صلوات الله و سلامه علیه و علی آله اجمعین) بودند و در احترام علمای اعلام غایت کوشش را داشتند؛ لهذا آخوند ملا عبدالله سوار شد و شاه عباس در پیش روی او پیاده حرکت کردند و قدری راه رفتند و همه اهل شهر دیدند. سپس آخوند ملا عبدالله با شاه وداع نمود و به منزل خود مراجعت کرد.

بعد از چند وقتی سلطان بار دیگر به دیدن آخوند ملا عبدالله به مدرسه او آمد، دید که مدرسه آخوند مملو از جماعت طلاب است. از آخوند استفسار نمود که سابقاً مدرسه شما از طلاب خالی بود، اکنون مدرسه مملو از طلبه گردیده، وجه آن چه می‌باشد؟ آخوند گفت: وجهش به آن روز مرتبط است که از شما خواهش کردم، شما پیاده و من سواره بین مردم برویم، وجه آن است که مردم در ابتدای امر فضیلت علم و عالم را نمی‌دانستند و ظاهر بین بودند و معرفت نداشتند.

لهذا در بدو امر در مدرسه من کسی جمع نشد، در آن زمان که من سوار شدم و شما پیاده در جلو راه رفتید، مردم متوجه شدند که بحسب دنیا علم را آن قدر و مقدار است که پادشاه پیاده و در پیش روی عالم

راه می‌رود؛ فلذا به جهت عزت دنیا و طلب جاه و جلال مال دنیا در مدرسه جمع شده و مشغول تحصیل می‌باشند و چون بعضی از مراتب علم را طی نمایند، نیت ایشان خالص خواهد شد و نیت قربتی که مقصود اصلی در علم و جمیع عبادات است حاصل خواهد گردید.

کما ورد فی الخبر: اطلبوا العلم و لو لغير الله فانه یجر الی الله و یا این که به مصداق: المجاز قنطره الحقیقه، حاصل گردد ایشان را.^۱

ملا عبدالله بشروی در آئینه خوبان

ممکن است برخی تصور کنند، خودسازی و پرداختن به مسائل معنوی، آدمی را از علم و کسب دانش باز می‌دارد و یا بالعکس پرداختن به درس و بحث و کسب علوم مختلف، انسان را از خودسازی و کسب مسائل معنوی باز می‌دارد، لذا کسانی که دنبال مسائل علمی هستند، در عرصه عبادات و معنویات به حداقل اکتفا می‌کنند و به نیاش و پرستش و مسائل معنوی چندان اهمیتی ندارند و حال آنکه این گونه فکر کردن اشتباه است، زیرا پرداختن به امورات معنوی و سلوک الهی نه تنها انسان را از اشتغال به مسائل علمی باز نمی‌دارد، بلکه بر توفیقات انسان نیز می‌افزاید، همان گونه که زندگانی عالمان بزرگی همچون سید علی آقا قاضی، شیخ اعظم انصاری، میرزایی شیرازی بزرگ، سید ابوالحسن

۱. تنکابنی، میرزا محمد، قصص العلماء، ص ۲۷۰.

اصفهان، امام خمینی، علامه طباطبایی، عارف سالک محمدتقی بهجت و سید کشمیری گواه روشنی بر این ادعاست.

آخوند ملا عبدالله بشروی با آنکه هرگز از مسایل علمی غافل نبود، با تمام وجود به کسب معرفت و معنویت نیز می‌پرداخت تا جایی که همگی او را علاوه برداشتن دانش گسترده و فضل و کمال به زهد و پارسایی ستوده و همتای مقدس اردبیلی دانسته‌اند.

آخوند ملا عبدالله بشروی سالیان متمادی در اخلاق و مجاهده بانفس و نیل به معارف الاهی کسب معرفت نموده و به مقامات بلندی دست یافته و سرآمد دوران خود شده بود، تا جایی که او را باورع‌ترین و با تقواترین اهل زمان و بلکه بدیل مقدس اردبیلی معرفی کرده‌اند.

آخوند ملا عبدالله بشروی در نگاه اندیشمندان شیعی، شخصیتی جامع، برجسته و کم‌نظیر است.

اکنون دیدگاه برخی از بزرگان را گذرا مرور می‌کنیم:

۱. قدیمی‌ترین منبعی که زندگی نامه این عالم جلیل‌القدر در آن آورده شده کتاب امل‌الآمل، تالیف شیخ حر عاملی (م ۱۱۰۴ ق) است.

ایشان در ذیل عنوان مولانا عبدالله بن محمد التونی البشروی می‌نویسد: عالم، فاضل، ماهر، فقیه، صالح، زاهد، عابد، معاصر، له کتاب

شرح الارشاد فی الفقه و رساله فی الاصول و رساله فی الجمع و غیر ذلك.^۱

۲. میرزا عبدالله افندی اصفهانی نیز چنین می نویسد: این بزرگوار طبق آن چه که ما شنیده ایم از پرهیزگارترین مردم زمانش بود و متقی ترین آنها؛ بلکه تالی تلو مولی احمد اردبیلی.

و همچنین برادری داشت به نام مولی احمد. وی ابتدا مدتی در اصفهان در مدرسه ای مشهور به مدرسه ملا عبدالله تستری بود؛ سپس به مشهدالرضا سفر کرد و مدتی در آن جا سکنی گزید، سپس به عراق رفت تا ائمه مدفون در آن جا را زیارت کند. در بین راه به درخواست عالم جلیل القدر مولا خلیل قزوینی (م ۱۰۸۹ق) ایامی را در قزوین متوطن گردید.^۲

۳. میرزا محمد تنکابنی می گوید: ملا عبدالله از اهالی بشرویه تون است و تون از جمله بلاد خراسان و نزدیک قاین واقع است. آخوند ملا عبدالله اخباری مسلک بوده و در اواخر زمان شیخ بهایی و میرداماد می زیسته و از تألیفات او وافیة الاصول است که بر او شرح

۱. شیخ حر عاملی، محمد بن الحسن، امل الامل، ص ۱۶۳.

۲. اسدی، حسین، مفاخر بشرویه ص ۹، به نقل از اعیان الشیعه سید محسن امین.

نوشته‌اند؛ مانند سید صدرالدین همدانی و سید محسن کاظمینی که شرح او چهل - پنجاه هزار بیت تقریباً میشود.^۱

۴. محدث جلیل القدر شیخ عباس قمی، در کتاب های خود از او به عنوان؛ عالم، فاضل، ماهر، فقیه، صالح، زاهد، عابد، ورع و معاصر مؤلف « امل الامل » یاد کرده است.^۲

۵. سید محسن امین جبل عاملی همچون دیگر عالمان، از فاضل تونی یاد کرده و او را فقیهی صالح و عابد و با ورع می‌شمارد.^۳

۶. میرزا محمد باقر خوانساری به تفصیل از فاضل تونی و کتب و شروح او یاد می‌کند و گفته صاحب ریاض العلماء را در زهد و ورع ایشان آورده و در پایان، تون و بشرویه را از نظر جغرافیایی بیان می‌کند.^۴

۷. محمدحسن خان صنیع الدوله می‌نویسد: وی عالمی فاضل و فقیهی صالح و زاهدی عابد بود (کتاب) وارث علامه را شرح

۱. تنکابنی، همان، ص ۲۶۹.

۲. قمی، شیخ عباس، فوائد الرضویه، ص ۲۵۵؛ همو، الکنی واللقاب، ج ۳، ص ۱۱۸؛ همو، سفینه البحار، ج ۳، ص ۳۴۵.

۳. امین، سید محسن، اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۷۰.

۴. خوانساری، محمدباقر، روضات الجنات، ج ۴، ص ۲۴۴.

نموده و رساله‌ای در اصول و رساله‌ای دیگر در جمعه نوشته و با شیخ حر عاملی معاصر بوده است.^۱

۸. مرحوم مدرس تبریزی درباره‌ی وی آورده است: ملاعبدالله بن محمد تونی بشروی معروف به فاضل تونی فقیه، عالم، جلیل، فاضل، صالح، عابد، زاهد، اتقی و اورع اهل زمان خود و تالی تلو مقدس اردبیلی بود.^۲

۹. عمر رضا کحاله از مؤلفان معاصر، از فاضل تونی به عنوان فقیه اصولی یاد می‌کند و به آثار قلمی وی اشاره می‌نماید.^۳

۱۰. شیخ آقا بزرگ تهرانی درباره‌ی وی می‌نویسد: عبدالله بشرویه‌ای فرزند محمد تونی خراسانی صاحب کتاب الوافیه ساکن مشهد، عالمی فاضل و فقیه‌ی صالح و زاهدی عابد که کتب شرح ارشاد در فقه از تألیفات اوست ...

تا این که می‌نویسد: من می‌گویم که کتاب فهرست تهذیب هم از تألیفات اوست که در کتاب وافیه گفته کسی بر من سبقت نگرفته در خوبی تنظیم این کتاب.

۱. مدرس تبریزی، محمدعلی، ریحانه‌الاب، ج ۱، ص ۳۵۶.

۲. صنیع الدوله، محمد حسن خان، مطلع الشمس، ج ۳، ص ۴۰۹.

۳. کحاله، عمررضا، معجم المؤلفین، ج ۶، ص ۱۱۳.

سپس می‌گوید: رساله تحریم نماز جمعه‌ی او را با رد فاضل سرابی (محمد سراب متوفای ۱۱۲۴ق) و رساله مولا محمد امین پسر برادر فاضل تونی که رد بر محمد سراب نوشته، همه را در مجموعه خطی به خط عباسعلی فرزند شیخ ابراهیم، ملاحظه کردم.

تاریخ کتابت این رساله (۱۱۲۶ق) دو سال بعد از وفات محمد سراب مؤلف رد تحریم صلات جمعه بوده است.^۱

۱. آقا بزرگ تهرانی، محمد محسن، طبقات اعلام الشیعه القرن الحادی عشر، ص

فصل سوم:

فرزندان و معاصرین ملا عبدالله بشروی

فرزندان ملا عبدالله

از لابه لای نوشته‌های شرح حال نویسان بدست می‌آید که ملا عبدالله دارای سه فرزند پسر بوده که عبارتند از:^۱

۱- ملا عبدالجواد

وی از افاضل علماء و از تلامذه پدر خودش بوده است که پس از نهایت استفاده از محضر پدر، در اواخر قرن یازدهم هجری از مشهدالرضا علیه السلام به بشرویه مراجعت نموده و به عنوان امام جماعت مسجد جامع میانده به وعظ و ارشاد و راهنمای مردمان آن سامان می‌پردازد.

۲- علامه مولی محمد بشروی

وی از بزرگان علماء و از مشایخ اجازه و روایت میرزا عبدالله افندی اصفهانی صاحب کتاب با ارزش ریاض العلماء و حیاض الفضلاء بوده است.^۲

علامه نسابه آیت الله العظمی مرعشی نجفی در زهرالریاض فی ترجمه صاحب ریاض تحت عنوان علامه مولی محمد بن علامه مولی عبدالله تونی صاحب وافیة فی الاصول؛ این موضوع را متذکر شده است.

۱. اسدی مقدم، حسین، مفاخر بشرویه، ص ۲۲.

۲. مقدمه ترجمه ریاض العلماء، ج ۱، ص ۹.

بر این اساس؛ از منزلت و جایگاه علمی ملا محمد بن عبدالله بشروی همین بس که وی از مشایخ اجازه یکی از چهره‌های علمی شاخص سه دهه پایانی دولت صفوی و همکار و همراه علامه مجلسی در تدوین بحارالانوار یعنی میرزا عبدالله افندی اصفهانی بوده است.^۱

۱. میرزا عبدالله افندی، یکی از چهره‌های علمی شاخص سه دهه پایانی دولت صفویه است. وی به جهت دانش پژوهی و سفرهای فراوان در جست‌جوی کتاب، همراهی با علامه مجلسی در تدوین بحارالانوار و همچنین تألیف کتاب با ارزش ریاض العلماء و حیاض الفضلاء شهرت یافته است.

مورخان در تاریخ ولادت میرزا عبدالله اصفهانی اختلاف نظر دارند. در مقدمه ترجمه جلد اول کتاب ریاض العلماء و حیاض الفضلاء تاریخ ولادت وی ۱۰۶۶ق نوشته شده است و نویسنده الکنی و الالقاب هم بر همین نظر است.

اما بعضی ولادت او را در سال ۱۰۶۷ق دانسته‌اند که به نظر صحیح باشد؛ چون به گفته افندی، پدرش در سال ۱۰۷۴ق درگذشت (ریاض العلماء، ج ۴، ص ۲۰۷) و او در آن هنگام، هفت ساله بود.

دوران کودکی میرزا عبدالله افندی با یتیمی سپری شد. خودش در این باره می‌گوید: هفت ساله بودم که پدرم درگذشت و مادرم نیز زمانی که هفت ماهه بودم، از دنیا (رفته بود). پس از فوت پدر، برادر بزرگم آمیرزا محمد جعفر مرا تربیت کرده و مدتی نیز تحت سرپرستی دایی خودم بودم (همان، ج ۳، ص ۲۳۰).

افندی در ریاض العلماء، به معرفی پدر و برخی از خویشان نزدیک خود پرداخته است. پدر او، آقا میرزا عیسی بن محمد صالح بیک بن حاج شاه ولی بیک بن حاج

پیر محمد بیگ بن خضر شاه اصفهانی است که در محله شیخ یوسف بنا سکونت داشت. پدرش از شاگردان خلیفه سلطان، محمد تقی مجلسی و میرزا رفیعا نائینی بود. جدش، محمد صالح بیگ از کارگزاران شاه عباس اول بود. عمویش، محمدعلی بیگ ناظر بیوتات (خاصه) شاه عباس اول، شاه صفی و شاه عباس دوم بود.

میرزا عبدالله اصفهانی بخش مهمی از درس‌های نخستین حوزوی را از برادرش فرا گرفت. از ظاهر ریاض العلماء پیداست که وی درس‌های مقدماتی حوزه را در اصفهان از برادرش فرا گرفته است، لیکن در زهرالریاض آمده است: آن‌گاه که میرزا جعفر در تبریز به سر می‌برده، برادرش میرزا عبدالله بدان جا کوچ کرد و مراتب مقدماتی را از او آموخته است و در خلال این مدت، به درس دیگر اساتیدی که در مراتب مختلفی مهارت داشته بودند، حضور پیدا می‌کرده و با جدّیت تمام به اخذ علوم معموله می‌پرداخته است تا در نتیجه شایستگی، بتواند حاضر بشود. (زهرالریاض، آیت الله مرعشی، ص ۱۱).

همان گونه که خودش می‌گوید: از آن پس که مقدمات تحصیلی را فرا گرفتم، تصمیم گرفتم تا دروس بالاتر را بیاموزم، بدین منظور، حداکثر کتب اربعه حدیث (کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب و استبصار) و قواعد علامه حلی را از محضر استاد استفاده کرده و بخشی از تهذیب شیخ طوسی و شرح اشارات و مقداری از الهیات شفا و امثال آن را از استاد فاضل رضی الله عنه و از علامه میرزا علی نواب فرزند سید جلیل خلیفه سلطان که شیخ اجازه‌اش هم بوده است و بخشی از حاشیه قدیم ملا جلال را که بر شرح تجرید نوشته و مقداری از شرح اشارات را از استاد محقق قدس الله روحه و بخشی از تهذیب و شرح مختصرالاصول و شرح اشارات و

اصول کافی و دیگر کتاب‌های متداول را از استاد علامه فرا گرفته و آموختم. (مقدمه ترجمه ریاض العلماء، ج ۱، ص ۷).

در روضات آمده است: افندی از جمله (شاگردان و) فضلالی علامه مجلسی بوده است و از مجلسی و مدرس او دوری نمی‌کرده و خازن کتب او بوده است و خود مجلسی در عنوان نامه‌ای که افندی به او نوشته، از وی تعبیر به "بعض الازکیاء من تلامذتنا" کرده است (همان، ص ۸).

آقا جمال الدین خوانساری (فرزند آقا حسین خوانساری، مؤلف تعلیقه مشهور بر شرح لمعه)، ملا محمد مشهور به فاضل هندی، مؤلف کشف اللثام و امیر خلیل الله تونی اصفهانی نیز از استادان او هستند.

مشایخ اجازات و روایات افندی زیادند. بعضی از آنها جزو استادان او می‌باشند که پیش از این، نام برده شدند، دیگر مشایخ او عبارتند از:

ملا محمد صالح مازندرانی مؤلف شرح اصول کافی که در نه مجلد به چاپ رسیده است.

شیخ حر عاملی مؤلف وسایل الشیعه و امل الآمل.

علامه ملا کمال الدین فسائی مؤلف شرح شافیه صرف (داماد مجلسی اول).

علامه سیّد محمد موسوی، مشهور به میرلوحی سبزواری اصفهانی.

علامه ملا شمس الدین، مشهور به ملا شمس کشمیری اصفهانی، (شاگرد شیخ بهایی).

علامه سیّد میرزای جزائری نجفی، مؤلف جوامع الکلم در احادیث صحاح و حسان.

علامه جلیل میرزا علی نواب، فرزند خلیفه سلطان. (همان، ص ۸).

و افرادی که از او اجازه گرفته اند، عبارتند از:

۱. میرزا حیدر علی بن مدقق شیروان ۲. ملا محمد صادق، نوه علامه مجلسی ۳. ملا محمد بن علامه ملاعبدالله تونی (مؤلف الوافیه در اصول) ۴. میر محمد حسین حسینی خاتون آبادی اصفهانی، نوه علامه مجلسی ۵. شیخ محمد علی حزین ۶. سید نورالدین جزائری (همان، ص ۹).

میرزا عبدالله افندی دارای آثار فراوانی است از جمله ریاض العلماء و حیاض الفضلاء؛ که معروف ترین اثر او در رجال و تراجم است (همان، ص ۱۱). تاریخ وفات افندی دقیقاً معلوم نیست. شیخ محمد علی لاهیجی که معاصر با افندی بوده، در تذکره خود، درباره تاریخ وفات او گفته است: ... چندی پیش از آشوب اصفهان، رحلت کرد ... لاهیجی تاریخ آشوب اصفهان را سال ۱۱۳۴ ق می نویسد. (تاریخ و سفرنامه حزین، ص ۲۰۸).

سید عبدالله جزایری در اجازه خود نوشته است: میرزا عبدالله در عشر ثلاثین در گذشته است و صاحب روضات در این باره می نویسد: مرادش از عشر ثلاثین، سی سال پس از ۱۱۰۰ هجری است که نزدیک به اوائل قرن دوازدهم هجری می باشد، یعنی ۱۱۳۰ هجری. (مقدمه ترجمه ریاض العلماء، ج ۳، ص ۳۲).

علامه روضاتی نوشته است: پایان زندگی و تاریخ درگذشت این عالم بزرگوار کثیرالانوار - که در حدود یک هزار و یکصد و سی بود - بسان بسیاری از دانشوران آن زمان به درستی دانسته نیست و همچون خاک جای او در اصفهان پنهان مانده است. همچنان که از دو فرزند پسرش میرزا احمد و میرزا زین العابدین که پدر، کتاب های ملکی خود را به آنها بخشید - و لابد گرفتار جور افغان و فتنه دوران شده اند - هیچ آگاهی در دست نیست. به ظن قوی درگذشت میرزا عبدالله افندی در سال ۱۱۲۹ هجری بوده است.

۳- ملا علی اکبر تونی بشروی

وی به تقدّس و تقوی موصوف و به فضل آداب معروف بوده است. وی در اواخر سده ۱۱ و اوایل سده ۱۲ زندگی می کرده است، کتاب الزواجر الالهیه و المواعظ الربانیه که کتابی است به عربی، در اخبار، از این عالم ربانی به جای مانده است.

کتاب فوق دارای ۵۴ ورق و صفحاتی ۲۹ سطری می باشد که با خط نسخ و بسیار زیبا که خط خود مؤلف می باشد نوشته شده است.

این کتاب جزء کتب خطی کتابخانه آستان قدس رضوی بوده و متأسفانه ناقص الآخر می باشد.

از زمان فوت و محل دفن این عالم هیچ گونه اطلاعی در دست نیست.

آیت الله مرعشی نیز نوشته است: بر اساس آنچه در تعالیق الاجازه الکبیره جزائری و تذکره القبور مصلح الدین مهدوی آمده؛ افندی در حوالی سال ۱۱۳۰ در گذشته، اما محل دفن وی مشخص نیست. شخص موثق به من می گفت: به احتمال، قبر او در حوالی قبر فاضل هندی - در تخت فولاد اصفهان - است (جزوه تحفه فیروزیه، ص ۸).

بنا به نظر دهخدا، وی حدود ۱۱۳۰ ق در تبریز در گذشت. (لغت نامه، حرف ع، ص ۷۵).

شایان ذکر است که ملاعلی اکبر دو فرزند پسر بنام‌های؛ ملا محمد و ملا محمد حسن قاضی داشته است که هر دو در مسجد جامع محله میانه اقامه جماعت داشته‌اند.

و ملا محمد حسن قاضی نیز دو فرزند پسر بنام‌های؛ شیخ یوسف و شیخ علی بشرویه‌ای (احمدی) داشته است.

شیخ علی بشرویه‌ای پدر استاد بدیع الزمان فروزانفر (متوفای ۱۳۳۵ش) می‌باشد.

نتیجه اینکه استاد بدیع الزمان فروزانفر با سه واسطه به شرح ذیل به آخوند ملا عبدالله بشروی می‌رسد:

۱. بدیع الزمان فروزانفر بن
۲. شیخ علی بشرویه‌ای بن
۳. ملا محمد حسن قاضی بن
۴. ملا علی اکبر بن
۵. ملا عبدالله بشروی بن
۶. حاجی محمد بن
۷. سلطان حسین بن
۸. ملا علی بشروی

استاد فروزانفر

شایان ذکر است که استاد فروزانفر سال ۱۲۷۶ (یا به نقلی سال ۱۲۸۰ ش) متولد شده^۱ و برخی تصریح دارند که وی در سال ۱۲۷۸ ش تولد یافته است.^۲

زادگاه استاد فروزانفر دهی کوچک بنام زیرک (در رجال ایران به آن تصریح شده) در اطراف بشرویه بوده است.^۳ همان گونه که خود در مقدمه‌ی چاپ اول کتاب زندگانی مولانا در بهمن ۱۳۱۵ نوشته است:

در ده کوچک ما که از هر جهت فقیر و بی‌مایه بود و اهل سواد آن انگشت شمار بودند، دسترسی به کتاب مثنوی میسر نمی‌گردید ... روزگاری گذشت تا این که عزیمت به مشهد جزم گردید و آن جا به محضر استاد مرحوم عبدالجواد ادیب نیشابوری ...^۴ همچنین در تأیید همین معنی در دو سند مکتوب دیگر می‌خوانیم که:

۱. نک: متینی، جلال، بدیع الزمان و سخن و سخنوران، فصلنامه ایران شناسی، ص ۶۶۵ و ۱۰، زمستان ۱۳۷۵.

۲. بامداد، مهدی، رجال ایران، ج ۵، ص ۳۶.

۳. همان.

۴. فروزانفر، بدیع الزمان، زندگانی مولانا، مقدمه، ص ت.

الف) بدیع الزمان فروزانفر ... در آبادی زیرک که از محال بشرویه است، متولد شد.^۱

ب) از دهی (و به قول فردوسی بیچاره دهی) در ... بشرویه (و در واقع از قریه زیرک بشرویه) مردی به نام بدیع الزمان فروزانفر ...^۲
پدرش شیخ علی بشرویه (یا شیخ علی احمدی) و مادرش بانو فاطمه نام داشت. پدرش او را عبدالجلیل نام نهاد و این عبدالجلیل بعدها در موقعی که ثبت احوال الزامی شد همان لقب بدیع الزمان را بعنوان اسم اول (بجای عبدالجلیل)، و فروزانفر بعنوان نام خانوادگی خود انتخاب و ثبت کرد.

فروزانفر چهار برادر و چهار خواهر تنی (ابوینی) و یک خواهر ناتنی (ابی) دارد، که به تربیت سنی عبارتند از:

۱. بانو نصرت احمدی
۲. صدیقه احمدی
۳. حاج شیخ محمد حسن ناصر قدسی
۴. فاطمه احمدی
۵. احمد نویم

۱. بامداد، همان.

۲. باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، کویر، ص ۲۰۱.

۶. آقا شیخ عبدالجلیل (بدیع الزّمان فروزانفر)
 ۷. محمود احمدی
 ۸. ملکه احمدی (بنی هاشمی) که اینک در کشور آلمان ساکنند.
 ۹. محمد حسین احمدی
 ۱۰. پری ناز احمدی که ساکن طهرانند (وخواهر اُبی نُه تن دیگر است).
- این مطالب به اقوال سرکار بانو دکتر نوشین فروزانفر (دختر بزرگ مرحوم استاد) و جناب آقای محمد حسین ناصر قدسی برادر زاده و رئیس دفتر آن مرحوم که اینک هر دو مقیم آمریکا هستند، مستند است. مرحومان "فاضل" که آقای ناصر قدسی احتمال می دهد لقب ایشان "قاضی" بوده است، جدّ؛ و حاج شیخ علی پدر فروزانفر مرجع روحانی متعیّن و عالم متشخّص بشرویه و توابع بوده‌اند و ظاهراً حاکم شرع بلا معارض آن حدود شناخته می شدند.
- اسمعیل مظفرالسلطان گنابادی نیای مادری جهانگیر تفضلی و برادران و خواهران ایشان در خاطرات خود می نویسد:
- از جمله علمای بشرویه کسانی که حقیر به خاطر می دهم، آقای حاج میرزا حسن و آقای آقا سیّد فضائل (کذا: ظ: ابوالفضائل) فرزند ایشان و حالیه آقا سیّد ابوالمکارم، هر سه نفرشان مردمان بی شرّ آرام صحیح‌العملی بودند، یکی هم مرحوم فاضل بود پدر جناب آقا شیخ

علی عالم حالیه بود، این پسر در سلوک و خوش مشربی می گویند نمونه ای از پدر است، خود ایشان خیلی اخلاق خوبی دارند. قدر مسلم آن است که همه قبیله فروزانفر عالمان دین بودند. همه آنان که در سال های ۳۴-۳۵ به نحوی رابطه اعم از شاگردی و دوستی با او داشته اند؛ گمان می کنم مرحوم آقای حاج شیخ علی احمدی را که در آن دو سال در طهران می زیستند دیده باشند که ایشان چه مرد محتشم، موقر، خوش سیمای میانه بالائی که اندکی هم تنومند می نمود و همواره تبسمی شیرین بر لب داشت، بود و در لباس روحانیت با عمامه نه چندان بزرگ و نه چندان کوچک، چه خوش هیكل و با متانت و وقار جلوه می کرد، آن مرحوم در اواسط سال ۱۳۳۵ در تهران بسرای باقی شتافت و مجلس تحریم او در مدرسه سپهسالار با شکوه بسیار برگزار شد.

سوی مرحوم حاج شیخ محمد حسن ناصر قدسی که در زمان حیات پدر از دنیا رفت، هفت فرزند دیگر مرحوم آقای حاج شیخ علی پس از آن مرحوم برحمت الهی واصل شده اند.^۱

۱. نک: احمد، مهدوی دامغانی، کلک، استادبلی نظیری که هنوز آسمان دانشگاه تهران، ش ۷۳ و ۷۴ و ۷۵، ص ۲۳۲.

نخستین منبع مکتوبی که نام پدر استاد فروزانفر را در بردارد، شرح حالیست که محمد اسحاق هندی در "سخنوران نامی ایران" در سال ۱۳۰۹ از استاد فروزانفر نوشته است و در آن می گوید: آقای بدیع الزمان خراسانی پسر آقا شیخ علی بشرویه در حدود (سنه ی ۱۳۱۸ ق - ۱۲۸۰ ش) در بشرویه متولد شده.^۱

محمد ابراهیم امیر تیمورکلایی که به عنوان مخبر کمیسیون دارایی مجلس در سال ۱۳۲۸ با قرارداد گس گلشایان مخالفت کرد و سپس وزیر کشور و وزیر کار دولت دکتر محمد مصدق شد، در خاطرات خود نوشته است: دوشنبه ۲۲ مهر ۱۳۳۰... از منزل آقای شجعی به دیدن آقای شیخ علی پدر بدیع الزمان رفتم. مشارالیه قریب صد سال دارد. ماشاءالله، حال و بنیه اش با جوان ها فرقی ندارد. بسیار آخوند زرنگ و زنده دلی ست.

یک وقتی نقل می کرد: در بچگی در مشهد درس می خوانده، طلبه بوده است و بسیار هم بی چیز بوده است. یک روز زمستانی سرد در ته خیابان مشهد از کنار نهر عبور می کرده، غفلتاً در آب افتاده و وضع بسیار بدی پیدا می کند. اتفاقاً در همان ساعت، از آنجا، مرحوم سردار پدرم عبور می کرده است. مشاهده ی افتادن او به آب، ایشان را متأثر می کند، امر می دهد فوری آدمها او را از آب نجات داده، منزل می برند. چند روز

۱. اسحاق، محمد، سخنوران نامی ایران، ص ۱۶.

او را نکه می‌دارند، پذیرایی خوب و مفصلی می‌کنند. سپس سر و وضع او را نو فرموده و مبلغی پول با مقداری گندم عطا می‌کنند و در آن زمان این مقدار تفقد، حایز اهمیت بوده است.^۱

همچنین منوچهر سعید وزیری (سر دبیر اسبق روزنامه اطلاعات و نماینده پیشین ابهر در مجلس شورای ملی) که خود از دانشجویان استاد فروزانفر است، ضمن بیان خاطرات خود از خدمت در بانک کشاورزی در سال ۱۳۲۷ و رفتنش به "بشرویه"، در بازنویسی خاطرات خود چنین نوشته است:

در تمام تقاضا نامه‌های وام‌خواهان، آدرس یکسان بود؛

بشرویه! به وسیله‌ی آقای علی احمدی ...

طبعاً سؤال کردم که این آدرس "علی احمدی" چگونه است؟ علی

احمدی کیست؟ و ... مهم‌تر این بود که نام خود علی احمدی در میان

اسامی وام‌خواهان به چشم نمی‌خورد!

همگی قدری به من و به یکدیگر نگاه کردند و نمی‌دانستند که آن،

چگونه نشانی و آدرسی است؟! آن‌ها هم نمی‌دانستند علی احمدی

کیست!

۱. امیر تیمور کلایی، محمد ابراهیم، ناگفته‌هایی از دولت دکتر مصدق، ص ۲۱۲.

یکباره یکی از آن میان گفت: نکند، آقا شیخ علی باشد؟ بلی، بلی، آقا شیخ علی باید باشد!

معلوم شد شخصی به نام آقا شیخ علی که مورد مراجعه و محلّ ابراز نیازهای مردم و در واقع مرجع روحانی و مورد اعتماد عامه‌ی شهر بشرویه است، بنا به تقاضای وام‌خواهان که احتیاج به کمک بانک کشاورزی برای تعمیر قنوات و عمران اراضی سیل‌زده و نوسازی خانه‌های ویران شده‌شان داشته‌اند، درخواست‌ها و تقاضانامه‌های مردم مستمند شهر را نوشته و به وسیله‌ی بخشداری محل به بانک کشاورزی تربت حیدریه فرستاده است. و چون آدرس پُستی افراد هم مشخص نبوده است، بخشدار بشرویه و یا بانک کشاورزی تربت حیدریه، آدرس همگی را به نام "به وسیله‌ی علی احمدی" ثبت کرده‌اند!

من از کاروانسرا دار (که حالا دیگر همکار بانکی من به حساب می‌آمد) خواستم که مرا به خانه‌ی آقا شیخ علی برساند... از دو سه کوچه‌ی باریک و پیچ در پیچ گذشتیم، به یک چهارراه به طول و عرض پنج متر رسیدیم که گویا آنجا میدان بشرویه نامیده می‌شد، به دست چپ که پیچیدیم، درب چوبی قدیمی که فریاد می‌زد بیش از هفتاد سال عمر دارد، هویدا شد. کاروانسرا دار گفت: اینجا خانه‌ی آقا شیخ علی است... بیرونی منزل، یعنی آنجا که جناب آقا شیخ علی از مهمان‌هایش پذیرایی می‌کرد، مانند سربینه و بیرونی حمام‌های عمومی قدیم بود، دور تا دور

سگ، دیوارها در سقف به یک طاق مخروطی شکل منتهی می شدند، درست مثل طاق حمام یا گود زورخانه.

در وسط طاق، بادگیر بود و دو سه سوراخ به بیرون که شیشه کار گذاشته بودند تا روشنایی به درون بتابد، آن سالها یا هنوز سیمان به بشرویه راه پیدا نکرده بود و یا آن سردابه‌ی کویری، همچنان که دو صد سال پیش بوده با ساروج (مخلوطی از آهک، خاک، تراشه‌ی نی و چوپ و پشم بز) اندود شده بود، صاف، خنک، خاکستری رنگ، و چشم نواز... بیش از یک ربع ساعت نگذشت که از گوشه‌ی آن سرینه‌ی حمام، شیخی با قد متوسط، عبای نازک سفید رنگ به دوش، ریش چرخی خوش فرم، صورت سرخ و سفیدش را قاب نقره‌ای گرفته، با حرکات مطبوع، خنده بر لب، سلام کرد و وارد شد... خوش آمدید آقا... من شیخ علی احمدی هستم.

او از من پرسید، که هستم؟ از کجا آمده‌ام؟ برای چه کار آمده‌ام؟ نه، چیزی از این بابت نپرسید. فقط گفت: کجا منزل کرده‌ام؟ گفتم: در کاروانسرای شهر... لبخندی زد و گفت: این جا خانه‌ی شماست و... آقا اسدالله [خدمتکار پیرش] را صدا زد که برو اثاثیه آقا را از کاروانسرا بیاور...

ایشان میل داشت که من شام را در منزل ایشان بخورم و همان جا هم منزل کنم و از فردا هم کارهایم را انجام دهم... اما من با عزیزخان

شوفر قرار گذاشته بودم که فردا شب که پُست طبس را گرفته و می‌آید که بسته‌های پستی بشرویه را هم بگیرد و برود، مرا هم ببرد... و همین گونه هم به جناب آقا شیخ علی گفتم، قبول کرد. ولی گفت: پس تو این جا نمی‌مانی تا در منزل یک شیخ غذایی بخوری و کار دست فرشته - ی طبّال خدا بدهی...؟!۱

گفتم: یعنی چه؟ گفت: درسال‌های جوانی که طلبه بودیم و در مدرسه‌ی شهر مشهد درس می‌خواندیم، بین طلبه‌ها یک شوخی رایج بود، می‌گفتند: وقتی که حضرت به معراج می‌رفتند، در یکی از طبقات آسمان فرشته‌ای را دیدند که یک طبّل بزرگ بر خود آویخته است. حضرت از فرشته پرسیدند: تو چه کاره هستی؟ فرشته گفت: من فرشته طبّال هستم. فرمودند: طبّل برای چه می‌زنی؟ گفت: هر وقت بر روی کراهی خاکی یک شیخ و طلبه سفره‌ای بگشاید و به کسی لقمه نانی بدهد، من در این جا یک طبّل می‌زنم، طبّل شادی و خبر دادن به همه‌ی عالم! که معجزه‌یی رخ داده است! حضرت فرمودند: خوب کارت زیاد است یا کم؟ عرض کرد: هشتاد هزار سال است که طبّلی نزده‌ام... یعنی هشتاد هزار سال می‌گذشت که یک طلبه در روی زمین مهمانی نداده بود.^۱

۱. سعید وزیری، منوچهر، جستجو در گذشته، ص ۱۵۸ به بعد؛ و نک: امین، سیّد حسین، حافظ، بدیع الزمان فروزانفر، ش ۴، ص ۱۰.

در اینجا شایسته است که پیرامون زندگانی استاد فروزانفر تلخیصی از مقاله آقای دامغانی که در ماهنامه کلک در سال ۱۳۷۵ به چاپ رسیده، با اندکی تغییرات بیاوریم، ایشان می گوید: آنچه از سوابق تحصیلی مرحوم فروزانفر میدانم این است که او مقدمات را در همان بشرویه، نزد پدر و برادر بزرگتر خود مرحوم ناصر قدسی آموخته و بقرار فرموده خود پیش تر قرآن مجید را در طفولیت از بر کرده بود و ظاهراً در حدود شانزده هفده سالگی در حالی که معمّم بوده به مشهد مشرف میشود و در حلقه درس ادیب نیشابوری بزرگ حضور می یابد.

به موازات حضور در درس ادیب، از دروس مدرّسین عالی مقام سطح آن ایام مشهد مانند مرحوم سیّد محمد باقر رضوی (والد ماجد سیّد محمد تقی مدرّس رضوی) و سیّد مهدی شهرستانی و آخوند ملاعبدالرحمن مدرّس و شاید مرحوم حاج سیّد عباس شاهرودی رضوان الله علیهم مستفیض می شده و گویا خدمت مرحوم آیت الله حاج سیّد محمد عصّار طهرانی (متوفی محرم ۱۳۵۶ در مشهد مقدس) والد معظمّ مرحوم آیت الله آقای سیّد محمد کاظم عصّار قدس سرهما نیز تلمذی داشته است.

اعطای لقب بدیع الزمان را به او، برخی به ادیب نیشابوری و برخی به قوام السلطنه والی وقت خراسان نسبت می دهند.

دکتر محمد اسحاق، آمدن فروزانفر را به تهران در سال ۱۳۴۲ق (۱۳۰۲ ش) ثبت کرده و نوشته است: در خدمت اساتید بزرگواری مانند شیخ حسین نجم آبادی و میرزا طاهر تنکابنی، آقا سید کاظم عصّار و ... به پایان رسانده است، من بنده نمی دانم میزان تحصیلات فروزانفر در خدمت این بزرگان تا چه حدّ بوده است، اما خود آن مرحوم یک روز در کلاس دوره دکتری به مناسبت آنکه مرحوم دکتر معین در فهرست مراجع کتابی که تألیف کرده بود، از مرحوم خلد آشیان محدّث قمی با دو کلمه "عباس قمی" نام برده، و این "ترک اولی"ی ادبی او بنظر انور فروزانفر رسیده بود، سخت برافروخت و برآشفّت که :

این چه طرز نام بردن بزرگان است و اضافه فرمود: که من بسیار حسرت و افسوس می خورم که چرا با آنکه امکان داشتم، از محضر پر برکت سه استاد بزرگ منحصر در فن خود آن چنانکه باید فیض نبردم و این سه تن مرحوم ثقه المحدثین آقای حاج شیخ عباس قمی محدّث متبحّر و مرحوم آقا حسین نجم آبادی فقیه اصولی و مرحوم آقامیرزا طاهر تنکابنی حکیم و متکلم معروف (رضی الله عنهم) میباشند.

همه آنان که با فروزانفر حشر و نشری داشته اند و عدّه بیشمار دانشجویانی که در طول پنجاه سال معلّمی او از محضر او کسب فیض کردند و معرفت آموختند و در دوران تحصیل خود در نزد او سرمایه ادبی برای خود اندوختند، به حسن اعتقاد و تمسک او به ذیل عنایت

رسول اکرم و اخلاص او به شاه مردان مرتضی علی و عترت طاهره (سلام الله علیهم اجمعین) یقین دارند و متفق القولند و آن دانشجو یان (و افسوس و آه که بسیاری از فضلاء آنان اینک در خاک تیره آرمیده‌اند) دیده‌اند و شنیده‌اند که هیچ گاه فروزانفر نام مقدس حضرت ختمی مرتبت و ائمه معصومین و حضرت عصمت کبری فاطمه زهرا سلام الله علیهم را بدون جملات دعائیّه "صلی الله علیه و آله و سلم" و "سلام الله علیه" یا "سلام الله علیها" یا "سلام الله علیهم" در ضمن درس بر زبان نمی‌آورد، مکرّر این بنده و هم دوره‌های او از او شنیدیم که:

من امروز بعد از نماز صبح و تلاوت حزبی از کلام الله مجید، چند صفحه از کشف الاسرار یا تاریخ بیهقی یا تذکره الاولیاء یا ... را خوانده‌ام و به کلاس آمده‌ام.

خدا شاهد است مکرّر این بنده حقیر در ایام عاشورا او را در مجلس عزاداری حضرت سیدالشهداء (صلوات الله علیه) در منزل مرحومان بهبهانی، حاج میرزا عبدالله چهلستونی، قائم مقام الملک، حاج میرزا خلیل کمره ای (رحمهم الله تعالی) در حال گریه می دیدم که قطرات اشک از زیر عینکش بر رخسار و محاسنش جاری بود، اساساً آن مرحوم روحیه‌ای بسیار عاطفی و حسّاس داشت ...

فروزانفر خرداد سال ۱۳۱۷ ش با سرکار رخشنده خانم گل گلاب (که در سال ۱۳۶۳ به رحمت الهی واصل شد) همشیره استاد دکتر

حسین گل گلاب ازدواج فرمود و خداوند متعال سه دختر بنام های نوشین، فرانک و شیرین به آنان مرحمت فرمود که شیرین را مع الاسف در خرداد سال ۲۷ از آنان باز پس گرفت.

سرکاران نوشین خانم و فرانک خانم تحصیلات پزشکی و تخصص خود را در طهران و انگلستان و امریکا تکمیل کرده اند و اکنون بانو دکتر نوشین فروزانفر (که پیش از این مناسبت نام خانوادگی همسر سابقشان گاه "جلالی" هم خوانده می شد، در سمت دانشیاری دانشگاه بسیار متشخص و مهم ژرژ تاون (George town) در واشنگتن به تعلیم اشتغال دارد و تخصص تدریسی ایشان بیماری های داخلی است. سرکار دکتر فرانک ستوده (همسر آقای مهندس ضیاءالدین ستوده) نیز در واشنگتن به طبابت اشتغال دارد.

سرکار دکتر نوشین خانم دو دختر دارند، اولی دوشیزه شیده جلالی که تحصیلات خود را در رشته روان پزشکی در امریکا به پایان رسانیده و اکنون در سنّ سی سالگی در نیویورک ساکن و طیب روانشناس است و دومی دوشیزه لاله جلالی که بیست و هشت ساله و از دو رشته مهندس ساختمان و حقوق قضائی از دانشگاه ژرژ واشنگتن در شهر واشنگتن فارغ التحصیل شده و اکنون در همان شهر به حرفه وکالت پرداخته است.

سرکار دکتر فرانک یک پسر دارند که آقای بیژن ستوده ۲۴ ساله است و فارغ التحصیل رشته تجارت و بقول آمریکایی‌ها، بیزینس است و در شرکت معتبری کار می‌کند.

بنابر این در حال حاضر بقول نسابه‌ها؛ فرزندان و اسباط (نوه‌های دختری) فروزانفر این دو دختر دانشمند و همین سه نوه برومند هستند و چون هیچ یک از نوه‌ها هنوز همسر اختیار نکرده‌اند فروزانفر نبیره‌ای فعلاً ندارد.

فروزانفر از سال ۱۳۲۳ تا سال ۱۳۴۶ ریاست دانشکده معقول و منقول را که بعدها نام آن به الهیات و معارف اسلامی تبدیل شد، برعهده داشت ...

هر چه را فروزانفر نوشته؛ نمونه کاملی از تحقیق و تبّع و موشکافی و تعمّق و قضاوت درست و نکته‌سنجی‌های ظریف و استشهادات لطیف است از "سخن و سخنوران" که شاید اولین اثر تحقیقی اوست بپذیرید، تا همان مقداری را که از مصباح الارواح، تحشیه فرموده، هر کدام در نوع خود منحصر است ... نکته‌سنجی و بدیهه‌گویی و حاضر جوابی فروزانفر که زائیده طبع ظریف و ذوق لطیف و نتیجه شصت سال کتاب خواندن و دود چراغ خوردنش بود، او را دائرة المعارفی از کلیه معارف اسلامی می‌نمایاند. مرحوم علامه جلیل استاد اجلّ‌همایی در ذیل مرثیه - ای که برای مرحوم فروزانفر ساخته مرقوم فرموده که : تاریخ وفات

ادیب فاضل نامور و دانشمند سخندان، ادب گستر، بدیع الزمان فروزانفر ... که در ۶۸ سالگی درگذشت.^۱

معاصرین ملا عبدالله بشروی

۱. شیخ بهایی (۹۵۳ - ۱۰۳۱ق)^۲

بهاءالدین محمد بن عزالدین حسین بن عبدالصمد بن شمس الدین محمد بن علی بن حسن بن محمد بن صالح حارثی همدانی عاملی جُبعی لوزایی معروف به شیخ بهائی متولد بعلبک از بلاد شام، که اینک در لبنان واقع است، می باشد.^۳

در مورد تاریخ ولادت شیخ بهائی همه منابع اتفاق دارند که او در سال ۹۵۳ هجری قمری متولد شده است. گرچه در مورد روز و ماه آن با هم اختلاف دارند و آقای محمد صادق نصیری مصحح کَشکول شیخ

۱. نک: مهدوی دامغانی، احمد، کلک، استاد بی نظیری که هنوز آسمان دانشگاه طهران ...، ص ۲۳۵ به بعد.

۲. نک: ذاکری، مصطفی، شیخ بهایی، زندگی و آثار او، کتاب ماه دین، اسفند ۱۳۸۸، ش ۱۴۹، ص ۵۸ (با دخل و تصرف)؛ جهانگیری، محسن، مجموعه مقالات (بیست مقاله)، ص ۲۹۱.

۳. نسب او (به شرحی که گذشت) در ابتدای کتاب حدائق المدنیة فی شرح فوائد الصمدیه معروف به شرح سیّد علیخان کبیر، که از تالیفات سیّد علیخان مدنی ملقب به صدرالدین و معروف به ابن معصوم (متوفای ۱۱۲۰ق) است و نیز در روضات الجنات تألیف محمدباقر موسوی خوانساری (متوفای ۱۳۱۳ق) آمده است.

بهائی در مقدمه‌ای که بر آن نوشته و در ابتدای جلد اول آن چاپ شده است به نقل از ریاض العلماء آورده است که در پشت کتابی به خط پدر شیخ (یعنی عزالدین حسین) نوشته شده است:

دخترم میمونه شب دوشنبه سوم ماه صفر سال ۹۵۰ به دنیا آمد و برادرش ابوالفضائل محمد بهاءالدین، که خدا او را صالح و هدایت فرماید در هنگام غروب خورشید روز چهارشنبه ۲۷ ذیحجه سال ۹۵۳ و خواهرش ام ایمن سلمی بعد از نیمه شب ۱۶ محرم سال ۹۵۵ و برادرشان ابوتراب عبدالصمد شب یکشنبه در موقعی که حدود یک ساعت از شب هنوز باقی بود در ۱۳ ماه صفر سال ۹۶۶ در قزوین متولد شد و نیز پسر خواهرش سید محمد در شب شنبه ۲۸ صفر همین سال در قزوین به دنیا آمد.

از مطالب بالا چنین برمی آید که شیخ بهائی یک برادر به نام عبدالصمد داشته که ۱۳ سال از او کوچک‌تر بوده و به نام جدش نام‌گذاری شده یوده است و نیز دو خواهر داشته است یکی به نام میمونه که سه سال از شیخ بزرگ‌تر بوده و یکی به نام ام ایمن که دو سال از او کوچک‌تر بوده است. میمونه در سن ۱۶ سالگی پسری به نام سید محمد به دنیا آورده است که معلوم است شوهرش سید بوده است. عبدالصمد و سید محمد هر دو در قزوین متولد شده‌اند؛ یعنی خانواده شیخ در سال ۹۶۶ در قزوین بوده‌اند و در این موقع شیخ ۱۳ سال داشته است و لابد در

حدّی از کمالات و فضل بوده است که پدرش او را لایق لقب ابوالفضائل دانسته است.

سید علیخان مدنی نیز در کتاب سلافه العصر نوشته است: ولادت شیخ در بعلبک در هنگام غروب خورشید روز چهارشنبه، سه روز مانده به آخر ذیحجه الحرام سال ۹۵۳ بود و پدرش او را که کودک بود، در دیار عجم (ایران) برد.^۱

در مورد تاریخ وفات شیخ دو روایت وجود دارد که هر کدام در تعدادی از منابع ذکر شده است: یکی، سال ۱۰۳۰،^۲ و دیگری، سال ۱۰۳۱ ق.^۳

سید علیخان مدنی در کتب خود نوشته است:

برخی از اصحاب مورد وثوق و بزرگوار برای من حکایت کرده‌اند که شیخ چند روز پیش از وفاتش به زیارت اهل قبور رفت و هنوز ننشسته بودند که ناگهان شیخ گفت من صدایی شنیدم آیا شما هم

۱. مدنی، همو، سلافه العصر، ص ۲۹۰.

۲. نک: نصرآبادی، میرزا محمد طاهر، تذکره، ص ۱۵۰؛ هدایت، رضا قلیخان، تذکره ریاض العارفین، ص ۴۶؛ قمی، شیخ عباس، هدیه الاحباب، ص ۱۲۴ و ۲۵۱؛ محمد قاسم بن مظفر، تنبیهات المنجمین، ص ۲۲۳.

۳. نک: مدنی، سید علیخان، حقائق المدنیّه، ص ۵؛ همو، سلافه العصر، ص ۲۹۱؛ جامع عباسی، ص ۹۶؛ خوانساری، همان، ج ۷، ص ۶۶؛ تنکابنی، قصص العلماء، ص ۲۴۵.

شنیدید؟ گفتند نه ما چیزی نشنیدیم و سپس هر چه از او پرسیدند که چیزی نشنیده است نگفت و به خانه‌اش بازگشت و درها را به روی خود بست و چندی نگذشت که به رحمت خدا رفت.^۱

علامه محمدتقی مجلسی در شرح من لایحضره الفقیه می‌نویسد: در این واقعه من نزدیک شیخ بودم و او به ما گفت که به من خبر داده شده است تا آماده مرگ باشم.^۲

همچنین صاحب روضات گوید: آن صوت مسموع "شیخنا در فکر خود باش" و صاحب آن قبر، بابا رکن الدین بوده است.^۳

بعد از فوت شیخ، جسدش را نخست در مسجد جامع عتیق اصفهان غسل دادند و سپس در بقعه امام زین العابدین علیه السلام که مقبره دو امامزاده و معروف به امامزاده اسماعیل است به امانت دفن کردند و بعد او را به مشهد مقدس بردند و طبق وصیت خودش در محلی که در هنگام اقامتش در مشهد در آنجا تدریس می‌کرد، یعنی در پایین پای حضرت رضا علیه السلام دفن کردند که امروزه در همان جا زیارتگاه مردم است.

۱. همو، حدائق المدینه، ص ۵، همو، سلافه العصر، ص ۲۹۱؛ تنکابنی، همان، ص

۲۳۴؛ خوانساری، همان، ج ۷، ص ۷۵.

۲. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۱۹.

۳. خوانساری، همان، ج ۷، ص ۷۸.

چنان که گفته شد پدر و اجداد شیخ ساکن جبل عامل بودند و در هنگامی که شیخ هنوز در سن هفت سالگی بود، پدرش عزالدین حسین از شام به ایران مهاجرت کرد و تمام افراد خانواده خود را به همراه آورد، این مهاجرت باید در سال ۹۶۰ رخ داده باشد...^۱

علّت مهاجرت عزالدین حسین پدر شیخ بهایی از شام، ظاهراً سخت-گیری سلطان سلیمان قانونی بر شیعیان بود. این سلطان که از سال (۹۲۶ تا ۹۷۴) بر عثمانی حکومت می کرد، پادشاه شامات هم بود و در اثر اختلاف با دولت شیعه صفوی به آزار شیعیان قلمرو خود پرداخت.

پنج سال بعد از مهاجرت پدر شیخ بهائی به ایران عوامل سنی سلطان عثمانی، شیخ زین الدین بن علی (۹۱۱ - ۹۶۵ ق) را شهید کردند و او که مؤلف شرح لمعه است به نام شهید ثانی معروف شد، عزالدین حسین از شاگردان شهید ثانی بود و از او اجازه روایت کتب وی را گرفته بود و خود تألیفاتی در فقه دارد که در روضات الجنات ذکر شده است.^۲

بنابراین عزالدین حسین پیش دستی کرده بود و قبل از آن که گرفتار مأمورین عثمانی شود به ایران آمده بود که در ظل سلطنت شاه طهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ ق) مأمن و پناهگاه قابل اعتمادی به دست آورد.

۱. همان.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۲۹.

پدر شیخ و خانواده‌اش ابتدا به اصفهان رسیدند که در آن موقع زین الدین عاملی همشهری آنها شیخ الاسلام این شهر بود و به شیخ منشار معروف بود و قبلاً سال‌ها در هند اقامت داشت و کتابخانه بزرگی در آنجا برای خود فراهم کرده بود که گفته‌اند شامل چهار هزار جلد کتاب بود.^۱

شیخ منشار همراه با کتاب‌های فراوان خود در سال ۹۲۸ هجری از هند به ایران آمد و در آن موقع شاه اسماعیل (۹۰۷-۹۳۰ ق) شاه ایران بود و به حکم او به سمت شیخ الاسلام و قاضی القاضات به هرات رفت.^۲

عزالدین حسین و خانواده‌اش سه سال در اصفهان ماندند (یعنی تا سال ۹۶۳) و سپس بنا به توصیه شیخ منشار، شیخ الاسلام اصفهان، شاه طهماسب از او خواست که به دربار به قزوین برود و چون به آنجا رفت، شاه او را منصب شیخ الاسلامی داد و در این موقع شیخ بهائی ده ساله بود و احتمال دارد که شیخ بهائی در اصفهان مانده باشد و به قزوین نرفته

۱. همان، ص ۳۳۳.

۲. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، ذیل زین الدین، ص ۶۴۷.

باشد و در این صورت شاید نزد شیخ منشار درس خوانده است، گرچه نام او در جزو اساتید شیخ بهائی ذکر نشده است.^۱

عزالدین حسین هفت سال شیخ الاسلام قزوین بود و در آنجا نماز جمعه را که واجب می دانست اقامه می کرد یعنی تا سال ۹۷۰ ق.

احتمال دارد که در همین موقع یعنی هنگامی که شیخ بهائی ۱۶ یا ۱۷ سال داشته است وی با تنها فرزند شیخ منشار که دختر خانم، فاضله-ای بوده است ازدواج کرده باشد.

این ازدواج برای شیخ ثمره خوبی داشت، زیرا که بعد از فوت شیخ منشار تمام کتاب های او به تنها فرزندش یعنی همسر شیخ بهائی به ارث رسید و طبعاً شیخ از آنها بهره مند می شد.

بعداً شیخ تمام این کتاب ها را به انضمام کتاب های دیگری که خود فراهم کرده بود یک جا وقف کرد.

اما به نوشته سعید نفیسی این کتاب ها بعد از فوت شیخ بهائی متفرق شد و هر چند تایی از آنها به دست کسی افتاد و هنوز (یعنی در سال ۱۳۱۶ که سعید نفیسی مقدمه الوجیزه را می نوشت) بسیاری از آنها در دست مردم می گردید و خرید و فروش می شد.^۲

۱. همان، ج ۷، ص ۵۴.

۲. نفیسی، سعید، مقدمه الوجیزه در شرح حال شیخ بهایی.

عزالدین حسین از قزوین - حتماً به امر شاه طهماسب - با همان سمت شیخ الاسلام به مشهد رفت (یعنی در سال ۹۷۰ ق) و مدتی شاید حدود دو یا سه سال در آن جا بود و سپس به دستور شاه برای هدایت مردم و تعلیم عقاید شیعه به هرات رفت (احتمالاً در ۹۷۳).

شاه، سه قریه از روستاهای اطراف هرات را به اقطاع به او داد و از وزیر خراسان خواست که محمد خدابنده فرزند شاه را در هر روز جمعه نزد شیخ عزالدین به مسجد جامع بفرستد تا از او فقه و حدیث بیاموزد.^۱

شیخ عزالدین هشت سال در هرات ماند (یعنی ظاهراً تا سال ۹۸۱ ق) و در این مدت شیخ بهائی در قزوین بود و ظاهراً در سال ۹۸۱ عزالدین به قزوین بازگشت و از شاه طهماسب اجازه خواست که همراه پسرش شیخ بهائی به زیارت حج برود، ولی شاه فقط به خود او اجازه داد و امر کرد که شیخ بهائی، که در این موقع ۲۸ سال داشت، به جای پدر، شیخ الاسلام هرات گردد و تدریس و افاضه را در آن جا ادامه دهد.^۲

۱. خوانساری، همان، ج ۲، ص ۳۳۲.

۲. همان.

شیخ عزالدین پس از زیارت حج به بحرین رفت و در آنجا ماندگار شد و به ترویج مذهب شیعه پرداخت تا آنکه در سال ۹۸۴ به رحمت خدا رفت.^۱

تحصیلات و شاگردان شیخ بهایی

شیخ بهایی ابتدا در محضر والد بزرگوارش به آموختن علوم همت گماشته و علوم نقلی را، از قبیل صرف و نحو، حدیث و تفسیر، و بلکه مطابق صورت اجازه‌ای که پدرش برای وی نوشته، جمله کافیه‌ای از علوم عقلی را نیز از وی استفاده کرده است.

همچنین حکمت، کلام و سایر علوم عقلی را از مولانا عبدالله مدرس یزدی (متوفای ۹۸۱) صاحب حاشیه بر تهذیب منطق^۲ و علوم ریاضی را از ملاعلی مذهب و از ملامحمد باقر بن زین العابدین یزدی، مؤلف کتاب مطالع الانوار در هیئت، که از ریاضی دانان عصر خود بوده است، و علم طب را از طبیب حاذق و ماهر حکیم عمادالدین فرا گرفته است.^۳ همچنین از جمله استادان او شیخ احمد کجائی کهدمی معروف به پیر و احمد قزوینی و محمد بن ابی اللطیف مقدسی شافعی است. او کتاب صحیح بخاری را پیش استاد اخیرالذکر خوانده و در سال ۹۹۲ ق از وی

۱. همان.

۲. تنکابنی، همان، ص ۱۸۳.

۳. منشی، اسکندر، تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۵۶.

اجازه روایت گرفته، صورت این اجازه در اجازات بحار تحت نمره ۶۹ ضبط شده است و استاد در این اجازه از وی با عنوان ابوالفضائل بهاءالدین محمد نام برده است.^۱

از آنجا که شیخ بهایی از اجله علما و نوادر روزگار و از استادان با نشاط و پرکار زمان خود بوده و پیوسته به افاضه و افاده پرداخته و طالبان علم و مشتاقان معرفت را بی دریغ از سرچشمه علوم و معارف خود سیراب کرده است، عده کثیری از علمای اعلام و اندیشمندان قرن یازدهم هجری از شاگردان وی می‌باشند که به برخی از آنها اشاره می‌شود:

۱. صدر الدین محمد بن ابراهیم شیرازی (متوفای سال ۱۰۵۰ق)
- مشهور به صدرالمتهین و ملاصدرا.^۲
۲. ملا محمد تقی مجلسی معروف به مجلسی اول (متوفی ۱۰۷۰ق).^۳
۳. ملا خلیل بن غازی قزوینی (متوفی سال ۱۰۸۹ق).^۴
۴. رفیع الدین محمد بن حیدر حسینی طباطبائی نائینی (متوفی ۱۰۹۹ق)، مشهور به میرزارفیع.^۱

۱. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، ج ۱۰۸، ص ۹۷.

۲. تنکابنی، همان، ص ۳۲۹.

۳. نوری، میرزا حسن، مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۱۹.

۴. خوانساری، همان، ج ۴، ص ۲۷۰.

۵. مظفرالدین علی (متوفی ۱۰۶۷ق) که حاشیه بر اربعین شیخ بهائی و شرح حال استادش شیخ بهایی از تألیفات اوست.^۲
۶. سید احمد بن زین العابدین علوی، مؤلف کتاب مفتاح الشفاء در شرح الهیات کتاب الشفاء.^۳
۷. شیخ جواد بن سعدالله بغدادی کاظمینی، معروف به فاضل جواد، که کتاب زبده الاصول استاد را به امر وی شرح کرده و شرحی هم بر کتاب خلاصه الحساب استاد خود نوشته است.^۴
۸. شیخ زین الدین علی بن سلیمان بن درویش حاتم قدمی بحرانی، معروف به امام الحدیث یا ام الحدیث (متوفی ۱۰۶۴ق).^۵
۹. سید حسین بن سید حیدر بن قمر حسینی کرکی عاملی، (متوفی ۱۰۷۶ق) که از استاد خود نیز اجازه روایت داشته است.^۶
۱۰. ملا محمد محسن بن مرتضی بن محمود فیض کاشانی اخباری (متوفی ۱۰۹۱ق).^۷

۱. همان، ج ۷، ص ۸۴.

۲. مدرس تبریزی، همان، ج ۵، ص ۳۲۹.

۳. شیخ بهایی، احوال و اشعار، ص ۸۸.

۴. مدرس تبریزی، همان، ج ۴، ص ۲۸۰.

۵. همان، ج ۲، ص ۴۰۴.

۶. نوری، همان.

۷. مشکوه، سید محمد، مقدمه محجه البیضاء، فلاسفه شیعه، ص ۵۵۹.

۱۱. ملا محمد باقر بن محمد خراسانی سبزواری معروف به محقق سبزواری (متوفی ۱۰۹۰ق).^۱

۱۲. نظام الدین ساوجی، از علمای امامیه در قرن ۱۱ هجری.^۲

تألیفات شیخ بهایی

برای شیخ بهائی در کتب مختلف، حدود ۸۰ اثر ذکر شده است که بعضی از آنها قطعاً از شیخ نیست، و بعضی مشکوک فیه است، مثل فالنامه و برخی از آنها نامشخص است؛ یعنی از محتوای آنها ذکر نشده است، مثل تنبیه الغافلین که شاید در اخلاق بوده است و برخی از آنها به نام‌های تکراری است، یعنی نام کتاب یا رساله به دو صورت ذکر شده است.^۳

خلاصه اینکه آثار شیخ سه دسته است:

اول کتاب‌ها؛ که حجم هر کدام بش از پنجاه صفحه است.

دوم رساله‌ها؛ که حجم هر کدام کمتر از ۵۰ صفحه است و در حکم مقالات علمی است که امروزه در مجلات تخصصی چاپ می‌شود.

۱. مدرس تبریزی، همان، ج ۵، ص ۲۴۴.

۲. همان، ج ۴، ص ۴۹۸.

۳. خوانساری، روضات الجنات، ج ۷، ص ۱۸۹.

سوم حواشی؛ که گرچه از نظر حجم شبیه به رساله‌ها هستند، اما تألیف مستقلی نیستند، بلکه حاشیه‌هایی هستند که نویسنده در هنگام مطالعه کتابی، به عنوان تعلیق می‌نویسد. معمولاً این نوع حواشی را جداگانه در دفترها می‌نوشتند و مؤلف گاهی در حین تدریس کتاب خود با مراجعه مجدد به آن حاشیه‌هایی به کتاب خود می‌افزاید که این گونه حواشی را، "حشایه منه" یعنی از خود مؤلف می‌نامند.

نکته دیگر؛ آنکه شیخ اغلب کتاب‌ها، رساله‌ها و حواشی خود را ناتمام گذاشته است، زیرا که او به مطالعه کتب مختلف و افزودن بر اطلاعات عمومی خود، بیش از کتاب نوشتن علاقه داشته و لذا پس از آنکه کتابی را شروع می‌کرده است خسته می‌شده و به کتاب دیگر می‌پرداخته است. برای آگاهی از فهرست آثار شیخ بهایی برحسب موضوعات آنها منابع ذیل الذکر را ملاحظه فرمایید.^۱

برخی از تألیفات او در علوم مختلف عبارتند از: جامع عباسی در کلام، فوائد الصمدیه در ادبیات عرب، خلاصه فی الحساب در علم جبر، تشریح الافلاک در نجوم و هیأت، تفسیر قرآن، چند مثنوی و ...

۱. نک: ذاکری، مصطفی، شیخ بهایی، زندگی و آثار او، کتاب ماه دین، اسفند ۱۳۸۸، ش ۱۴۹، ص ۵۸ (با دخل و تصرف)؛ جهانگیری، محسن، مجموعه مقالات (بیست مقاله)، ص ۲۹۱.

ناگفته نماند که شیخ بهائی در سفرهای خود به مکه و شامات و قسطنطنیه از روی تقیه خود را سنی شافعی معرفی و طبق فتاوی شافعی عمل می کرده است و همین امر باعث شده که برخی او را سنی بدانند.^۱ اما شیخ نه تنها در فقه شیعه استاد بود، بلکه در فقه و حدیث اهل سنت هم صاحب نظر بود و صحیح بخاری را با روایت مسلسل نقل می کرده است.^۲

۲. سید محمد باقر میرداماد^۳

سید محمد باقر فرزند محمد داماد استر آبادی مشهور به میرداماد از علمای بزرگ و حکمای برجسته عهد صفوی و نسب او به امام حسین علیه السلام می رسد. وی لقب داماد را از پدرش به ارث برده بود، پدر

۱. خوانساری، همان، ج ۷، ص ۶۴.

۲. خوانساری، همان، ص ۷۹؛ شیخ بهائی، کشکول، ج ۱، ص ۲۹۳.

۳. اقتباس از: میرخندان، سید حمید، زندگی نامه مرحوم میرداماد، مشکوه تابستان، ۱۳۷۳، ش ۴۳، ص ۹۳-۱۲۰ (با دخل و تصرف). میرزا محمد تنکابنی نقل می کند: در یکی از روزها ملا عبدالله فاضل تونی (بشروی) به دیدن میرداماد رفته بود، میان ایشان مباحثه و گفتگویی اتفاق افتاده، وقتی ملا عبدالله خواست که از مجلس بیرون برود، میرداماد می گوید: ای آخوند ملا عبدالله! چون از اینجا بیرون رفتی، مبدا که بگویی با میرداماد مناظره نمودم، بلکه بر علماء فخر کن که امروز کلام میرداماد را فهمیدم. تنکابنی، همان، ص ۲۷۰.

او، سید محمد داماد استر آبادی به سبب داشتن افتخار دامادی محقق کرکی فقیه بزرگ عهد شاه طهماسب صفوی ملقب به داماد گردید. بعدها این لقب به فرزندش محمد باقر نیز اطلاق شد.^۱ سید محمد باقر استر آبادی در حدود سال ۹۶۰ قمری دیده به دنیا گشود.^۲ عنوان استر آبادی ظاهراً به دلیل انتساب پدران وی به استرآباد بوده و خود وی در استرآباد به دنیا نیامده است، چرا که پدرش سید محمد داماد، مسلماً در مرکز سیاسی کشور بوده و دلیل و نقلی بر سکونت خانواده میرداماد در استرآباد وجود ندارد.^۳

۱. قمی، شیخ عباس، فوائد الرضویه، ص ۴۱۹؛ منشی، اسکندر تاریخ عالم آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۴۶. شایان ذکر است که محقق کرکی فقیه نامدار و مرجع برجسته عهد شاه طهماسب صفوی در پایتخت به سر می برد و از موقعیت اجتماعی و سیاسی بسزایی برخوردار بود. به طوری که شاه طهماسب در اواخر عمر، حکومت و احکام حکومتی را به وی تفویض کرد.

۲. سال وفات وی را ۱۰۴۱ق گفته اند و سن او در هنگام وفات حدود هشتاد سال بوده، بنابراین ولادتش در حدود سال ۹۶۰ قمری بوده است.

۳. راجع به زادگاه میرداماد در هیچ یک از تراجم تصریح نشده، جز در رساله شرح حال علما و ادبای استرآباد تألیف محمد صالح استرآبادی که در عهد ناصرالدین شاه قاجار تألیف شده است. در این رساله محل ولادت میرداماد، استرآباد گفته شده است، لیکن این گفته ظاهراً ناشی از اضافه استرآبادی به نام میرداماد است و صحیح به نظر نمی رسد. نک: رساله شرح حال علما و ادبای استرآباد که در کتاب استرآباد نامه ص ۱۴۰ درج شده است.

در باره ازدواج سید محمد پدر میرداماد با دختر محقق کرکی (ره) حکایت جالبی نقل شده است:

در کتاب نجوم السماء از فاضل داغستانی، علیقلی خان شش انگشتی متخلص به واله نقل شده است که شیخ اجل علی بن عبدالعالی (محقق کرکی) که خداوند رحمتش کند (در خواب دید که امیرالمومنین علیه السلام به او فرمود: دخترش را به همسری میر شمس الدین محمد، پدر میرداماد) درآورد. و فرمود: از وی فرزندی به دنیا خواهد آمد که وارث علوم انبیاء و اوصیاء می گردد.

شیخ دختر خود را به تزویج او درآورد. لیکن دختر پیش از آنکه فرزندی به دنیا آورد، وفات کرد. شیخ از خواب خود متحیر مانده بود، بار دیگر امیرالمؤمنین علیه السلام را در خواب دید که فرمود: ما این دخترت را قصد نکرده بودیم، بلکه فلان دخترت را به همسری او درآور.

آن گاه شیخ همان دخترش را به ازدواج سید شمس الدین محمد درآورد و میرداماد از او متولد شد.^۱

۱. قمی، شیخ عباس، همان.

آن خواب بعدها به واقعیت پیوست و میرداماد در جوانی در تمامی علوم شرعی و عقلی تبحر یافت و به استادی رسید و بر همتایان خود برتری یافت.

تحصیلات میرداماد

از آنجا که محمد باقر در خاندانی شریف و اهل فضل و کمال رشد می‌یافت. از همان اوان کودکی به تحصیل علم تشویق و ترغیب شد، تحصیلات علوم دینی را در خردسالی در مشهد آغاز نمود و پس از چندی نزد اساتید و فضایی آن دیار به تلمذ پرداخت.

از اساتید او در مشهد مرحوم سید علی فرزند ابی الحسن موسوی عاملی است.^۱

شیخ حرّ عاملی در کتاب امل الامل راجع به وی می‌نویسد: او از بزرگان علما و فضایی عصر خویش و از شاگردان شیخ ما (شهید ثانی) بود. وی فردی زاهد، عابد، فقیه و باورع بود.^۲

استاد دیگر میرداماد که در رشد علمی وی تأثیر گذاشت، شیخ عزالدین حسین پدر شیخ بهایی از علمای بزرگ منطقه جبل عامل لبنان بود.^۳

۱. افندی اصفهانی، همان، ج ۵، ص ۴۳.

۲. حر عاملی، امل الامل، ج ۱، ص ۱۱۷.

۳. شیخ بهایی، احوال و اشعار، ص ۱۰.

دیگر استاد میرداماد، دایی گرامی‌اش، مرحوم عبدالعالی عاملی (م ۹۹۳ق) فرزند محقق کرکی است.

شیخ حرّ عاملی در امل الامل درباره وی می‌گوید: او فردی فاضل، فقیه، محدث، محقق، متکلم، عابد و از مشایخ بسیار بزرگ بود. وی از پدرش و معاصرین دیگر روایت می‌کند و محمد باقر حسینی داماد (میرداماد) از او اجازه روایی دارد، او را رساله‌ای است دقیق درباره قبله، و قبله ی خراسان بالخصوص.^۱

این سه بزرگوار که در برخی از کتب شرح حال و تاریخ به عنوان اساتید و مشایخ میرداماد از آنان نام برده شده، همگی در علوم منقول استاد و متبحر بوده‌اند.

اما اساتید میرداماد در علوم عقلی که وجه مشخصه علمی اوست و ما وی را به این جهت به شهرت می‌شناسیم، بدرستی معلوم نیست، مگر اشاره‌ای که در تاریخ عالم آرای عباسی آمده است. در این کتاب از میان کسانی که میرداماد در مدت اقامتش در هرات و تردد به دربار ولیعهد (محمد خدابنده)، با آنان مباحثات علمی داشته، تنها از امیر فخرالدین سمّاك استرآبادی نام برده شده است.^۲

۱. حر عاملی، امل الامل، ج ۱، ص ۱۰.

۲. منشی، اسکندر، تاریخ عالم آرای عباسی، همان.

با توجه به این مطلب باید اذعان داشت، تنها استاد فلسفه و حکمت میرداماد؛ امیر فخرالدین سَمّاک بوده که فیلسوفی بنام و صاحب آراء مستقل و دارای حاشیه‌ای بر الهیات (که بخشی از کتاب تجرید الاعتقاد را تشکیل می‌دهد و کتاب کلامی - فلسفی است) بوده است.

البته بنابر آنچه قطب الدین لاهیجی، شاگرد میرداماد درباره استاد خود گفته است: میرداماد برخی از کتب را خود مطالعه می‌کرده و با نیروی فهم خویش فرا می‌گرفته است.^۱

به همین جهت باید گفت آنچه میرداماد را حکیمی صاحب نظر و بلند مرتبه گردانیده، همانا سعی فکری او و نبوغ وی بوده است. نبوغی که او را در فهم و تحلیل مباحث دقیق و پیچیده فلسفی که به ذهنی دقیق و نقّاد نیاز دارد مدد رسانیده است.

از آنجا که ولیعهد (محمد خدابنده) در سال ۹۸۰ ق هرات را ترک کرد و در شیراز اقامت گزید، میرداماد در پایان اقامت خدابنده در هرات بیش از بیست سال نداشته است. با تعیینی از کتاب عالم آرای عباسی چنین برمی‌آید که وی دارای نبوغ و استعداد فراوان بوده است. در عالم آرای عباسی آمده است:

میرداماد در زمان نواب اسکندر شَان (محمد خدابنده) به اردوی معلّی (هرات) آمده به صحبت علما و افاضل در گاه معلّی مشرّف گشته،

۱. نوری، میرزا حسن، مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۴۲۵.

مدتی با امیر فخرالدین سَمّاک استرآبادی و سایر دانشمندان مباحثات نمود و در علوم معقول و منقول سرآمد روزگار خود گشت.^۱

دوران تحصیل میرداماد در هرات دوران تحصیلات عالی و دوران غنای علمی وی بود، در پایان این دوره بود که به عنوان عالمی برجسته شناخته شد و از علمای سرآمد در علوم معقول و منقول گشت.

گفتیم که فقیه گرانقدر شیخ عزالدین حسین بن عبدالصمد عاملی، استاد میرداماد در سال ۹۸۰ ق هرات را ترک کرد و به قزوین بازگشت. در همین سال بود که (محمد خدابنده) ولیعهد نابینای شاه طهماسب به امر شاه، هرات را ترک گفت و به حکومت شیراز منصوب شد و حکمروایی هرات را به پسر هشت ساله او حمزه میرزا سپرده شد. انتقال محمد خدابنده از هرات به شیراز به معنای روگردانی شاه از ولیعهد خویش و در واقع عزل وی از منصب ولایتعهدی بود.

در اثنای همین تحولات بود که شیخ عزالدین حسین عاملی پدر شیخ بهایی هرات را ترک گفته و به پایتخت یعنی قزوین بازگشت.

پس از مهاجرت وی، هرات دیگر اهمیت علمی خود را از دست داد. از همین رو میرداماد نیز باید هرات را در همین سال ها ترک گفته باشد.

مهاجرت به اصفهان

۱. منشی، همان.

در سال ۹۸۴ ق شاه طهماسب (سلطنت از ۹۲۰ تا ۹۸۴) که به اجتناب از منهیات و عمل به احکام شرعی سخت پایبند بود، درگذشت و پسرش شاه اسماعیل دوم (سلطنت از ۹۸۴ تا ۹۸۵) به سلطنت رسید.

رفتار و اعتقادات شاه اسماعیل دوم برخلاف پدرش بود. وی کسانی را که در زمان شاه طهماسب به زهد و پاکدامنی معروف بودند از خود راند... مطربان که در عهد شاه طهماسب به دلیل عدم اجتناب از منهیات رانده شده بودند، دوباره در اردوی شاه جمع شدند.

آغاز سلطنت شاه اسماعیل دوم می‌تواند دلیلی برای مهاجرت علمای بزرگی همچون میرداماد و شیخ بهایی به اصفهان و دور شدن از دستگاه حکومت باشد. بخصوص آن که شیخ عزالدین پدر شیخ بهائی و استاد آن دو عالم معاصر، در همین سال، پس از انجام حج، تصمیم به اقامت در بحرین گرفت و از مرکز حکومت (قزوین) دوری جست و در همان سال در آنجا رحلت کرد.

از آنجا که در دوره سلطنت شاه عباس صفوی در سال ۹۹۹ ق پایتخت، از قزوین به اصفهان منتقل شد و به دلیل حمایت‌ها و تشویق‌های شاه عباس از علما و دانشمندان و به وجود آمدن محیطی امن و برخوردار از تکریم و تشویق حکومت، رفته رفته بر رونق و اهمیت حوزه اصفهان افزوده شد.

از همین رهگذر بود که شاهان صفوی علمای بنام و طراز اول شیعه را از سایر نقاط سرزمین‌های اسلامی به مرکز حکومت خود دعوت می‌کردند و آنان را به سکونت در ایران تشویق و ترغیب می‌نمودند. باید تصدیق کرد که علمای شیعه و بخصوص فقها نزد شاهان صفوی مورد اطاعت و احترام بسیار بوده و جایگاه اجتماعی بلندی داشته‌اند.

در زمان سلطنت شاه عباس صفوی در اصفهان، پایتخت شاه عباس، حوزه‌ای غنی و بزرگ شکل گرفت و در عالم اسلام شهرت بسیار یافت، به طوری که طالبان علوم و معارف اسلامی از اطراف جهان به آن جا روی آوردند.

حوزه اصفهان به صورتی عالی جامع علوم معقول و منقول بود و اکثر علما و مدرسان آن بین معقول و منقول جمع کرده بودند و طلاب سختکوش و جدی به تحصیل علوم و معارف مشغول بودند.

میرداماد در مدرسه خوجه اصفهان حکمت تدریس می‌کرد، شیخ بهایی نیز در همان مدرسه تفسیر، فقه، حدیث و رجال درس می‌داد و میرفندرسکی دیگر معاصر میرداماد، ملل و نحل تدریس می‌کرد.

شایان ذکر است در عصر میرداماد، حوزه اصفهان خاستگاه حکمت بوده است به طوری که از اطراف جهان برای آموختن حکمت به اصفهان می آمدند.^۱

معاصرین میرداماد

۱. یکی از علمای بنام معاصر میرداماد، شیخ بهایی (۹۵۳ تا ۱۰۳۰ق) است که در تمامی علوم متداول آن روز استاد بود، اگر بخواهیم تبحر وی را در دو زمینه علوم عقلی و علوم نقلی مقایسه کنیم، باید بگوییم که بیشتر در علوم نقلی تبحر داشته و از این نظر برجسته بوده است. گرچه شیخ بهایی در علوم عقلی همچون کلام و در سیر و سلوک و عرفان نیز دست داشته و اشعار بسیاری با این صبغه دارد، به گونه ای که صوفیه وی را از خود می شمرده اند، لیکن با نگاهی گذرا به آثار وی روشن می شود که شخصیت علمی وی در زمینه علوم شرعی برجسته و ممتاز بوده است و در زمینه علوم عقلی بخصوص حکمت صاحب تألیف نیست.

شیخ بهائی شیخ الاسلام اصفهان بود و منصب رسمی فقاقت و امور دینی به وی محوّل گردیده بود. شیخ بهایی در سلوک و عرفان نیز دست داشته و یکسره به دنیا بی توجه بوده است. مثنوی های او که از حیث صورت و معنا به سبک مثنوی های مولوی است، شاهدهی گویا بر این مدّعاست.

۱. مقدمه منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران، ج ۱.

شیخ بهایی و میرداماد دوستی نزدیک و صمیمانه‌ای داشته‌اند. با آن که آن دو بزرگوار در مواردی نظرگاه‌های مخالف با یکدیگر داشته‌اند، لیکن این امور در دوستی آنان خللی وارد نکرده بود. شیخ بهایی یازده سال پیش از میرداماد، در سال ۱۰۳۰ ق دیده از دنیا فرو بست.^۱

۲. یکی دیگر از معاصرین، شخصیت برجسته حوزه اصفهان میرابوالقاسم فندرسکی معروف به میرفندرسکی است. وی اصلاً از استرآباد مازندران است. میرفندرسکی پس از گذراندن تحصیلات مقدماتی از اساتید مسلم فلسفه مشاء در حوزه اصفهان شد و به سبب نزدیکی پدرش به دربار شاه عباس، وی نیز با شاه مراوده و دوستی نزدیک داشت.

او سفرهای متعدد به هندوستان کرد، و با نظریات حکمای هند آشنا بود و در آن‌جا نیز نزد احترام‌أمرای برخوردار بود. میرفندرسکی علاوه بر آن که زبان‌های عربی و فارسی را بخوبی می‌دانست، بر زبان پهلوی و سانسکریت احاطه داشت.^۲

۱. قبل از این درباره زندگانی شیخ بهایی و خاندانش، مفصل توضیح دادیم.

۲. ملا صدرا، ص ۵۸.

نظرات فلسفی میرفندسکی بر حول فلسفه مشاء دور می‌زده و وی را باید فیلسوفی « مشائی » دانست. زندگی او یکسره با بی‌اعتنایی به دنیا می‌گذشته است.

از تألیفات او می‌توان به کتب: شرح مهاراه، رساله صناعیه، مقوله الحرحه، تاریخ صفویه و... اشاره نمود.

وی نُه سال پس از وفات میرداماد، در سال ۱۰۵۰ ق از دنیا رفت.

جایگاه علمی میرداماد

میرداماد در مباحث مختلف فقه و اصول فقه صاحب نظر بوده و آراء مستقلى داشته است.

آثار فراوان او در زمینه فقه، تعلیقات او بر کتب چهارگانه روایی، تعلیقاتش بر کتب رجال، و تفاسیر مختلف او بر قرآن بخوبی نشان دهنده این بُعد از شخصیت علمی اوست.

لیکن آنچه در شخصیت علمی او غلبه تام دارد، تبحر وی در حکمت و فلسفه است، به طوری که برخی او را «ثالث المعلمین» خوانده‌اند.

از جمله حکیم ملاهادی سبزواری در «شرح منظومه» وی را پس از ارسطو و فارابی «معلم ثالث» خوانده است.

میرداماد در جمیع مسائل مهم فلسفه و حکمت دارای استقلال فکری است و از حیث اقتدار بر ادای مباحث مهم فلسفی و تقریر مشکلات و معضلات حکمی و روانی گفتار، منزلت خاصی داشته است. حوزه

فلسفی او بسیار با اهمیت تلقی می‌شد و هر کس اجازه می‌یافت در درس او حاضر شود به دیگران مباحثات می‌نمود.^۱

کلام آخوند ملا عبدالله بشروی برای درک جایگاه بلند و شأن والای علمی میرداماد کلامی گویاست، آنجا که به ملا عبدالله گفته بود: امروز بر علما فخر کن و بگو کلام میر را فهمیدم.^۲

و نیز از مدح و ستایشی که صدرالمألهین ملا صدرای شیرازی از استادش میرداماد کرده است مقام علمی وی نزد حکیم بزرگی چون ملا صدرا معلوم می‌شود. وی در نامه‌ای که به میرداماد نوشته او را در حدّ اعلی ستایش نموده و در حد پرستش تعریف و مدح کرده است.^۳

میرداماد خود نیز خویش را معلم می‌خوانده و در برخی از نوشته‌هایش آن گاه که می‌خواهد از فارابی مطلبی را نقل کند می‌گوید: ابونصر فارابی، شریک ما در تعلیم گفته است... و آن گاه که می‌خواهد از بهمنیار شاگرد ابوعلی سینا گفته‌ای را نقل کند می‌گوید: شاگرد ما بهمنیار گفته است...^۴

۱. منتخباتی از آثار حکمای الهی ایران، ص ۷.

۲. تنکابنی، همان، ص ۳۳۳.

۳. شرح حال و آراء فلسفی ملاصدرا، ص ۲۲۴.

۴. تنکابنی، همان.

گویند: روزی ملاصدرا بر حسب معمول برای شرکت در درس میرداماد در محل تدریس حاضر شد، ولی میر در آنجا حاضر نبود. در همین حال تاجری نیز برای کاری در محل درس میرداماد حاضر شد و چون میرداماد را نیافت با ملا صدرا به گفتگو نشست.

مرد تاجر از وی سؤال کرد که آیا میر افضل است یا فلان عالم؟ ملا صدرا در جواب گفت: میر افضل است.

در این اثنا میرداماد از راه رسید و در پشت دیوار توقف کرد و به گفتگوی شاگردش با مرد تاجر گوش داد، مرد تاجر یک یک علما را نام می‌برد و ملا صدرا می‌گفت: میر افضل است.

سپس آن شخص پرسید: میر افضل است یا شیخ الرئیس ابوعلی سینا؟ ملا صدرا گفت: میر افضل است.

مرد تاجر پرسید: میر افضل است یا معلم ثانی (فارابی)؟ ملاصدرا مردد ماند و سکوت کرد. ناگاه میر از پشت دیوار گفت: صدر نترس و بگو میر افضل است.^۱

آراء میرداماد در حکمت و شاگردان او در زمینه آراء و نظریات میرداماد در کتاب تاریخ فلسفه در اسلام آمده است: میرداماد بیش از هر کس دیگر در احیای فلسفه بوعلی و

حکمت اشراقی در زمینه تشیع و آماده ساختن موجبات برای اثر جاودان ملا صدرا نقش داشته است.

میرداماد در قوام بخشیدن به آنچه که خود با «فلسفه یمانی» یا حکمت انبیاء از آن یاد کرده است در برابر فلسفه یونانی که اتکای آن عمدتاً بر عقل است، جهد بلیغ روا داشته است.

مراد از فلسفه یمانی حکمتی است که خداوند توسط پیامبران و از راه وحی یا اشراق بر بشر نازل کرده است. یمن تمثیلی از بخش راست یا مشرق درّه‌ای است که موسی (ع) پیام خدا را از آن جا شنیده است. بدین لحاظ، مشرق منشأ انوار الهی و نقطه مقابل غرب، مرکز فلسفه مشایی است.^۱

برخی از شاگردان برجسته او عبارتند از:

۱. صدرالدین محمد شیرازی (متوفی ۱۰۵۰ق) معروف به ملا صدرا: وی از شاگردان برجسته میرداماد بود و پس از استادش حکمت با وی وارد مرحله جدیدی شد.

وی مؤسس مشربی شد که خود آن را حکمت متعالیه نامید و پس از او تا به حال اکثر قریب به اتفاق حکمای شیعه نظریات وی را پذیرفته‌اند و افکار فلسفی او بر حکمت شیعی سیطره داشته است. ملا صدرا

۱. تاریخ فلسفه در اسلام، ج ۲، مقاله مکتب میانه روان، ص ۴۵۲.

حکمت را نزد میرداماد تحصیل کرد و علوم منقول را از شیخ بهایی استفاده نمود. از تألیفات اوست؛ الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، شرح اصول کافی، الشواهد الربوبیه، تفسیر القرآن، المبدأ و المعاد و...

۲. ملا عبدالرزاق لاهیجی (م ۱۰۷۲ق): وی از شاگردان صدرالدین شیرازی و داماد او نیز بوده است.

برخی از آثار حکیم عبدالرزاق لاهیجی در حکمت عبارتند از؛ مشارق الافهام فی شرح تجرید الکلام، شرح هیاکل النور، الکلمات الطیبه و...

۳. ملا محسن فیض کاشانی (م ۱۰۹۱ق): شاگرد برجسته و داماد ملا صدرا.

وی مدتی را نیز به تحصیل نزد میرداماد گذرانده و محضر درس او را درک کرده است. از تألیفات اوست؛ الوافی در حدیث، محجه البیضاء در اخلاق، الصافی در تفسیر، انوار الحکمه در حکمت و...

۴. حکیم قطب الدین لاهیجی (م حدود ۱۰۷۵ق): صاحب تألیفاتی چون ثمره الفؤاد، رساله‌ای در عالم مثال و محجوب القلوب می‌باشد.

از دیگر شاگردان بنام میرداماد مرحوم سید احمد علوی مفسر شفا و مرحوم ملا خلیل قزوینی صاحب حاشیه بر اصول کافی می‌باشند.^۱

تألیفات میرداماد

میرداماد دارای تألیفات بسیاری است، آثار وی در زمینه‌های مختلف از جمله ادبیات عرب، اصول فقه، فقه، حدیث، رجال، تفسیر، ریاضیات، منطق، کلام و حکمت است.

لیکن آنچه که در میان آثار وی غلبه دارد تألیفات آن بزرگ در زمینه حکمت و فلسفه الهی است. کتب، رساله‌ها، تعلیقات و مکتوبات وی فراوان است از جمله؛

الاربعة ایام (رساله‌ای در استدلال بر وجود ذهنی و در زمینه حکمت)، الاعضالات و العویصات فی فنون العلوم و الصناعات (متضمن جوابهای بیست مسأله دشوار از مسائل فقهی، کلامی، اصولی، ریاضی و منطقی)، الافق المبین در حکمت الهی، الايقاظات فی خلق الاعمال و افعال العباد در کلام و فلسفه، الايماضات و التشریفات فی مسأله الحدوث و القدم (شامل مباحث کلامی و فلسفی)، برهان اسد و اخصر

۱. امین، سید محسن، اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۱۸۹؛ فهرست مشاهیر دانشمندان ایران، ج ۲، ص ۳۶۵؛ تاریخ فلسفه در اسلام، ج ۲، ص ۴۵۲؛ تاریخ فلاسفه ایرانی، ص ۵۱۷، ۵۴۶ و ۵۵۱.

فارابی، تأویل المقطعات فی اوائل السور القرآنیة (در تفسیر)، رساله تحقیق مفهوم الوجود، در حکمت و...

و همینطور نامه‌هایی به اسعدالدین محمد پادشاه روم؛ اعتمادالدوله عباسی، شریف مکه و مولی عبدالله شوشتری.

همچنین میرداماد بر نوشته‌های خود حواشی بسیاری زده به طوری که در بعضی از آنها حواشی به اندازه اصل متن یا بیشتر از آن می‌باشد.^۱ از ویژگی‌های آثار میرداماد در حکمت، اسلوب بسیار دشوار آن است و دشواری سبک نگارش و اسلوب تألیف بر مشکل فهم مطلب افزوده است.

نقل شده است که ملا صدرا شاگرد میرداماد، وی را در خواب دید و از او سؤال کرد:

با این که مذهب من (در حکمت) از مذهب شما جدا نیست، چرا مردم مرا تکفیر کردند، اما شما را تکفیر نکردند؟

میرداماد در جواب گفت: زیرا من مطالب حکمت را چنان نوشته‌ام که علما از فهم آن عاجزند و غیر از اهل حکمت، کسی آن را نمی‌تواند بفهمد، ولی تو مطالب حکمت را به نحوی بیان کردی که اگر ملا مکتبی هم کتاب‌های تو را ببیند، مطالب آن را می‌فهمد.

۱. تنکابنی، همان، ص ۳۳۳؛ افندی اصفهانی، همان، ج ۵، ص ۴۰؛ حر عاملی، همان، ج ۲، ص ۲۴۹؛ فهرست مشاهیر ایران، ج ۲، ص ۵۲۳.

برای همین است که تو را تکفیر کردند و مرا تکفیر نکردند.^۱
 دلیل این که میرداماد مباحث حکمت را با اسلوبی دشوار و غامض
 می‌نوشته، دو امر می‌تواند بوده باشد:

اول همان که در نقل بالا آمده است، یعنی ترس از تکفیر کج فهمان
 و تحجّر گرایان؛

احتمال دوم و قوی تر آن است که وی با توسّل به این روش قصد آن
 داشت که مطالب حکمت و دقایق معرفت از دسترس افکار منحرف
 بدور باشد.

وی بر این امر بسیار مصرّ بوده، به طوری که برای قبول حضور
 شاگردی، در حلقه درسش، با او گفتگو می‌کرده است.

میرداماد در پی گیری این سبک و روش تا آنجا پیش رفت که
 امروز فهم تألیفات او در حکمت برای خیلی ها مشکل است و به همین
 جهت نیز کتب و نظرات وی مهجور مانده است.

صفات اخلاقی میرداماد

وی علاوه بر آن که در حکمت نظری یگانه دوران خویش بود و در
 تاریخ فلسفه و حکمت، حکیم برجسته‌ای به شمار می‌آمد، در حکمت
 عملی و اخلاق نیز فردی ممتاز و دارای مقاماتی والا است.

۱. تنکابنی، ص ۳۳۴.

اکنون بجاست به بیان برخی از صفات اخلاقی و ملکات شایسته انسانی وی پردازیم:

الف - زهد و تقوی

آن حکیم بلند مرتبه بر همراهی حکمت نظری با تهذیب اخلاقی بسیار تأکید داشت و حکمت بدون تهذیب را نه تنها مفید نمی دانست، بلکه باعث گمراهی و ضلالت می دید و خود نیز در این زمینه نمونه بود. وی به دستورات و فرایض دینی به عنوان آداب سیر و سلوک بسیار اهمیت می داد و به آن سخت پایبند بود. او به معنای تمام کلمه، عالمی با تقوا و پرهیزگار بود. به قرآن علاقه ای عمیق داشت. گویند بسیار قرآن می خواند، به طوری که در هر شب نیمی از قرآن را تلاوت می کرد.

میرداماد زاهدی به تمام معنا بود، می گویند بیست سال از وی کار مباح سر نزد. به این معنا که هیچ یک از امور جایز را به جا نمی آورد، مگر آن که به حد ضرورت و وجوب می رسید.^۱

آن اندازه می خواید که برای پرداختن به کارهایش تجدید قوا کرده باشد و در پی استراحت بر نمی آمد، مگر آن که دیگر قادر به فعالیت - های دیگرش نباشد. غذا به گونه و اندازه ای می خورد که توان تحقیق و کارهای دیگرش را داشته باشد و جز به این خاطر، به خوراک رو نمی آورد. این امر در تمام افعال و اعمال و حرکات وی جاری و حاکم بود.

۱. خوانساری، روضات الجنات، ج ۲، ص ۶۶.

ب - نفی حسادت

یکی از مطالبی که از سجایای اخلاقی میرداماد حکایت می‌کند رابطه دوستانه او با فقیه و عالم برجسته معاصر خود شیخ بهایی است. میرداماد و شیخ بهایی دوستان نزدیک و صمیمی بوده‌اند و دوستی بین این دو عالم بلند مرتبه معاصر به گونه‌ای بوده که در میان علمای هم عصر، کمتر دیده شده است.

با وجود مقام بالای علمی آن دو بزرگوار و موقعیت و منزلت آنان نزد شاه عباس، در این دوستی صمیمانه خللی پدید نیامد.

در زندگی عالمی برجسته که دارای موقعیت اجتماعی والا است، این امتحان بزرگی است که در مقابل عالم همتای عصر خویش چگونه عمل خواهد کرد. امتحانی که حکیم وارسته (میرداماد) نزد خداوند سربلند و موفق از آن بیرون آمد.

در این باره ماجرای نقل شده است که علاوه بر حکایت کردن از دوستی و صمیمیت بین آن دو عالم برجسته، نشان دهنده دوری از دنیاطلبی و مقام خواهی، و نمایانگر نفی حسادت در وجود آن بزرگواران، آن هم در جایگاهی حساس و لغزنده است:

روزی شاه عباس صفوی برای رفتن به منطقه‌ای خوش آب و هوا سوار بر اسب می‌رفت، شیخ بهایی و میرداماد نیز همراه اردوی شاه بودند، میرداماد درشت اندام و تنومند بود بر خلاف او، شیخ بهایی جثه-

ای لاغر و نحیف داشت. شاه عباس تصمیم گرفت که دوستی و صمیمیت آن دو را آزمایش کند. به همین خاطر نزد میرداماد آمد، اسب میرداماد در عقب همراهان شاه حرکت می کرد و از وجنات آن رنج و زحمتی که به خاطر سنگینی سوار می کشید آشکار بود، حال آن که مرکب شیخ بهایی به راحتی و چالاکی حرکت می کرد گویی که می-رقصید.

شاه به میر گفت: به این شیخ نگاه نمی کنید که چگونه در حرکت با اسبش بازی می کند و در بین مردم مانند جناب شما مؤدب و متین و با وقار حرکت نمی کند؟

میرداماد در جواب شاه گفت: ای شاه! اسب شیخ ما به خاطر خوشحالی و شعف از این که چنین کسی بر او سوار است، نمی تواند در رفتن تائی داشته باشد. آیا نمی دانی که چه کسی بر آن سوار است؟ شاه این گفتگو را پنهان داشت و پس از مدتی به شیخ بهایی نزدیک شد و به او گفت: ای شیخ ما! آیا به آن که پشت سرماست نگاه نمی-کنی که چگونه بدن او مرکب را به زحمت انداخته و آن را به خاطر چاقی بی نهایت، خسته و رنجور کرده است؟ عالم باید مانند تو مرتاض و نحیف باشد.

شیخ بهایی گفت: ای شاه! این طور نیست، بلکه خستگی ای که بر صورت اسب ظاهر شده به خاطر ناتوانی آن از حمل کردن کسی است که کوه های پابرجا، با وجود صلابتشان از حمل او عاجز و ناتوانند.^۱

ج - استاد کامل

میرداماد استادی کامل به تمام معنا و هدف او از تعلیم و تعلّم حکمت، تنها انتقال مفاهیم و اصطلاحات نبود. وی از آموختن حکمت کمال روحی و سیر به مقامات بالای معنوی را منظور داشت و همین امر در نحوه تعلیم و رفتار با شاگردانش تأثیر گذاشته بود.

به همین سبب قبل از آن که طلبه ای را در محضر درس خود بپذیرد با او گفتگو می کرد. چیزهایی از او می پرسید و او را می آزمود، این مطلب مغایر با روش تدریس اساتید آن عصر بود، چون استادان، محصلی را که برای درس خواندن آماده شده بود نمی آزمودند، بلکه ضمن درس به میزان معلوماتش پی می بردند و اگر می فهمیدند که معلومات او آن قدر نیست که از درس آنها استفاده کند، او را نزد استاد دیگری که مقدمات را تدریس می کرد می فرستادند.^۲

۱. همان، ص ۶۳؛ قمی، شیخ عباس، فوائد الرضویه، ص ۴۲۳.

۲. ملا صدرا، ص ۴۳.

در این باره ؛ ماجرای اولین جلسه شرکت ملاصدرا، شاگرد برجسته میرداماد، در درس وی، ماجرای الهام بخش و آموزنده است :

آن روز ملاصدرا، که جوانی بیش نبود، هنگام عصر که موقع تدریس میرداماد بود، در مدرسه حاضر شد، سپس نزدیک استاد شد. سلام گفت و خود را معرفی کرد و از استاد خواست که وی را در محضر درس خویش پذیرد و از علوم برخوردار کند. میرداماد در آن موقع مردی جوان بود و هر کس او را می دید، حیرت می کرد، چگونه مردی به آن جوانی در مدرسه خواجه، مدرّس حکمت شده است.

میرداماد بعد از این که از جوان شیرازی شنید که قصد دارد نزد او حکمت تحصیل کند. پرسید: ای محمد آیا تو برای تحصیل حکمت آماده هستی؟

ملاصدرا گفت: بلی.

میرداماد گفت: آیا می دانی که برای چه می خواهی حکمت را تحصیل کنی؟

جوان شیرازی گفت: برای این که اهل معرفت شوم.

میرداماد پرسید: چرا می خواهی اهل معرفت شوی؟

محمد از سؤال مزبور حیرت نمود و گفت: برای این که انسان اگر معرفت نداشته باشد، ارزش ندارد.

میرداماد گفت: امروز من راجع به فایده حکمت صحبت خواهم کرد. در جلسه درس حاضر شو و آنچه می‌گویم بشنو و آن گاه فکر کن که آیا می‌توانی حکمت بیاموزی یا نه؟

ملاصدرا گفت: اطاعت می‌کنم و در جلسه درس حاضر خواهم شد. بعد از این که درس شروع شد، استاد جوان گفت: من در گذشته گفتم که منظور طالب علم از تحصیل حکمت چه باید باشد و امروز به مناسبت این که دوستی جدید پیدا کرده‌ایم که از تحصیل حکمت، باید عمل کردن به آن باشد و عمل کردن به حکمت مستلزم این است که در درجه اول خود را پاک کنیم تا بتوانیم به مقالات بالا برسیم (حکمت عملی).

پس از ادای مقدمه‌ای مستوفی در این باره، میرداماد بحث آن روز را که راجع به نظر افلاطون در باب علم بود مطرح کرد.

بعد از آن که درس خاتمه یافت و طلاب مدرسه خواجه مباحثه را آغاز کردند. میرداماد جوان شیرازی را فراخواند و از طلاب کناره گرفت. او را با خود به سوی حوض مدرسه برد و در کنار حوض نشست و به ملاصدرا گفت: بنشینید. پس از این که محمد ابراهیم نشست. میرداماد گفت: ای محمد! من امروز گفتم کسی که می‌خواهد حکمت را تحصیل کند باید حکمت عملی را تعقیب نماید و اینک به تو می‌گویم که حکمت عملی در درجه اول دو چیز است: یکی به انجام

رسانیدن تمام واجبات اسلام و دوم پرهیز از هر چیزی که نفس بوالهوس برای خوشی خود می‌طلبد.

به انجام رسانیدن تمام واجبات دین اسلام از این جهت ضرورت دارد که طلبه وقتی واجبات را به انجام می‌رساند، از هر یک نتیجه‌ای می‌گیرد که به سود اوست. هر دستوری جزء واجبات دین اسلام می‌باشد، دارای فایده‌ای است جسمی یا روحی، و عمل کردن به آنها سبب می‌شود که طلبه از نظر جسم و روح برای ادراک حقایق حکمت آماده گردد.

روش دوم که باید از طرف کسی که مطیع نفس اماره شد و مشغول تحصیل حکمت هم گردید به احتمال قوی از صراط مستقیم ایمان منحرف خواهد گردید و گرفتار بدبینی خواهد شد.

تو هم ای جوان شیرازی! اگر خواهان تحصیل حکمت هستی، نباید از هوای نفس پیروی کنی و خواهش‌های نفس اماره را برآوری. نفس اماره در آغاز هوس‌های کوچک می‌کند و بعد از این که هوس‌هایش برآورده شد. درخواست‌های بزرگتر می‌کند و کسی که خواهان رسیدن به مرحله کمال است، باید از تأمین کوچک‌ترین هوس نفس اماره سرکشی کند و نفس سرکش وقتی دریافت که به هوس‌های او اعتنا نمی‌کنند، از بوالهوسی صرف نظر می‌کند و دیگر چیزی نمی‌خواهد و از آن به بعد بر اثر سکوت نفس اماره، وسوسه گناه از بین می‌-

رود و چون طالب عمل، مرتکب گناه نمی‌شود، روحش برای ادراک حقایق حکمت آمادگی پیدا می‌کند.^۱

وفات میرداماد

وی در اواخر عمر به همراه شاه صفی، برای زیارت عتبات به عراق مسافرت کرد. در آن زمان عراق در قلمرو حکومت صفویان بود.

آن بزرگوار در بین راه دچار بیماری شد به طوری که جمعی از همراهان او را بر روی دوش می بردند. شاه صفی خود سریع تر حرکت کرد و در نجف منتظر ورود میرداماد شد. لیکن حکیم برجسته عصر صفوی در منزل ذی الکفل در نزدیکی نجف اشرف در سن هشتاد سالگی دیده از دنیا فرو بست و به جهان ابدی سفر کرد، سال وفات وی را ۱۰۴۱ ق گفته‌اند.

پیکر آن حکیم الهی را به نجف اشرف آوردند و شاه صفی به همراه سپاه به استقبال جنازه وی از نجف بیرون آمد و پیکر مطهر او را با کمال احترام به نجف اشرف رسانیدند و در آستانه روضه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیهما السلام دفن کردند.^۲

۱. ملا صدرا، همان.

۲. قمی، شیخ عباس، فوائد الرضویه، ص ۴۱۹. البته برخی مثل صاحب روضات الجنات سال وفات او را ۱۰۴۰ ق می‌دانند، و صاحب نخبه المقال سال ۱۰۴۲ ق ذکر کرده است.

۳. شیخ حُر عاملی^۱

شیخ محمد بن حسن بن علی بن حسین عاملی مَشْغَری (معروف به شیخ حُر عاملی) در جمعه هشت رجب ۱۰۳۳ق در روستای «مشغره» از توابع جُبَّع چشم به جهان گشود.

جع یکی از مراکز مهم جبل عامل در جنوب لبنان است، صاحب اعیان الشیعه درباره این منطقه می نویسد:

جع یکی از مراکز مهم جبل عامل است که شخصیت های ارزنده ای چون شیخ بهایی و شهید ثانی، تحویل جامعه اسلامی داده است.^۲ دیاری که شیخ حُر عاملی در آن چشم به جهان گشود، یکی از سرزمین های تشیع و عالم پرور است که تشیع آن ریشه در تبعید ابوذر دارد.

شیخ حر عاملی در امل الامل در این باره می نویسد:

هنگامی که در زمان عثمان، ابوذر به شام تبعید شد و مدتی در آن جا ماند، گروه زیادی در آن سامان شیعه شدند. سپس معاویه او را به

۱. اقتباس از: جمعی از نویسندگان، گلشن ابرار، ج ۱، زندگی نامه شیخ حر عاملی، حسن ابراهیم زاده.

۲. امین، سید محسن، اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۹۹.

روستاها تبعید کرد و او به جبل عامل آمد و از آن روز مردم به تشییع روی آوردند.^۱

خاندان شیخ حر عاملی با ۳۴ پشت به حر بن یزید ریاحی می‌رسد. پدر وی شیخ حسن بن علی عاملی است که مردی دانشمند بود و مادرش طلایه دار زهد و تقوا بشمار می‌رفت، بلکه در زمره ادیبان و فاضلان زمان خود و دارای مرتبه بلندی بود.

آیت الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی در سجع البابل درباره خانواده مادر شیخ می‌نویسد:

مادر بزرگوار حر عاملی دختر علامه شیخ عبدالسلام فرزند حر است که دختری فاضل و ادیب بود.

شیخ حر درباره پدر بزرگ مادری خود می‌نویسد: او دانشمندی عظیم الشأن و بلند پایه و زاهدی عابد و پارسا و فقیهی حدیث دان و مورد اعتماد بود که زهد و عبادت هیچ کس به او نمی‌رسد، او در فقه و ادبیات عرب استادی زبر دست بود.^۲

گذشته از زهد و پارسایی پدر بزرگ مادری اش که همراه شیر مادر زاهدش به او به ارث رسیده بود، شیخ حر از پدر بزرگ پدری خود نیز

۱. همان، ج ۱، ص ۱۳.

۲. شیخ حر عاملی، امل الآمل، ج ۱، ص ۱۰۷.

شهادت را چون سرسلسله این خاندان، حربن یزید ریاحی به ارث برده بود، چرا که شهید شیخ علی فرزند محمد حر عاملی مشغری پدر بزرگ شیخ حر عاملی است.

شیخ حر عاملی درباره وی گوید:

او عالمی فاضل بود و عابدی ستوده کردار و عظیم الشان و شاعر کار آزموده و ادیب؛ تحصیلاتش نزد شیخ حسن (مؤلف کتاب معالم) و سید محمد (مؤلف مدارک) و دیگر استادانش صورت گرفت... نویسندگان ریاض العلماء و روضات الجنات، نجوم السماء و دیگر فرهنگ‌های رجال از او تجلیل کرده و نوشته‌اند که بر اثر مسمومیت شهید شد.^۱

از این شهید بزرگ چهار فرزند بر جای ماند :

۱- شیخ حسین که دارای فضل و دانش و شیوا گویی و شاعر و فردی شایسته بود.

۲- شیخ محمد که به گفته شیخ حر عاملی، فاضلی دانشمند و محقق دقیق و حافظ قرآن و عابد و شاعری کار آزموده و ادیب و شخصی مورد اطمینان بود.

۳- شیخ حسن (پدر شیخ حر عاملی) که شیخ حر درباره ویژگی‌های این پدر فرزانه و عالم خود می‌نویسد:

۱. امینی، شیخ عبدالحسین، شهیدان راه فضیلت، ص ۳۳۰.

او دانشمندی فاضل و زبردست و ماهر و شایسته و ادیب و فقیه و مورد اعتماد بود. وی حافظ قرآن و آشنا به رشته‌های علوم عربی و فقه و ادب بود. مردم در مسائل فقهی به ویژه مسائل ارث به او مراجعه می‌کردند.^۱

آیت الله العظمی مرعشی نام علماء و دانشمندانی که شیخ حر در دروس مختلف، از آنان کسب فیض نموده یا مفتخر به گرفتن اجازه نقل روایت شده، در مقدمه کتاب اثبات الهداه ذکر کرده است که عبارتند از:

۱. علامه حسن حر عاملی (پدر بزرگوارش) که در محضر او درس خوانده و از او روایت نقل کرده است.
۲. علامه شیخ محمد حر (عموی او) که علاوه بر تلمذ در محضر او و فراگیری، از او روایت نیز نقل می‌کند.
۳. علامه شیخ عبدالسلام (جدّ مادری).
۴. علامه شیخ علی فرزند محمود مشغری عاملی.
۵. علامه شیخ زین الدین فرزند محمد بن حسن فرزند شهید ثانی.
۶. علامه شیخ حسین فرزند حسن بن ظهیرالدین عاملی ظهیری.
۷. علامه سیّد حسن حسینی عاملی.

۱. شیخ حر عاملی، امل الآمل، ج ۵، ص ۶۵.

۸. علامه شیخ عبدالله فوشی حر.
 ۹. علامه مجلسی که مشهورترین و بزرگترین استاد شیخ حر عاملی بوده و غواص دریاهای اخبار و احادیث شمرده می‌شود.
 - شیخ حر در موارد زیادی در کتاب امل الآمل تصریح کرده که از مرحوم مجلسی حدیث نقل کرده است.
 ۱۰. فیض کاشانی که زینت فقهای حدیث شناس و الگوی سالکان است.
 ۱۱. علامه مولی محمد طاهر فرزند محمد حسن شیرازی نجفی، نویسنده کتاب‌های مشهور مثل «حجه الاسلام در شرح تهذیب الاحکام» و «حکمه العارفین» و «فوائد الدینیة در حکماء صوفیه» و غیر این‌ها.
 ۱۲. علامه شیخ علی مؤلف «الدر المنثور» از نوادگان شهید ثانی.
 ۱۳. علامه سید علی فرزند علی موسی عاملی.
 ۱۴. علامه محقق آقا حسین خوانساری، شارح کتاب دروس.
 ۱۵. علامه سید هاشم بحرانی، صاحب تفسیر البرهان.
 ۱۶. علامه مولا محمد کاشانی مقیم قم.
- شیخ حر عاملی خود نیز در تدریس و تربیت شاگردان از مردان موفق زمان خویش بشمار می‌رفت و محل تدریس او در مشهد مقدس، صحن حضرت ثامن الائمه بود، گرچه به درستی از عدد شاگردان شیخ اطلاعی

در دست نیست، ولی از گفتار هم عصران شیخ این چنین به نظر می آید که درس شیخ یکی از با شکوه ترین کلاس های درس در عصر وی بوده است.

چهل سال از عمر پر بار شیخ حر عاملی می گذشت که او برای زیارت مرقد مطهر امام هشتم علیه السلام از «مشغر» عازم «مشهدالرضا» شد. اما چیزی نگذشت که با واقعیت های جامعه آن روز تشیع در ایران روبرو گشت.

شیخ حر با آن که از واژه شاه و شاهی نفرت داشت و عزلت و ریاضت را بر حضور و ریاست ترجیح می داد، در حساس ترین برهه تاریخ تشیع به دیگر عالمان شیعه اقتدا کرد و با پذیرفتن برخی مسئولیت های اجتماعی در حساس ترین نقطه ایران (خراسان) که در معرض تهاجم ازبک ها و اهل تسنن هم مرز ایران بود، دین خود را در صحنه سیاست نیز به تشیع ادا کرد.

پذیرفتن مقام شیخ الاسلامی از سوی شیخ حر به ماجرای سفرش به اصفهان باز می گردد که او از طرف علامه مجلسی به دیدار شاه رفته بود. شیخ حر در مجلس شاه سلیمان بدون اجازه شاه در بالای مجلس و نزد شاه نشست به طوری که بین او و شاه یک متکا بیش نبود. شاه پس از نشستن رو به شیخ کرد و گفت: به من گفته اند تو از علمای جلیل و بزرگ عرب محمد بن حسن حر عاملی هستی.

حال به من بگو: فاصله میان حر و خر چقدر است؟ شیخ بی درنگ (به شوخی) گفت: "یک متکا".

شاه از شجاعت و حاضر جوابی شیخ یکه خورد.^۱

مؤلف کتاب گنجینه آثار قم می نویسد: بعد از گفتگو شیخ حر با شاه سلیمان و قضیه آنچنانی، علمای اصفهان پی به مدارج علمی او بردند، و شاه سلیمان نیز در مقام استمالت از وی برآمد، او را برای توطن در اصفهان دعوت کرد و شیخ علاقه خود را به اقامت در جوار ثامن الائمه اعلام داشت، لذا شیخ را قاضی القضاات خراسان گردانید و با تجلیل روانه ساخت.^۲

شیخ حرّ عاملی سرانجام در بیست و یکم ماه رمضان ۱۱۰۴ در هفتاد و یک سالگی چشم از جهان فروبست و بردارش شیخ احمد صاحب الدرالمسلوک با هزاران نفر دیگر، در زیر گنبد حضرت امام رضا علیه السلام، کنار منبر، بر جسم مطهرش نماز گذارد و در ایوان حجره‌ای از حجره‌های صحن شریف امام رضا علیه السلام، جنب مدرسه میرزا جعفر به خاک سپرده شد.^۳

۱. امین، سید محسن اعیان الشیعه، ج ۹، ص ۱۶۷.

۲. فیض، عباس، گنجینه آثار قم، ص ۲۴۸.

۳. آیت الله مرعشی، سجع البلابل، ج ۱، مقدمه.

لازم به یادآوری است شیخ حر عاملی با وجود مشاغل فراوان مانند شیخ الاسلامی و اشتغال به درس و تربیت علما، تألیفات فراوانی نیز از خود به یادگار نهاده، که یکی از آنها کتاب ارزشمند «وسائل الشیعه» است که از زمان نگارش تا این زمان پیوسته مورد توجه و عنایت فقها و مجتهدین شیعه قرار گرفته است.

از جمله دیگر تألیفات ایشان می توان به؛

الجواهر السنیه فی الأحادیث القدسیه، الصحیفه الثانیه من ادعیه علی بن الحسین علیه السلام، تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، هدایه الآمه الی أحكام الأئمه علیهم السلام، من لا یحضره الإمام، إثبات الهداه بالنصوص و المعجزات، رساله فی الرد علی الصوفیه، و کتاب های ارزشمند دیگر اشاره نمود.

۴. ملا خلیل غازی قزوینی^۱

خلیل بن غازی قزوینی، مکنّی به ابو حامد معروف به ملا خلیل قزوینی و ملقّب به برهان العلماء است.^۲

۱. لازم به یادآوری است در سال (۱۰۷۱ق) ملا عبدالله بشروی به همراه برادرش ملا احمد، به عزم زیارت اعتاب مقدسه ائمه عراق حرکت کردند و مدتی در قزوین مهمان مولانا خلیل قزوینی بودند، بعد از اقامت چند ماهه در قزوین به سمت عراق حرکت و به کرمانشاه رسیدند (مهری، محمدجواد، خورشید خاوران، ص ۲۹).

۲. مدرس طباطبایی، حسین، برگی از تاریخ قزوین، ص ۲۰۶ (پاورقی).

نقش مهر او را الْعِلْمُ خَلِيلُ الْمُؤْمِنِ گزارش کرده‌اند^۱، و برخی نام وی را خلیل الله نیز ذکر کرده‌اند.^۲

ملا خلیل قزوینی در شهر قزوین در سوم رمضان سال ۱۰۰۱ق، چشم به جهان گشود. او در همان شهر، در سال ۱۰۸۹ق، در سن ۸۸ سالگی دار فانی را وداع گفت.^۳

بنا به تصریح افندی، ملاخلیل در اوان سنش، نزد شیخ بهایی (۱۰۳۰ق) و میرداماد (۱۰۴۱ق)، تحصیل علم نموده است.

پس از آن نزد مولی حاج محمود رنانی، زانوی ادب به زمین زده و مشغول فراگیری علم شده است. و سپس در مشهد مقدس نزد مولی حاجی حسین یزدی، حاشیه قدیم ملا جلال دوانی را بر شرح تجرید قوشچی (موسوم به شرح جدید) قرائت نموده است. در این زمان با خلیفه سلطان (م ۱۰۶۴ق) هم درس بود.

یکی دیگر از اساتید ملا خلیل، امیرابوالحسن قائی مشهدی است. قزوینی در ایام اقامتش در مکه حواشی قائی بر کتاب الکافی کلینی را جمع آوری و تدوین نموده است.^۴

۱. اردبیلی، محمدعلی، جامع الرواه، ج ۱، ص ۲۹۸.

۲. آقابزرگ تهرانی، محمدحسین، الذریعه، ج ۲۲، ص ۳۵۱.

۳. افندی اصفهانی، همان، ج ۲، ص ۲۶۲.

۴. همان، ص ۲۶۶.

عالمان زیادی نزد ملا خلیل قزوینی پیمانه علم و معرفت پر نموده و خوشه چین خرمن فضل و ادب وی شده‌اند که برخی از آنها عبارتند از:

۱. امیر محمد مؤمن بن محمد زمان الطالقانی.
۲. ملا محمد باقر بن غازی قزوینی (برادرش).
۳. احمد بن خلیل قزوینی (فرزندش).
۴. ابوذر بن خلیل قزوینی (فرزندش).
۵. مولی سلمان بن خلیل قزوینی (فرزندش).
۶. حاج محمد تقی دهخوار قانی.
۷. مولی محمد باقر بن الحافظ کیجی بیک التبریزی.
۸. مولی علی اصغر ابن المولی محمد یوسف قزوینی.
۹. مولی رفیع الدین محمد بن فتح الله واعظ قزوینی.
۱۰. مولی محمد محسن بن نظام الدین قرشی ساوجی.
۱۱. مولی محمد تقی بن حیدر علی زنجانی.
۱۲. مولی محمد امین وقاری طبسی بن مولانا عبدالفتاح.
۱۳. مولی محمد یوسف بن پهلوان صفر قزوینی.
۱۴. مولی مهدی بن حاج علی اصغر قزوینی.
۱۵. مولی محمد مؤمن بن شاه قاسم سبزواری.
۱۶. مولی ابوالوفا بن محمد یوسف مشهور به قاضی قزوینی.
۱۷. مولی محمد صالح بن محمد باقر روغنی قزوینی.

۱۸. مولی عاشور بن محمد تبریزی که کتاب *خله المؤمنین* را در سال ۱۰۶۳ ق به نام ملا خلیل، تألیف نموده است.^۱

ملا خلیل در سن ۲۷ سالگی به سمت مدرّسی آستانه حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام و تولیت اوقاف آن آستانه، از سوی هم درس خود خلیفه سلطان (که به وزارت شاه عباس نائل شده بود) منصوب گردید.

ولی پس از مدتی از آن سمت برکنار گردیده و مولی نظام الدین قرشی ساوجی (حدود سال ۱۰۴۰ ق) به جای وی منصوب گردید.

برخی از شرح حال نویسان، تحریم نماز جمعه از سوی ملا خلیل را علت عزل او از تولیت دانسته‌اند.^۲

افندی در شرح حالش، متذکر شده که وی را با حاکم تهران و قزوین قصه‌های زیادی است که می‌تواند به ناسازگاری وی با حاکمان ری و تهران در هنگام داشتن تولیت موقوفات باشد.

ملاً خلیل پس از عزل از تولیت آستانه حضرت عبدالعظیم علیه السلام راهی مکه مکرمه می‌شود. او چند سالی مقیم آن بلده طّیه می‌گردد، ولی زندگیش در آنجا نیز متلاطم بوده است.

۱. حسینی، سید احمد، *تراجم الرجال*، ج ۱، ص ۲۵۸.

۲. آقا بزرگ تهرانی، محمد محسن، *طبقات اعلام الشیعه*، ص ۲۰۴.

در کتاب های تذکره، مناظرات گوناگونی نقل شده که بین ملا خلیل و عالمان شیعه و سنی در مسائل مختلف رخ داده است.

شیخ حر عاملی نقل می کند :

اولین بار که به مکه مشرف شده، ملا خلیل را ملاقات نموده که مشغول حاشیه نوشتن، بر مجمع البیان بوده است.^۱

عبدالحی رضوی در کتاب حدیقه الشیعه^۲، هنگامی که درباره حج گزارش می دهد، می نویسد :

حکام مکه هنگامی که عید قربان مصادف با روز جمعه می شده، آن را حج اکبر اعلام می کردند و از این طریق، منافی عائد آنها می شده است.

به همین دلیل آنها گاهی که عید مصادف با روز شنبه می شد، عید اعلام می کردند و این برای شیعیان امر را مشکل می کرد؛ آنها یا باید با آنها همراهی می کردند و در غیر این صورت، حج آنها ناتمام می ماند و آنها مُحِل نمی شدند. او از پدرش نقل می کند؛

۱. شیخ حر عاملی، امل الامل، ج ۲، ص ۱۱۲.

۲. تنها نسخه شناخته شده از این کتاب، در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی به ش ۱۱۲۴ نگهداری می شود، (فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی، ج ۳، ص ۲۹۵).

که ملا خلیل قزوینی به حج مشرف شده و این مشکل مطرح شد؛ او از آنان پیروی نکرده و زمانی که رؤسای آنان متوجه شدند، حکم به قتل او کردند. ملا خلیل در تنوری مخفی شده و به نقطه‌ای از حجاز رفت و تا موسم آینده در آنجا باقی ماند، در وقت آمدن به موسم، در قیافه هیزم کش و خارکن در میان قافله به مکه درآمده، حج انجام داد و برگشت.^۱ ملا خلیل پس از اقامت چند ساله در مکه به قزوین بازگشت و تا آخر عمر در این شهر مشغول تدریس و تصنیف بوده است.

وی در آخر عمر نابینا می‌گردد و در سال ۱۰۸۹ق در سن هشتاد و هشت سالگی دارفانی را وداع می‌کند.^۲ و بنا به وصیت خود در محل تدریسش (مدرسه خلیلا) قرار ابدی گرفت.^۳

۱. جعفریان، رسول، مجله میقات حج، ش ۴، سال ۱۳۷۲، حجاج شیعی در دوره صفوی، ص ۱۱۷.

۲. صدر سید جوادی، احمد، فانی، کامران؛ خرمشاهی، بهاء‌الدین، دایره المعارف تشیع، ج ۷، ص ۲۴۸.

۳. این مدرسه تا آن روزگار محل حضور دانشمندانی نامی همچون فیض کاشانی، شیخ حر عاملی، ملا رفیع‌ای واعظ، آقا رضی و... بوده و هم اکنون در اختیار بنیاد ایران شناسی شعبه استان قزوین قرار دارد.

بنای آرامگاه ملا خلیل در کتاب بناهای آرامگاهی (دائرة المعارف بناهای تاریخی ایران در دوره اسلامی) چنین توصیف شده است: از محوطه میدان محله آخوند، از

در جوار آرامگاه ملاخلیل، سه فرزند وی؛

۱. سلمان ۲. احمد ۳. و ابوذر نیز آرمیده‌اند.

شایان ذکر است معاصران ملاخلیل، وی را ستوده‌اند و در شرح حال وی او را با القابی؛ رأس و رئیس فقهاء امامیه و اسوه و قدوه علماء اثنا عشریه^۱ و فاضل، عالم، حکیم، متکلم، محقق، مدقق، فقیه، محدث، ثقة ثقه، جامع للفضائل، ماهر معاصر^۲ و المولی الکبیر الجلیل مولانا خلیل بن الغازی القزوینی، فاضل عالم، متکلم اصولی، جامع دقیق النظر، قوی

کوچه‌ای که به طرف جنوب غربی می‌رود، به فاصله ۵۰-۶۰ متر، به کوچه باریکی می‌توان رسید که به جانب غرب امتداد دارد.

در سر دو نبشی این کوچه، ورودی مقبره مرحوم مبرور مولا خلیلا متوفی سال ۱۰۸۹ ق واقع شده است. این آرامگاه دارای دو درب بزرگ است و حیاط متوسطی با دیوار آجری دارد.

امروزه این محوطه هیچ گونه بنایی ندارد. در انتهای جنوبی حیاط، چند مزار دیده می‌شود که یکی آرامگاه مرحوم مولا خلیلا و سه قبر دیگر از آن فرزندان آن مرحوم به نام سلمان، احمد و ابوذر است. این محوطه همان گونه که معلوم است، سابقاً مدرسه و جایگاه تدریس مرحوم مولا خلیلا بوده که اکنون بناهای آن از بین رفته است. (گلریز قزوینی، سید محمدعلی، مینو دریا باب الجئه قزوین، ج ۱، ص ۷۱۷).

۱. شاملو، ولی قلی بن داوود قلی، قصص الخاقانی، ج ۲، ص ۳۶.

۲. حر عاملی، محمدحسن، امل الآمل، ج ۲، ص ۱۱۲.

الفکر، من أجله مشاهیر علماء عصرنا و اکمل اکابر فضلاء دهرنا^۱ و مانند آن یاد کرده اند که نشان گر علو مقام علمی او و توجه اندیشمندان به آرا و اندیشه های اوست.

از جمله مناظرات ملا خلیل با اندیشمندان، مناظره ای است که با سید علی خان بن خلف مشعشعی حویزی انجام داده است. این مناظره را سید علی خان در باب سوم کتابش «نکت البیان و أدب الأعیان»^۲ نقل نموده و مرحوم خیابانی آن را در وقایع الایام (ماه محرم) به نقل از آن کتاب آورده است.^۳

ملا خلیل از نظر جسمی نیز مردی قوی و نیرومند بود، به دست خود زمین را بیل می زد و دانه می کاشت، صاحب روضات نوشته که: کشتی گیری وارد قزوین شد و در مجلس درس ملا خلیل حاضر شد و از وی خواست دست خطی در تأیید حرفه وی بنویسد. ملا خلیل گفت: من چگونه نیازموده، کشتی گیری تو را تأیید کنم. سپس از مجلس درس بلند شده و آماده مصاف با وی شد و پشت بزرگترین کشتی گیر عصر خود را به زمین آورد.

۱. همان.

۲. آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۲۴، ص ۳۰۳.

۳. همان، ج ۲، ص ۴۳۹.

پس کشتی گیر به او گفت: تو اهل علم نیستی، بلکه کشتی گیری هستی که به لباس اهل علم درآمدی.^۱

ملا خلیل، خیلی در اخبار غوطه ور بود و اغلب صاحب تراجم او را از علمای اخباری شمرده‌اند. او با اجتهاد مخالفت می‌ورزید، چنانچه در جای جای آثارش به صراحت این عقیده را اظهار می‌دارد و برای اثبات آن دست به دامن برخی از احادیث می‌شود، ولی اغلب شاگردان وی مانند آقا رضی قزوینی و شیخ محمد کاظم طالقانی قزوینی و میر محمد معصوم قزوینی، از زمره مجتهدان و طرفداران اجتهاد بودند.^۲

او با این که اخباری است، ولی تنکابنی می‌نویسد: معلوم نشد که او از چه کسی اجازه دارد، لکن اخباری مسلک است.^۳

محدث نوری در خاتمه مستدرک عنوان نموده که ملا خلیل از شیخ بهایی روایت نقل می‌کند.^۴

سماهیجی هم در اجازه‌اش به ناصرالدین قطفی عنوان نموده که علامه محمد باقر مجلسی از ملا خلیل نقل روایت می‌کند.^۱

۱. خوانساری، روضات الجنات، ج ۳، ص ۲۷۲.

۲. صدر سید جوادی، احمد و ... دایره المعارف تشیع، ج ۷، ص ۲۴۸.

۳. تنکابنی، همان، ص ۲۶۳.

۴. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۱۹۹.

ملا خلیل با آن که اخباری تند بود، ولی با اقامه نماز جمعه مخالفت می کرد و عقیده داشت که در عصر غیبت، نخواندن آن اولی است. او رساله‌ای مفصل در تحریم نماز جمعه نگاشت که مورد نقد و رد معاصرین خود قرار گرفت.^۲

برادر وی محمد باقر بن غازی و همچنین پسرش ملا سلمان بن خلیل قزوینی نیز قائل به تحریم نماز جمعه در زمان غیبت بوده و رساله‌هایی در این زمینه نگاشته‌اند.

سماهیجی در رساله خود "القامعه البدعه فی ترک صلاه الجمعة" (فصل سوم) به رد نظر ملا خلیل و فاضل هندی درباره نماز جمعه پرداخته است.^۳

همچنین ملا خلیل، عالمی جوانمرد و باشهامت بود. به محض این که متوجه می شد، در نظری اشتباه کرده، به اشتباه خود اعتراف و از طرف مقابل خود عذرخواهی می کرد.

در این مورد چند داستان از ملا خلیل نقل شده است:

۱. سماهیجی بحرانی، شیخ عبدالله، بن صالح، الاجازه الکبیره الی الشیخ ناصر الجارودی القطیفی، ص ۱۳۱.

۲. جعفریان، رسول، دین و سیاست در دوره صفوی، ص ۱۲۶.

۳. همان. ص ۱۵۶.

ملا خلیل را در مسئله‌ای با جناب ملا محسن فیض کاشانی مدت‌ها بحث و مناظره و مکاتبه داشت و آخر الامر متقاعد نشد.

بعدها متوجه شد که خود اشتباه نموده و حق با فیض است، پای پیاده از قزوین به کاشان رفت، نرسیده به دیوار خانه فیض فریاد زد:

"یا محسن قد أتاک المسیء".

فیض تا صدای او را شنید از داخل منزل، یار قدیمی خود را شناخت و دوید و او را در آغوش کشید.

ملا خلیل پس از مذاکراتی به قزوین مراجعت نمود و اصرار دوست، در ماندن او مؤثر واقع نشد.^۱

ملا خلیل قزوینی، وقتی متوجه شد که نظر وی درباره "ترجیح بلا مرجح" و فاسد بودن شکل اول در منطق، از سوی آقا حسین خوانساری نقد شده، از قزوین به اصفهان رفت تا با وی به گفتگو بپردازد.

از باب اتفاق با یکی از شاگردان خوانساری (ملا میرزا شروانی متوفی ۱۰۹۹ق) برخورد کرد و انگیزه خود را از سفر بیان کرد.

شاگرد برای وی نادرستی دیدگاهش را بیان نمود و دیدگاه استاد خود محقق خوانساری را باز گفت.

۱. خوانساری، روضات الجنات، ج ۳، ص ۲۷۱.

ملا خلیل در همین دیدار پی به اشتباه خود برد و به سوی قزوین بازگشت.^۱

همچنین نقل می‌کنند که: مأمورانی از طرف حکام جور برای اخذ جَو به سوی کشاورزان بی بضاعت رفته و با ملا خلیل مواجه می‌گردند، ملا خلیل، حواله آن جو را از مأمور گرفته و خود را به اسم آن کشاورز جا زده و خواسته ستمگران را پرداخت می‌نماید. چون آن جو را جلوی اسبان ریختند، اسبان آنها، دسترنج آخوند را نخوردند و همگان متحیر ماندند.^۲

ملا خلیل بخش زیادی از عمر خود را در تألیف و تصنیف کتاب گذرانیده است.

او در موضوعات مختلفی همچون؛ ادبیات عرب، منطق، تفسیر، اصول فقه و حدیث، صاحب تألیفات است.

اولین گزارش تفصیلی از آثار ملا خلیل را افندی در ریاض العلماء درج نموده است.^۳

آثار شناخته شده از ملا خلیل عبارتند از:

۱. تنکابنی، ص ۲۶۴.

۲. خوانساری، همان.

۳. افندی اصفهانی، همان، ج ۲، ص ۲۶۵.

۱. الشافی فی شرح الکافی^۱ (به عربی)؛ شرح مفصلی است بر کتاب کافی کلینی که به دستور خلیفه سلطان حسین مرعشی (م ۱۰۶۴ ق) - که همدرس ملا خلیل بوده - نگاشته است.
- قزوینی تنها اصول کافی و کتاب الطهاره از فروع کافی را شرح نموده و موفق به اتمام آن نشده است. او شرح کتاب التوحید را در آخر ماه ذی الحجه ۱۰۵۷ ق در مکه به پایان رسانده است.
- در فهرستگان نسخه‌های خطی حدیث شیعه، تعداد ۴۶ نسخه از این شرح معرفی شده است^۲.
۲. صافی در شرح کافی به فارسی؛ مولا خلیل در سال ۱۰۶۴ ق در محله دیلمیه قزوین به این شرح آغاز نموده و آن را به نام شاه عباس صفوی که در همین محله قزوین اقامت گزیده بود شروع کرده است.
- او این شرح را به مدت بیست سال مشغول بوده و در سال ۱۰۸۴ ق به پایان رسانده است^۳.

۱. آقا بزرگ تهرانی، الذریعه، ج ۱۳، ص ۵ و ج ۱۴، ص ۲۷.

۲. فهرستگان، ج ۴، ص ۱۶۳.

۳. آقا بزرگ تهرانی، همان، ج ۶، ص ۱۴۵ و ج ۱۵، ص ۶.

۳. المجمل (الجمال) فی النحو؛ این کتاب را ملا خلیل در علم نحو نوشته است.

درباره نام این کتاب اختلاف وجود دارد؛ در ریاض و أمل الآمل نام آن «المجمل» نقل شده، ولی در روضات الجنات نام آن را «الجمال» ذکر کرده است.^۱

بر این کتاب، محمد مهدی ابن المولی علی أصغر القزوينی - که شاگرد ملا خلیل بوده - شرحی نوشته است.^۲

۴. حاشیه شرح شمسیه؛ اصل کتاب شمسیه تألیف نجم الدیم عمر کاتبی قزوینی (م ۶۷۵ ق) و شرح آن، تألیف قطب الدین محمد رازی (م ۷۶۶ ق) است.

ملا خلیل بر مبحث قضایا از این شرح، حاشیه نوشته است.^۳
در الذریعه عنوان شده که نسخه‌ای از این حاشیه در قم نزد آیت الله مرعشی موجود است.^۴

۱. همان، ج ۵، ص ۱۴۲ و ج ۲۰، ص ۱۴۲.

۲. همان، ج ۱۳، ص ۱۷۷.

۳. همان، ج ۶، ص ۳۵.

۴. همان.

۵. شرح (حاشیه) عده الاصول ؛ کتاب عده الاصول، تألیف شیخ

الطائفه محمد بن جعفر طوسی (م ۴۶۰ق) در دو بخش اصول

دین و اصول فقه، نوشته شده است.

ملا خلیل بر هر دو بخش این کتاب حاشیه نوشته است. افندی متذکر

شده که ملا خلیل در این حاشیه، مسائل متعدد جدیدی را در اصول و

فروع دین مطرح نموده و اقوال عجیبی را طرح نموده است.^۱

ملا خلیل تا آخر عمر در این حاشیه تجدید نظر می نموده و به همین

دلیل نسخه های آن به شدت با هم اختلاف دارند.^۲

این حاشیه با تحقیق محمد مهدی نجف، از سوی مؤسسه آل البیت

به همراه عده الاصول چاپ شده است.^۳

۶. حاشیه مجمع البیان ؛ مجمع البیان در تفسیر قرآن کریم، تألیف

ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی (م ۵۴۸ق) است.

ملا خلیل در ایامی که در مکه بوده، این حاشیه را نوشته است.

شیخ حر عاملی بیان نموده که بار اولی که به مکه مشرف شدم ملا

خلیل را ملاقات نمودم که مشغول نوشتن این حاشیه بوده است.^۴

۱. افندی اصفهانی، همان، ج ۲، ص ۲۶۵.

۲. آقا بزرگ تهرانی، همان، ج ۶، ص ۷۸.

۳. مهریزی، مهدی، کتاب شناسی اصول فقه، ص ۸۴.

۴. شیخ حر عاملی، امل الامل، ج ۲، ص ۱۱۲.

۷. رساله فی صلاه الجمعه ؛ صاحب ریاض متذکر شده که ملا خلیل مطالب این رساله را ابتدا در شرح فارسی خود (کافی) آورده بود و بعد به صورت رساله مستقلى در آورد و ملا محمد طاهر قمی در رد آن رساله‌ای تألیف نمود.

پس از آن ملا خلیل رساله دیگری باز به فارسی نوشت و در آن باز بر انکار خود اصرار نمود.

ولی او بعداً رساله سومى در این موضوع نوشته و در آن میانه روی را در پیش گرفته است.^۱

نسخه‌های متعددی از رساله‌های نماز جمعه ملا خلیل، از جمله ؛ نسخه‌ای به شماره ۸۶۰۲ در کتابخانه آستان قدس رضوی.^۲

دو نسخه در کتابخانه مسجد اعظم قم به شماره ۱۳۵۹ و ۱۴۳۲.^۳

و نسخه‌ای در کتابخانه ملک تهران به شماره ۱۹۲۰^۴ در دست است.

۸. رموز التفاسیر الواقعه فی الکافی والروضه^۵؛ ملا خلیل در این اثر، آدرس احادیثی را که در کتاب کافی در تفسیر آیات شده، نقل

۱. افندی اصفهانی، همان، ج ۲، ص ۲۶۶.

۲. فهرست الفبایی آستان قدس رضوی، ص ۳۸۵.

۳. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مسجد اعظم، ص ۲۸۱.

۴. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملک، ج ۵، ص ۳۹۷.

۵. آقا بزرگ تهرانی، ج ۱۱، ص ۲۵۱.

کرده و با قرار دادن رموزی برای کتاب و باب های کافی،
موضع آنها مشخص نموده است.

چهار نسخه از این کتاب تاکنون شناسایی شده است که عبارتند از:

۱. کتابخانه مجلس، نسخه شماره ۱۳۹۹۲، بدون نام کاتب و تاریخ کتابت، ۲۰۴ برگ، ۱۶ سطر.^۱
 ۲. کتابخانه مدرسه خاتم الانبیاء (صدر) بابل، نسخه شماره ۲۱۹، بدون نام کاتب و تاریخ کتابت، ۲۰ سطر.^۲
 ۳. کتابخانه آیت الله مرعشی، نسخه شماره ۴۹۸۹، بدون نام کاتب و تاریخ کتابت، ۱۲۴ برگ، ۱۹ سطر.^۳
 ۴. تهران، کتابخانه ملک، نسخه شماره ۱۴۵۳، به خط ابوالقاسم بن محمد حسن در ۱۲۳۵، ۲۰۵ برگ، ۱۶ سطر.^۴
- گویا کتاب «رموز التفاسیر الواقعه فی الکتب الأربعة و غیرها من الکتب الحدیث» تألیف شاگرد ملاخلیل - مولی علی اصغر بن محمد یوسف قزوینی - بوده و تکمیل این اثر بوسیله ملاخلیل است.^۵

۱. فهرست نسخه های خطی کتابخانه مجلسی، ج ۳۷، ص ۵۸۹.

۲. فهرست نسخه های خطی مدرسه خاتم الانبیاء (صدر) بابل، ص ۱۵۱.

۳. فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی، ج ۱۳، ص ۱۸۳.

۴. فهرست نسخه های خطی کتابخانه ملک، ج ۱، ص ۲۴۶.

۵. آقا بزرگ تهرانی، همان، ج ۱۱، ص ۲۵۱.

۵. الأسئلة الخليلية ؛ سؤالاتی است که ملا خلیل از علامه محمدباقر مجلسی درباره تصوف پرسیده و علامه به آنها پاسخ داده است. این رساله را مرحوم خیابانی در وقایع الأيام (جلد محرم الحرام) درج نموده و در ضمن کتاب تشویق السالکین نیز به چاپ رسیده است.^۱

فصل چهارم:

وفات ملا عبداللہ در کرمانشاہان

وفات ملا عبدالله

ملا عبدالله بشروی پس از مدتی تحصیل در اصفهان به قصد توطن به مشهدالرضا علیه السلام مشرف شدند، وی بعد از چندی به عزم زیارت ائمه عراق با برادرش ملا احمد به سمت عراق حرکت کردند و در بین راه مدتی در قزوین مهمان مولانا ملا خلیل قزوینی^۱ بودند، بعد از اقامت چندماهه در قزوین، حرکت فرمود به جهت تقبیل اعتاب مقدسه ائمه عراق علیهم السلام.

بنابر قول مشهور ملا عبدالله و برادرش احمد، در سال ۱۰۷۱ ق به کرمانشاه رسیدند و برای رفع رنج سفر در آن دیار، منزل نمودند. فاضلین تونی (ملا عبدالله و برادرش احمد) از مهمان نوازی مردم کرمانشاه که مشهور بلاد بود و علماء آن سامان، خصوصاً شیخ علی خان زنگنه حاکم کاردان و لایق کرمانشاهان بهره‌مند گردیدند و برای مدتی کوتاه محفل گرم شان، مجلس علمای آن منطقه گردید.

چندی از اقامت شیخین فضل در دیار کرمانشاهان نگذشته بود که یک نوع بیماری مضمّر، ضمیر ملا عبدالله را گرفت و شیخ فضل بر اثر همین بیماری، خورشید کمالش که از خاوران طلوع نموده بوده در

۱. نک: همین کتاب، فصل سوم، زندگانی ملا خلیل قزوینی.

غروب ۱۶ ربیع الاول ۱۰۷۱ق (۲۹ آبان ۱۰۳۹ش) دعوت حق را لیک گفته و در کرمانشاه خاموش گشت.^۱

فردای آن روز جسم پاکش به احترام برداشته شد و باتشریفات خاص خود با حضور حاکم وقت و علمای اعلام، تشییع و در انتهای قبرستان نزدیک پل شاه (پل کهنه) در سمت راست جاده زوآر کربلا به خاک سپرده شد و به دستور شیخ علی خان زنگنه بر آرامگاه او بقعه‌ای بنا نهادند.

اما با گذشت زمان و به دلیل بی توجهی، بعدها اثری از این بقعه نماند تا اینکه در سال ۱۳۷۱ شمسی، پس از حدود ۳۴۲ سال با تلاش صدیق ارجمند جناب آقای هرمز بیگلری مقبره ایشان کشف و پیدا شد. ایشان در کتاب "گذری بر تاریخ کرمانشاه" درباره چگونگی کشف و پیدا شدن مزار ملا عبدالله بشروی می گوید :

در سال ۱۳۷۱ شمسی بر آن شدم که پیرامون آرامگاه آن جناب تحقیقی نمایم، بلکه با مرمت و بازسازی آرامگاه آن عالم ربانی که سیصد و اندی سال از وفاتش سپری شده، یادش را گرامی داشته و شاید

۱. مهری، محمدجواد، خورشید خاوران، ص ۲۹؛ افندی اصفهانی، همان، ج ۳، ص ۲۳۸؛ خوانساری، همان، ج ۴، ص ۲۴۶.

البته باید توجه داشت که افندی می گوید: احتمالاً او پس از بازگشت از عراق در گذشته است.

سندی یا سنگ نبشته‌ای از محل و آرامگاه این شخصیت و اُسوه الهی که زمانی مورد احترام همه اهالی کرمانشاه، خصوصاً طبقه روحانیت و علماء اعلام بوده و هر شب جمعه به مزار شریفش رهسپار می‌شدند و فاتحه‌ای بر روح آن عالم جلیل القدر می‌خواندند به دست آورم، و دل شیفتگان آن بزرگوار را که هم اکنون در کنار پل کاروان رو، قدیمی زمان صفویه در خاک آرمیده، شاد نمایم. اصرار دوست دانشمند جناب آقای حجت الاسلام سید ناصر میدی در یافتن مزار این عالم ربانی، نیز یکی دیگر از موجباتی بود که تصمیم مرا در این کار دشوار، استوارتر ساخت.

به همین جهت عصر همان روز عازم پل کهنه شدم و با اطلاعی که کم و بیش از موقعیت و مکان مزار و همچنین مقام رفیع و علمی این فقیه محدث اسلامی داشتم و می‌دانستم که یکی از مجتهدین برجسته عصر صفویه و از عاشقان واقعی و زوَّار حضرت ابا عبدالله الحسین و ائمه اطهار علیهم السلام می‌باشند که سرانجام در راه رسیدن به کربلای معلی و زیارت تربت مقدس و معطر حضرت سیدالشهداء، در این مکان به ظاهر خاموش، دعوت حق را اجابت نمود و در جوار رحمت حق آرمیده است.

هرچند که خود را لایق و سزاوار چنین امر خطیر و فیض الهی نمی- دیدم که پس از گذشت سیصد سال و اندی که رحلت این بزرگوار سپری می‌گشت این توفیق الهی نصیبم شود.

لذا با توسل جستن به ائمه اطهار علیهم السلام و قرائت سوره‌ای چند از کلام الله مجید به روان مطهر و پاکش، جهت اقدام به این امر برآمدم و عصر همان روز با خلوص نیت به آن خاموش کده علم و عرفان قدم نهادم.

در کنار پل کهنه (پل صفوی) آن طوری که معمّین نقل نموده بودند، گورستان قدیمی و متروک زمان‌های بسیار گذشته این شهر (کنار جاده زوار رَو) وجود داشت.

در این خاموش کده کوچک‌ترین اثری از چهار طاقی مرقد مطهر فاضل (ملا عبدالله بشروی) که به روزگار حکمرانی شیخ علی خان زنگنه بر مزارش احداث نموده بودند، بر جای نبود و آن زمین نسبتاً هموار را سنگ‌های بزرگ و کوچکی که به رسم عشایری بر روی مزارها نصب شده و یا پراکنده شده بودند، ملاحظه نمودم و سراسر زمین مذکور را خارهای بیابان پوشانیده بود، در این وادی خاموشان کسانی آرمیده بودند که یکی از آنها علّامه عالی قدر فاضل تونی (ملا عبدالله بشروی) بود.

هر جا شدم نشانی زان بی‌نشان ندیدم

یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد

در این وادی فراموش شده و راه متروکه زوآر، کناره آن پل قدیمی که همچنان استوار و محکم باقی مانده و زمانی تنها راه عبور هزاران کاروان زائر ایرانی و قفقاز و افغانستان و آسیای مرکزی را به عتبات عالیات متصل می نمود، اینک همه در خاموشی و سکوت قرون فرو رفته بودند. گویی در بین به ظاهر خفتگان بیدارانی نیز بودند و یا هستند که ما از آنها بی خبریم.

در آخرین ساعات روز که آفتاب رو به زوال می رفت به ناگاه، سنگی نبشته شده نظرم را به خود جلب نمود.

آری سنگ کوچکی به پهنه گیتی تکیه داده بود و عرصه آسمان معانی را نظاره گر بود و به روی آن، خاموشی دیگر از جهان معنی، که گویی حکاک روزگار عشق است، این جمله صادقانه را حک نموده بود:

"بسم الله الرحمن الرحيم هذا قبر العبد الله محمد بن علی بن ...
رحمه الله".

بنابراین، نتایج تحقیقات خود را اولاً خدمت امام جمعه محترم وقت (آیت الله زرنندی)، ثانیاً مرکز میراث فرهنگی اطلاع دادم.

اما کار اصلی هنوز آغاز نشده بود و آن یافتن اصل مزار این عارف بزرگ و فقیه بزرگوار اسلامی بود.

امام جمعه محترم نیز به محض شنیدن پیدا شدن سنگ مزار، به آن خاموش کده علم و عرفان حضور پیدا کرد و با شور زاید الوصفی به سنگ مزار نظاره گر شدند و از بعضی ارگان ها خواستار همکاری در این زمینه با من شدند از جمله؛ اداره کل راه و ترابری استان که صمیمانه همکاری نمودند.

با اطلاعاتی که از منابع و مآخذ کتب قدیم و جدید در دست داشتم از جمله وجود آسیاب آبی قدیمی در ۱۰۰ متری ضلع غربی مزار و واقع شدن آن در سمت راست پل کهنه و دیگر مشخصات، محوطه‌ای را انتخاب و پس از تسطیح و خاکبرداری به قطر ۲۰ تا ۲۵ سانتیمتر (که در اثر سیلاب و آب رودخانه قره‌سو قسمت هایی از قبرستان را در گذشته از گل و لای انباشته نموده بود) به تدریج اولین آثار چهار طاقی فرو ریخته مقبره فاضل (ملا عبدالله) با آجرهای نظامی و ملات فراوان از گچ و غیره که در ساختمان و ستون‌ها و قسمت فوقانی طاق مقبره، در آن زمان به کار رفته بود نمایان شد و اصل مقبره به همین منوال کاملاً روشن و مشخص گردید که پس از بررسی لازم، مزار فاضل با آجر و گچ دیوارسازی شده بود و چون به طور قطع و یقین مزار مطهر این اُسوه فضیلت و تقوی کشف گردید، مراتب را فوراً به اطلاع مسؤولین محترم رسانیده که بلافاصله در محل حاضر گردیدند... علاوه بر توجه و علاقه علماء اعلام کرمانشاه به این مزار مقدس، خبر کشف آن از شبکه

سراسری خبر در تاریخ بعد از ظهر ۷۳/۹/۲۶ پخش شد و ضمن بازسازی و مرمت آن از سوی دفتر امام جمعه محترم کرمانشاه، اکثر علمای نقاط مختلف مراتب قدردانی خود را به این بنده ابراز فرمودند و از اقصای نقاط مشهد مقدس نیز به زیارتش شتافتند.^۱

در اینجا شایسته است که اشارتی به ایالت کرمانشاه در عصر صفوی و زندگانی شیخ علی خان زنگنه حاکم وقت کرمانشاه در زمان رحلت "آخوند ملاعبدالله بشروی" داشته باشیم:

کرمانشاه در عصر صفوی^۲

کرمانشاه در ادوار باستانی به دلیل نزدیکی به تیسفون پایتخت ساسانیان، از جایگاه و اهمیت خاصی برخوردار بوده است.

با ورود اعراب به ایران، به دلیل اینکه در مسیر راه حمله اعراب قرار گرفت، ویران شد. اگرچه حکومت های مستقل از قرن دوم به بعد در ایران شکل گرفت.

اما کرمانشاه به همراه سایر ایالات غربی ایران تا قرن پنجم در سیطره بغداد و خلافت عباسی قرار داشت.

۱. نک: گذری بر تاریخ کرمانشاه، ص ۴۶ به بعد.

۲. اقتباس از: نوری، جعفر، کرمانشاه در عصر صفوی، تاریخ پژوهی، ش ۴۱ و ۴۲، سال یازدهم، ص ۴۰.

در عصر سلجوقیان و مغول، کرمانشاهان جزء ایالت جدید، یعنی کردستان بود.

با این وجود، کرمانشاه و نواحی اطراف آن طی قرن‌های متوالی پنجم، ششم و هفتم به دلیل منازعاتی که حکومت‌های وقت ایران با همسایگان غربی داشتند، کانون نبرد و مبارزه بود.

در عصر تیموریان نیز، این شهر کانون درگیری با دشمنان غربی بود. با توجه به مطالب ذکر شده فوق می‌توان گفت: کرمانشاه اگر چه در عصر باستانی دارای اهمیت و جایگاه عالی بود، با سقوط حکومت ساسانیان سیر نزولی خود را شروع کرد و این سیر نزولی در عصر حکومت صفویه نیز همچنان ادامه داشت تا اینکه با ورود اعظم زنگنه به عرصه قدرت سیاسی و ازدیاد نفوذ آنها در نزد شاهان صفوی که با صدارت اعظمی در عصر سلیمان صفوی به اوج خود رسید، کرمانشاه، توانست موقعیت پیشین خود را باز یابد.

شایان ذکر است با فتح تبریز در بهار (سال ۹۰۷ ق) و جلوس شاه اسماعیل بر تخت سلطنت به اوضاع هرج و مرج سیاسی که بعد از مرگ تیمور لنگ پیش آمده بود خاتمه داده شد و حکام تیموری و سایر سلسله‌های کوچک به سرعت تحت امر شاه اسماعیل درآمدند.

شاه اسماعیل ظرف چند سال موفق شد، بقیه نواحی ایران را نیز تحت تصرف خود در آورد.

ظهور حکومت صفویان در ایران با توسعه طلبی امپراطوری بزرگ جهان اسلام یعنی عثمانی در اروپا و آسیا مقارن شد. ادعای دولت عثمانی مبنی بر سروری در جهان اسلام و استراتژی این دولت که احاطه بر سراسر ممالک اسلامی بود از یک سو و از سوی دیگر اقدامات سردمداران دولت صفوی مبنی بر رسمیت دادن به ایدئولوژی شیعه و ادعای رهبری شیعیان در جهان اسلام زمینه‌های نبرد میان این دو قدرت بزرگ در جهان اسلام را فراهم آورد و باعث شد از این تاریخ به بعد، رشته جنگ در سرحدات ایران و عثمانی قطع نشود.

از آنجا که کرمانشاه در خاک ایران و در مرز با عثمانی واقع شده بود، از همان ابتدا جایگاه سوق الجیشی پیدا کرده و چنان که ذکر آن خواهد رفت، مورخان عصر صفوی در لابه لای شرح خود از درگیری‌های صفویان و عثمانیان نیز اطلاعاتی گرچه اندک از این منطقه به دست می‌دهند.

با این وجود، ارائه‌ی تصویری روشن از تاریخ این منطقه در سال‌های آغازین حکومت صفوی کاری بس دشوار است.

در این دوره، هیچ یک از منابع، ذکری از کرمانشاه به میان نمی‌آورند و تحولات این منطقه را بایستی با توجه به جغرافیای ایل کلهر، پیگیری کرد و ایل کلهر بنا بر استناد منابع در منطقه کرمانشاه سکونت داشتند.

بنا بر تقسیم بندی که شرف خان بدلیسی از ایل کلهر در کتاب خود یعنی شرف نامه ارائه می دهد، این ایل به سه دسته ی؛ اُمرای پلنگان، ماهیدشت و اُمرای در تنگ تقسیم می شود.

هر سه ی این مناطق، امروزه در محدوده کرمانشاه واقع شده اند.^۱
شرف خان سپس به معرفی اُمرای مشهور هر یک از این شاخه های مذکور می پردازد که سردمداران هر یک از شاخه ها تابع حاکمان صفوی زمان خود بودند.

او همچنین در تقسیم بندی دیگر، در زمره ی کردهای ایران از ایل زنگنه یاد می کند.^۲ و می نویسد:

این ایل در عصر شاه اسماعیل مراتب عالی را طی کرد؛ اما چون شخص مشهوری از آنها باقی نماند، در خراسان و عراق پراکنده شدند.
نکته حائز اهمیت در تقسیم بندی و توصیفی که شرف خان بدلیسی از ایل کلهر ارائه نموده است، اینکه او از فرمانده خاصی که از سوی شاهان صفوی به رهبری این شاخه ها منسوب شود نامی نبرده است.

این در حالی است که جهانگشای خاقان در شرح نبردهای میان ایران و عثمانی در عصر شاه اسماعیل در سال ۹۱۶ ق از شخصی به نام "چوهه سلطان" با عنوان حاکم کلهر یاد می کند که از سوی شاه

۱. بدلیسی، امیر شرف خان، شرفنامه، ص ۴۰۸.

۲. مضطر، الله دنا، جهانگشای خاقان، مقدمه و پیوست ها، ص ۵۶۹.

اسماعیل مأموریت یافت تا سپاه پیش تاخته شاه اسماعیل به فرماندهی " عوض سلطان " را یاری کند، گرچه این نبرد به دلیل مرگ سلطان سلیم، پادشاه عثمانی ناتمام ماند. خود شاه اسماعیل نیز در این موقع تا بیستون پیش رفت و چند روزی را در آنجا به شکار گذراند.

تأمل در مطلب ذکر شده از سوی مؤلف جهانگشای خاقان، حاکی از آن است که گرچه ایل کلهر به شاخه‌هایی تقسیم شده بود، اما امورات این ایل توسط شخصی حاکم که از سوی پادشاه صفوی انتخاب می‌شد، رتق و فتق می‌شد و این حاکم کاملاً تابع شاه صفوی بود.

با مرگ شاه اسماعیل در سال ۹۳۰ ق، پسرش طهماسب، بر تخت سلطنت صفویان جلوس کرد. صغر سن طهماسب زمینه‌ای ایجاد کرد تا قزلباشان موقعیت را مغتنم شمرده و جهت تسلط هر چه بیشتر بر تاجیک‌ها اقدام کنند.

بدین ترتیب چند سال نخست سلطنت او غرق در جنگ‌های خانگی میان قزلباشان شد. مقام وکالت که از سوی شاه طهماسب از همان اوان به سلطان روملو داده شده بود و مخالفت کپک سلطان استاجلو با دیوسلطان که خود خواهان کسب مقام وکالت بود؛ زمینه شکل‌گیری نخستین نزاع و درگیری میان قزلباشان را فراهم آورد.

در جریان این نزاع طایفه‌ای بود که دیو سلطان روملو که درصدد یارگیری برای مقابله با کپک سلطان بود، بدون اینکه نیت واقعی خود را

نشان دهد، با عنوان جمع آوری سپاه برای دفع ازبکان از حاکمان مناطق غربی کشور از جمله "چوهه سلطان تکلو" حاکم ایل کلهر یاری خواست و چوهه نیز با فرستادن سپاهی او را یاری داد.^۱

این حادثه که در سال دوم سلطنت شاه طهماسب رخ داد، بیانگر آن است که چوهه سلطان تکلو که در عصر شاه اسماعیل حاکم ایل کلهر بود، تا این زمان در سمت حکمرانی این ایل برقرار بود.

منابع از عاقبت چوهه سلطان و ایل کلهر تا سال ۹۳۵ ق که سال شورش "نخود سلطان" است، اطلاعاتی به دست نمی‌دهند.

سکوت منابع در این محدوده زمانی، حاکی از آن است که حوادث مهم و تأثیر گذاری جزء تعویض نخود سلطان به جای "چوهه سلطان" در این منطقه رخ نداده است.

در سال ۹۳۵ ق، ذوالفقار فرزند علی بیگ مشهور به "نخود سلطان" از جانب شاه تهماسب، حاکم کلهر بود؛ به قصد تصرف بغداد بر پسر عم خویش "ابراهیم خان موصلو" حاکم آن شهر تاخت.

در واقع اشتغال شاه تهماسب به مسأله ازبکان و نبرد جام بود که ذوالفقار خان موفق شد طی مدت کوتاهی با کمک سپاهیان ابراهیم سلطان که با مرگ او به ذوالفقار پیوسته بودند، عراق عرب را به تصرف خود در آورد و عده‌ی زیادی از اطرافیان خود را به قتل رساند.

۱. واله، محمد یوسف، خلد برین، ایران در روزگار صفویان، ص ۳۳۲.

شاه تهماسب که با پیروزی مقابل ازبکان، در نبرد جام، موفق شده بود، آنها را عقب رانده و تا حدودی خیال خود را از جانب آنها راحت کند، فرصت یافت تا به اوضاع سایر مناطق نیز رسیدگی کند. در این راستا شاه تهماسب در صدد برآمد، تا شورش ذوالفقار خان را سرکوب کند.

سپاهیان شاه تهماسب، بغداد را محاصره کردند، سرانجام عصیان ذوالفقار خان که تا حدود زیادی نشأت گرفته از خلاء قدرت در مناطق غربی کشور و اشتغال شاه تهماسب به مسأله ازبکان بود بدین گونه خاتمه یافت.^۱

روند نافرمانی و ایجاد مزاحمت از سوی حاکمان الوس، کلهر و خود افراد این ایل در دوره‌ی شاه تهماسب همچنان ادامه داشت. در راستای تأدیب این ایل بود که شاه تهماسب در سال ۹۵۰ق، سپاهی به فرماندهی شاه سلطان و عبدالله خان اتاجلو بر سر آنها فرستاد که این ایل را غارت کردند و عده‌ی زیادی از آنها را به قتل رساندند.^۲ سیری در تحولات سیاسی منطقه کرمانشاه و ایل کلهر در عصر تهماسب، بیانگر آن است که این ایل در طول این ۵۰ سال به دلیل

۱. ترکمان، اسکندر بیگ، تاریخ عالم آرای عباسی، ص ۱۵۴؛ حسینی استرآبادی،

سیدحسن بن مرتضی، از شیخ صفی تا شاه صفی، ص ۵۲.

۲. تتوی، قاضی احمد، تاریخ الفی، ص ۵۱۶.

اشتغال تهماسب به مسأله ازبکان و عثمانی ها، همواره سرستیز و مخالفت با شاهنشاه ایران نشان دادند و درد سرهایی برای او ایجاد نموده‌اند.

منازعات جانشینی بعد از مرگ شاه تهماسب گر چه عاقبت با جلوس اسماعیل دوم به سریر سلطنت پایان یافت، به همراه قتل عام و کشتارهای خونین شاه اسماعیل از شاهزادگان و بنی اعمام خود سبب شد تا سر جنبانان محلی در مناطق مختلف، کوسِ مخالفت با دولت مرکزی بنوازند.

از جمله این سر جنبانان محلی "میراسکندر" کوتوال قلعه پلنگان بود که بر شاه اسماعیل یاغی شد. شاه اسماعیل، "سولاغ حسین تکلو" را که از جانب شاه بر "دینور" حاکم بود، به دفع میراسکندر و فتح قلعه به دست سولاغ حسین تکلو خبر می‌دهد.

سولاغ حسین، قلعه را مسخر کرد و غنیمت زیادی به دست آورد و عده‌ی زیادی از سران قلعه را به قتل رساند^۱.

در این دوره "دینور" به سبب نزدیکی به قلاع محکم و معروف و نزدیکی به همدان، مرکزیت یافت و حاکمان این منطقه به عنوان حکمران دینور مشهور شدند.

با قتل شاه اسماعیل دوم، در سال ۹۸۵ ق، محمد خدا بنده به جای او بر تخت سلطنت جلوس کرد و ضعف دامنه‌داری که بعد از مرگ

۱. بدلیسی، امیر شرف خان، شرف نامه، ص ۴۱۰.

تهماسب شروع شده بود، در عصر محمد که خود پادشاهی ضعیف النفس بود، ادامه داشت. ضعف حکومت مرکزی در طول حکومت ده ساله محمد خدا بنده سبب شد تا تیمورخان اردلان که در منطقه کردستان، اقتدار تام و تمامی داشت و باب مناسبات را با دولت عثمانی گشوده بود، چندین بار از جمله در سال‌های ۹۸۶ ق و ۹۹۳ ق کرمانشاه را عرصه تاخت و تاز خود قرار دهد.

تیمورخان در سال ۹۸۶ ق برای بسط متصرفات خود به کرمانشاه، دینور و سنقر که از نواحی تابعه کرمانشاه بودند لشکر کشید. شدت این تاراج و حمله به گونه‌ای بود، که علی اکبر وقایع نگار می‌نویسد:

تیمورخان، ایل کلهر را به نان شب محتاج ساخته.

و بار دیگر در سال ۹۹۳ ق بود که تیمورخان با لشکری جرّار به کرمانشاه و نواحی تابعه ی آن که در ید تصرف عمر بیگ بود حمله کرد، عمر بیگ به "شاه وردی" حاکم لرستان، پناهنده شد و با همکاری شاه وردی و سپاهی که او در اختیار عمر بیگ قرار داده بود، موفق شد، تیمورخان اردلان را شکست داده و دستگیر کنند. شاه وردی کمال توقیر و احترام را به تیمورخان مرعی داشت و او را با احترام به منطقه متصرفی خود بازگرداند.^۱

۱. کردستانی، علی اکبر وقایع نگار، حدیقه ناصریه و مرآت الظفر در جغرافیا و تاریخ

پناهنده شدن عمر بیگ به شاه وردی حاکم لرستان، بیانگر آن است که در این زمان ضعف حکومت مرکزی به اندازه‌ای بوده است که عمر بیگ پناهنده شدن به یک حاکم و چشم داشت کمک از او را، بر پناهنده شدن به مرکز و انتظار کمک از آنها ترجیح داد.

الف - اوضاع سیاسی کرمانشاه در عصر شاه عباس

جلوس شاه عباس به تخت سلطنت صفویان، آغاز فصل تازه‌ای در حکومت صفویان و پایانی بود بر هرج و مرج و قتل و کشتارهایی که در عصر شاه اسماعیل دوم، محمد خدا بنده رخ داد.

سیاست تمرکز گرایانه و اصلاحات در زمینه‌ی امور داخلی و غلبه بر دشمنان خارجی سبب شد تا دوران ۴۲ ساله حکومت شاه عباس، دوران طلایی و اوج اقتدار حکومت صفویان لقب بگیرد.

شاه عباس از آنجا که نمی‌توانست در دو جبهه همزمان علیه دشمنان خارجی بجنگد، مجبور شد تا با عثمانی‌ها صلح کرده و مناطق مورد ادعایشان را به آنها واگذار کند و علیه ازبکان متمرکز شود.

طبق قرارداد ۹۹۹ ق که طی آن شاه عباس مناطق غربی کشور را به عثمانی داد؛ کرمانشاه نیز در زمره‌ی این ایالات به عثمانی واگذار شد، لذا منابع این عصر، درباره‌ی تحولات مناطق غربی و این شهر تا زمانی که شاه عباس در سال ۱۰۲۱ ق اقداماتی برای استرداد آن انجام داد، سکوت کرده‌اند.

شاه عباس به دنبال سرکوبی ازبکان و تثبیت امور داخلی، بر آن شد تا مناطق غربی کشور که طی معاهداتی به عثمانی‌ها واگذار کرده بود، باز پس گیرد.

در راستای این اقدامات شاه عباس بود که کرمانشاه و مناطق تابعه‌ی آن، علی‌الخصوص دشت‌های ماهیدشت و ذهاب به جولانگاه نبرد میان سپاهیان ایران و عثمانی تبدیل شد که از این راه خسارات زیادی متوجه کرمانشاه و نواحی اطراف آن شد.

با این وجود امرای کلهر در اوضاع جنگ میان دو دشمن متخاصم، گرچه هیچگاه نسبت به عثمانی‌ها اظهار همدلی نکردند. اما درد سربازی، برای شاه عباس ایجاد کردند. نافرمانی و سرپیچی "میر عمر کلهر" از جمله این درد سرباز بود که شاه عباس با فرستادن سپاهیان به فرماندهی "الله وردی خان" موفق به سرکوبی او شد و عده زیادی از یاغیان کلهر را که مایه آزار و اذیت سپاهیان صفوی بودند دستگیر کردند.^۱

و شورش فرزند میر عمر به نام "میر قباد" که در هنگام بازگشت الله وردی خان از بغداد پاسخ داده شد و منکوب گردید.^۲

۱. منجم، جلال الدین، تاریخ عباسی یا روزنامه ملا جلال، ص ۲۴۷.

۲. ترکمان، اسکندر بیگ، عالم آرای عباسی، ص ۱۰۷۱.

ب - اوضاع سیاسی کرمانشاه از شاه صفی تا شاه سلیمان

صفوی

با مرگ شاه عباس، در سال ۱۰۳۸ ق، حکومت صفویان در سرایشی سقوط قرار گرفت. گر چه طول حکومت جانشینان شاه عباس طولانی بود، اما دولت صفویه در عصر جانشینان شاه عباس نتوانست هیچ گاه اقتدار و تسلط دوران شاه عباس را باز یابد.

در این دوران، ضعف و فتور حکومت صفوی، ایالت کرمانشاه به یمن وجود خاندان زنگنه که در دربار صفویان نفوذ پیدا کرده بودند و کرمانشاه تیول این خاندان محسوب می شد.

و همچنین صلح میان ایران و عثمانی با عهدنامه ذهاب (در سال ۱۰۴۹ ق)، که مهر پایانی بر درگیری های همیشگی میان دو دشمن متخاصم بود، باعث شد کرمانشاه که تا قبل از این تاریخ در اثر نبردهای دامنه دار به جولانگاه جنگ و ستیز تبدیل شده بود، روی آبادانی و پیشرفت را به خود بیند، و در مجموع این ایالت، دورانی را با آرامش و ترقی طی کند. گر چه این آرامش دوام چندانی نداشت و به دنبال سقوط دولت صفوی یک بار دیگر ناامنی و جنگ منطقه را فرا گرفت. شکست ارتش عثمانی از شاه عباس و از دست دادن قلمرو وسیعی از سرزمین های این کشور باعث شد تا دولت عثمانی همواره در صدد جبران و استرداد سرزمین های از دست رفته باشد.

مرگ شاه عباس اول، در سال ۱۰۳۸ ق و جلوس صفی اول به سریر سلطنت صفویان، موقعیتی را که دولت عثمانی خواهان آن بود پیش آورد.

دولت عثمانی برای استرداد سرزمین های از دست رفته به خاک ایران حمله کرد، این حملات تا سال ۱۰۴۹ق و انعقاد عهدنامه ذهاب ادامه داشت و یکبار دیگر کرمانشاه را به جولانگاه نبرد و ستیز بدل کرد و این شهر همچون ادوار پشین روی آبادانی و ترقی به خود ندید، تا اینکه در سال ۱۰۴۸ق، دو تن از افراد ایل زنگنه^۱ که در دربار دولت

۱. شایان ذکر است که ایل زنگنه یکی از اقوام ایرانی است که از دیرباز در استان کرمانشاهان و غرب ایران ساکن بوده اند.

در اینکه زنگنه جزء طوایف گُرد هستند یا لُر، بین مورخان و محققان اختلافی به شرح ذیل است؛ معین الدین نظنزی، زنگنه را جزو قلمرو اتابکان لُر محسوب کرده است (ایلات و طوایف کرمانشاهان، ج ۲، ص ۶۴۹)، تذکره الملوک این ایل را، مجموعه ای مرکب از ایلات گُرد و لُر می شمارد (تذکره الملوک، ص ۲۵).

شرف خان بدلیسی، اُمرای گُرد ایران را به چهار شعبه تقسیم کرده، که زنگنه یکی از آنهاست (شرفنامه، ص ۱۴)، برخی از معاصرین نیز این نظر را پسندیده اند (حرکت تاریخی گُرد به خراسان، ج ۲، ص ۱۰۱).

در مورد وجه تسمیه این ایل هم، آراء گوناگونی وجود دارد: برخی این اسم را برگرفته از نام مکانی دانسته اند که ایل زنگنه در آنجا می زیسته اند (ایلات و طوایف کرمانشاهان، ج ۲، ص ۶۴۹).

صفوی نفوذی به دست آورده بودند، مورد توجه شاه صفی قرار گرفتند که هر دو از فرزندان "عالی بالی بیگ زنگنه" بودند.

شاهرخ بیگ زنگنه که به حکمرانی الکای سنقر، دینور و کرمانشاهان برگزیده شد و برادر کوچک تر وی یعنی "شیخ علی بیگ" به سمت امیر آخور باشی شاه رسید.^۱

شاهرخ بیگ زنگنه، نخستین حاکم از افراد ایل زنگنه بود که بر کرمانشاه حکومت می کرد. شاید بتوان گفت در این مقطع تاریخی است که کرمانشاهان از لحاظ اداری و نظامی از قلمرو علی شکر مجزا

و بعضی هم نام زنگنه را نقل از "زنگنه" پسر شاوران، از پهلوانان افسانه‌ای ایران است در داستان سیاوش، هنگامی که رستم از جنگ با تورانیان به ایران بازگشت، زنگنه به همراه بهرام از مشاوران و دوستان رستم است (رک: لغت نامه دهخدا) شخصیتی افسانه‌ای در حماسه‌های ملی ایران دانسته‌اند (ایلات و طوایف کرمانشاهان، ج ۲، ص ۲۴۸).

مردوخ کردستانی، خاستگاه اصلی زنگنه را کردستان عراق و مناطق کرکوک و خانقین در اطراف کفری و ابراهیم خانی و اراضی سوماک می‌داند (تاریخ کرد، ج ۱، ص ۹۴).

همه منابع متفق القولند که ایل زنگنه برای یاری پادشاهان صفوی از منطقه اصلی خود کوچیده و در منطقه جدیدی سکنی گزیده‌اند.

۱. هدایت، رضاقلی خان، روضه الصفای ناصری، ج ۸، ص ۱۰۲.

گردید، شاهرخ بیگ در سال ۱۰۴۹ ق مُرد و به جای او " شیخ علی بیگ " به امارت کرمانشاه و ایل زنگنه رسید.^۱

شیخ علی خان زنگنه (شیخ علی بیگ)^۲ که سال ۱۰۴۹ ق به جای برادرش به حکومت کرمانشاهان رسید تا سال ۱۰۸۰ ق که به مقام وزارت اعظمی شاه سلیمان رسید، حاکم کرمانشاه بود.

۱. نک: حسینی استرآبادی، سید حسن مرتضی، " از شیخ صفی تا شاه صفی ".
۲. شیخ علی خان زنگنه فرزند علی بالی بیگ زنگنه، از ایل کُرد زبان زنگنه، در سال ۱۰۲۰ ق متولد شد (خاتون آبادی، عبدالحسین، وقایع السنین و الاعوام، ص ۵۳۰).
- درباره محل تولد و چگونگی تربیت و سپری شدن طفولیت او اطلاعی در دست نیست. اولین گزارش در شرح حال وی پس از تولد، مربوط به تاریخ انتصاب وی به مقام امیرآخورباشی جلو است.
- شیخ علی خان در رمضان ۱۰۴۷ ق به جای برادرش شاهرخ سلطان که به مقام امارت ایل زنگنه ارتقا یافته بود، به مقام امیر آخور باشی جلو رسید (حسینی استرآبادی، سید حسن بن مرتضی، از شیخ صفی تا شاه صفی، ص ۲۵۷).
- وی در نهم جمادی الاولی ۱۰۴۹ ق پس از فوت برادرش شاهرخ سلطان به امارت ایل زنگنه رسید (اصفهانی، محمد بن معصوم بن خواجگی، خلاصه السیر، ص ۲۶۴).
- شیخ علی خان در زمان عباس دوم ظاهراً به سال ۱۰۶۴/م ۱۶۵۳ ق به عنوان حاکم کرمانشاه منصوب شد (وحید قزوینی، محمدطاهر، عباسنامه، ص ۱۸۲).
- وی در طی ایامی که حکومت کرمانشاهان را در دست داشت، شایستگی‌های خود را به ظهور رسانید. او در طی ایام مذکور دست به عمران و آبادانی کرمانشاه گشود (سلطانی، محمدعلی، کرمانشاهان باستان از آغاز تا آخر سده سیزدهم ق، ص ۱۲).

هم چنین در آن ایام واسطه بین مخالفان منوچهر خان حاکم لرستان و شاه شد، عرایض آن‌ها را به عرض شاه رسانید (وحید قزوینی، همان).

شیخ علی خان هم چنین در سال ۱۰۶۳ ق که حاکم کرمانشاه بود، سلمان خان حاکم کردستان را که در این سال مصمم به پناه جستن به خاک عثمانی بود گرفتار کرد و او را نزد شاه عباس دوم فرستاد (اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، مطلع الشمس، ج ۵، ص ۶۲۲). که این امر حاکی از وفاداری شیخ علی خان به خاندان صفوی بود. شیخ علی خان به سال ۱۰۶۶ ق به حکومت سنقر و دینور تعیین گردید (وحید قزوینی، همان، ص ۲۲۷).

او در سال ۱۶۶۶م/۱۰۷۷ق از زنگنه به اصفهان فراخوانده شد و به عنوان سردار به منظور جلوگیری از حملات ازبک‌ها به نواحی شمال خراسان فرستاده شد. با مطالعه منابع می‌بینیم که شیخ علی خان در امور نظامی فرمانده ای برجسته بود و بارها این امر را به ثبوت رسانده بود. شاردن از شیخ علی خان به عنوان فرمانده نظامی برجسته که سابقه سی ساله در این کار داشته یاد می‌کند (ژ، شاردن، سیاحتنامه، ج ۸، ص ۱۵۸).

حیات سیاسی شیخ علی خان بعد از مرگ عباس دوم و جلوس صفی دوم، نه تنها منقطع نشد بلکه خود آغاز شکفتگی جریانی بود که او را به اوج رساند و منجر به ارتقای وی به مقامات بالای اداری شد.

تا جلوس صفی دوم شیخ علی خان هنوز حکومت کرمانشاه را در دست داشت و پس از حمله ازبک‌ها به ایران مجدداً به جنگ با آن‌ها فراخوانده شد و فرماندهی بخشی از سپاهیان به عهده او محول گشت و به جای وی برادرش به حکومت کرمانشاه رسید.

پس از آن که او صلاحیت خود را در مسائل نظامی به اثبات رسانید، در سال ۱۶۶۸م/۱۰۷۹ق بلافاصله پس از استعفای "بوداق سلطان" تفنگچی آقاسی به جای او منصوب شد و حکومت کرمانشاه نیز به یکی از پسرانش به نام "سلیمان خان" واگذار گردید (ژ، همان، ج ۹، ص ۱۸۱).

سرانجام شیخ علی خان به مقام وزارت انتخاب شد. در مورد سال انتخاب شیخ علی خان به وزارت، نظریات مختلف است:

شاردن سال مزبور را ۱۶۶۸م/۱۰۷۹ق می‌داند (همان، ص ۲۰۹).

هم چنین نویسنده‌ای دیگر، سال انتصاب وی را به وزارت ۱۰۷۹ق عنوان کرده است (گمنام، مختصر التواریخ، ذیل حوادث سال ۱۰۷۹).

اعتمادالسلطنه نیز سال مزبور را سنه ۱۰۷۹ق/۱۶۶۸م می‌داند. (م، اعتمادالسلطنه، تاریخ منتظم ناصری، ج ۲، ص ۹۸۰).

و عبدالحسین خاتون آبادی این سال را ۱۰۸۰ق دانسته است (خاتون آبادی، همان، ص ۵۳۱).

میرزا محمد سعید مشیزی نیز سال انتصاب شیخ علی خان را به وزارت سال ۱۰۸۰ق مطرح کرده است (مشیزی، میرمحمد سعید، تذکره صفویه کرمان، ص ۳۵۵).

میرزا فسایی این تاریخ را بسیار بعدتر یعنی ۱۰۸۴ق نوشته است (فارسنامه ناصری، ص ۱۵۳).

و نویسنده تذکره که تاریخ نگارش اثر خود را سال ۱۰۸۱ق (نصرآبادی، محمد طاهر، ص ۴۵۰) ذکر کرده است.

در چندین جا (نصرآبادی، همان، ص ۱۰۸) به صراحت وزارت شیخ علی خان را در زمان نگارش کتاب، یاد کرده است.

بحث درباره این که دقیقاً کدام یک از تواریخ فوق صحیح است، کاری بس مشکل است، چرا که، برخی از آثار فوق در زمان شاه سلیمان تألیف یافته است.

اما شاید بتوان صحت یکی از تواریخ مذکور را محتمل تر دانست. تاریخ منقول در وقایع السنین و الاعوام، و تذکره صفویه کرمان می تواند صحت بیش تری داشته باشد، چرا که منابع مذکور در زمان شاه سلیمان نوشته شده اند و نویسندگان برخی از آن ها در زمان انتخاب مزبور حضور داشته اند.

اگر چه سیاستنامه شاردن و مختصر التواریخ و تذکره نصرآبادی نیز در زمان شاه سلیمان نگاشته شده اند، ولی به واسطه همزمان نبودن حضور شاردن در ایران با زمان انتصاب شیخ علی خان و نیز دور بودن نویسنده مختصر التواریخ از ایران و عدم تصریح تذکره نصرآبادی به تاریخ انتخاب مزبور، تواریخ مکتوب در منابع مذکور چندان صحیح به نظر نمی رسد.

علت انتخاب شیخ علی خان به وزارت در اوضاع زمانه ایران نهفته است، چرا که دوره مورد بحث، دوره آشفتگی اوضاع بود که ناامنی از هر حیث، همه جای مملکت را فرا گرفته بود. این ناامنی و خرابی اوضاع به قدری شدت داشت که منجمین به هنگام انتصاب شیخ علی خان به وزارت اعظمی، دوره وزارت وی را یک سال پیش بینی کردند (ژ، همان، ج ۵، ص ۱۸۲).

آشفتگی مرزهای ایران در شرق به واسطه تهاجمات ازبک ها و ناامنی مرزهای غربی به واسطه شورش ها و غارت های گردها بیش ترین تاثیر را در انتخاب شیخ علی خان داشت. اگر چه وی بارها توانایی خود را در منکوب کردن و دفع حملات ازبکان نشان داده بود و از طرف دیگر گُرد بودن و وفاداری و دین داری و صداقت وی عواملی بسیار مؤثر در فروکش کردن شورش های گردها می توانست داشته باشد.

ظاهراً همان گونه که عزل فتحعلی خان داغستانی لزگی از وزارت اعظمی توسط شاه سلطان حسین منتهی به شورش لزگی ها شد، انتصاب شیخ علی خان که گُرد بود و نیز دارای ایلی قدرتمند به عنوان پشتوانه بود، نیز می توانست شورش را در مرزهای غربی فرونشاند و یا از شورش آن ها پیشگیری نماید.

این شورش گُردها از زمان عباس دوم در مرزهای غربی بحرانی جدی ایجاد کرده بود. شاه عباس می کوشید این بحران را با گفت و گو و روش صلح آمیز فرو نشاند (نصرآبادی، منشآت، ص ۸) اما به نتیجه ای نرسید.

اما شیخ علی خان توانست امنیت را نه تنها در غرب، بلکه در مرزهای شرقی نیز برقرار کند.

در این که شیخ علی خان به هنگام انتصابش به وزارت دارای مقام امیر آخور باشی جلو و یا تفنگچی آقاسی بود، اقوال مختلف است:

میرزا حسن فسایی و محمدحسن خان اعتماد السلطنه شیخ علی را به هنگام انتصابش به وزارت اعظمی صاحب مقام امیر آخور باشی جلو می دانند (فسایی، همان، ص ۱۵۳).

اما نویسندگان خلاصه السیر، از شیخ صفی تا شاه صفی و تذکره صفویه کرمان؛ مطالبی نگاشته اند که از مطالعه آن ها می توان فهمید که شیخ علی خان به هنگام رسیدنش به مقام وزارت اعظمی نمی توانسته امیر آخور باشی بوده باشد،

زیرا اولاً: میرزا محمد سعید مشیزی خود در کتابش تصریح کرده است که شیخ علی خان به هنگام رسیدن به مقام وزارت اعظمی دارای مقام تفنگچی آقاسی بود،

ثانیاً در منابع پیش تر آمده است: شیخ علی خان که در سال ۱۰۴۷ ق به مقام امیر آخور باشی جلو رسیده بود (خواجگی اصفهانی، همان، ص ۲۶۴) و در سال

۱۰۴۹ ق به امارت ایل زنکنه رسید و برادرش نجف قلی بیگ به جایش امیر آخور باشی جلو شد (همان، ص ۳۸۶).

بنابر این شیخ علی خان به سال ۱۰۸۰ ق که به وزارت رسید، نمی توانسته مقام امیر آخور باشی جلو داشته باشد.

شیخ علی خان پس از رسیدن به وزارت، تمام کوشش خود را صرف اصلاح و انتظام امور نمود. اما به علل گوناگون، سرانجام تقریباً پس از دو سال وزارت از طرف شاه سلیمان معزول و خانه نشین شد (ژ، همان، ج ۵، ص ۱۸۲).

سال عزل شیخ علی خان ۱۰۸۲ ق ذکر شده است (مشیزی، همان، ص ۳۸۸). علت ظاهری عزل وی را از وزارت، مخالفت وی با شراب خواری شاه یا حداقل عدم همراهی با شاه در شراب خواری دانسته اند (همان).

در مورد علت عزل شیخ علی خان روایتی دیگر نیز هست که جای تأمل دارد: این روایت توسط نماینده کمپانی انگلیس در ایران نقل شده است، او خبر داده است که شاه سلیمان در یکی از حالات مستی به کور کردن یکی از برادران خودش فرمان داده بود.

ملکه مادر با نظر او مخالفت می کند؛ اما این عمل مادر، خشم شاه را برمی انگیزد. چنان که شاه شمشیر می کشد و مادرش را زخمی می کند و به دستور پسرش شاه سلیمان از درمان او خودداری می کنند.

او نیز با پرت کردن خود از بالای بام، اقدام به خودکشی می کند. در این هنگام شیخ علی خان به این عمل شاه اعتراض می کند و شاه خشمگین شده و او را از وزارت عزل کرد.

در ایام غیبت وی از وزارت، هرگز صدر اعظمی به جای وی منصوب نشد (ژ، همان، ج ۵، ص ۱۸۲).

شاردن می نویسد: در ایام قنبرت مزبور، سه نفر از بزرگان دربار متعهد به اداره امور وزارت اعظمی بودند (همان، ج ۳، ص ۱۰۸).

به نظر می رسد در ایام غیبت شیخ علی خان از وزارت، عمده کارهای مربوط به وزارت را کیخسرو خان تفنگچی آقاسی انجام می داد و میرزا صادق مستوفی الممالک به امور داد و ستد دفتری می پرداخت و کیخسرو بعدها وظیفه وی را نیز ضمیمه خود نمود و به این وسیله به اقتدار خود افزود (مشیزی، همان، ص ۳۸۸).
به نظر می رسد که قصد شاه سلیمان از عزل شیخ علی خان، هرگز عزل قطعی و همیشگی وی نبوده باشد.

چه اولاً به جای او اعتمادالدوله ای انتخاب نکرد،
ثانیاً شیخ علی خان در طول مدت غیبت خود گاه گاهی به حضور شاه می رسید، چرا که او را از حضور در دربار محروم نساخته بودند (ژ، همان، ج ۳، ص ۱۰۸).
سرانجام ایام قنبرت به سرآمد و شیخ علی خان (در سنه ۱۰۸۳ ق) نواب اشرف را به نوازشات خسروانه اختصاص داد و از طرف خود با عزت و اکرام و افتخار به کار خویش منصوب نمود و پس از آن دیگر شاه به نوشیدن شراب و ادارش نکرد (ژ، همان، ج ۸، ص ۱۵۹).

مرحله دوم وزارت وی که از سال ۱۰۸۳ ق آغاز شده، یکی از طولانی ترین ادوار وزارت در تاریخ صفویه بود. شیخ علی خان در طی این مدت طولانی اختیارات زیادی در اداره کشور کسب کرد و به این وسیله تأسیسات و اصلاحات اساسی در ساختارهای متعدد حیات اداری، اقتصادی، نظامی و سیاسی کشور به وجود آورد.
ویژگی های شیخ علی خان: توصیفاتی که در برخی منابع مربوط به عصر صفوی در مورد ویژگی های اخلاقی شیخ علی خان وجود دارد، به اتفاق غالباً مثبت در وی می باشند، آنچه در مورد وی بیش تر نقل شده است :

دلبستگی‌های مذهبی وی می‌باشد. او حتی ظاهر خود را برخلاف رسم دربار به شکل یک مسلمان معتقد در آورده بود. شیخ علی خان شخصیت بسیار عاقل، باهوش و فوق العاده متفکر و مدبر و کامل العیار بود (همان، ج ۳، ص ۱۰۹).

قد و قامت شیخ علی خان فوق العاده متناسب و رشید و شایان توجه بود، صورت و سیمایش نیز جلوه بسیار خوب و خوشی داشت؛ قیافه او از حیث برازندگی عظیم النظیر به نظر می‌رسید. آرامش مدام و ملایمت از چشمان روشن و رخسار ساده‌اش، تجلی می‌کرد؛ به طوری که به هیچ وجه آثار و علائم اشتغال خاطر که در قیافه اغلب وزرای اعظم مشاهده می‌شد در صورت وی دیده نمی‌شد.

در سیمایش نشانه‌های یک اندیشه آرام و آزاد و قادر به کف نفس کامل و مسلط بر خویشتن نهان بود، به طوری که اگر کسی قبلاً او را می‌شناخت به هیچ وجه نمی‌توانست وی را مصدر مهمات و معضلات یک امپراطوری عظیم و وسیعی بداند. کسانی که او را می‌شناختند خوارق عاداتی از زندگی ساده و مختصر وی حکایت می‌کردند.

موثقین اظهار داشتند که باطن و ظاهر این شخصیت کاملاً یکی بود، چنانکه در گفتار و کردار و صورت و سیمای وی هیچ گونه آثار تکبر و تبختری مشاهده نمی‌شد، روح و مغز و قلبش نیز خالی از هر گونه آلایش بود. مشاهده پوشاک و مطالعه اوضاع منزل و بالاخره ملاحظه سفره وی، این حقایق را مثبت و مسلم می‌داشت (همان، ج ۲، ص ۱۰۹).

او به عکس دیگر درباریان دارای محاسنی خاکستری رنگ و تقریباً بلند بود و به هیچ وجه طبق رسم روز با خضاب به رنگ سیاه در نمی‌آورد (همان، ج ۳، ص ۲۰۲). شیخ علی خان مردی دیندار و خداترس و پرهیزکار بود. وی فقط یک زن داشت و از عیش و عشرت بیزار بود. او شمی قوی برای عدالت داشت و رشوه نمی‌گرفت. و

از تجمل طلبی رایج بیزار بود. هنگامی که بر اسب می نشست، فقط چندتن محدود ملازم همراه خود داشت و در آن هنگام جامه ای ساده، ولی زیبا و باسلیقه برتن می کرد (کمپفر، انگلبرت، ص ۸۳).

او فساد ناپذیر بود، به طوری که زیر بار هیچ گونه توصیه، تحفه، هدیه و رشوه ای نمی رفت (ژ، همان، ج ۱۳، ص ۱۰۴).

شیخ علی خان در کتیبه ای که از خود به جای گذاشته است نوشته: دو قریه از املاک خود را جهت مصارفی نظیر تعمیر کاروانسرای بیستون وقف کرده است. شیخ علی خان به اعتدال و نظم پای بند بود (سلطانی، همان، ص ۴۳).

با تنجیم و پیش گویی آینده از روی کواکب مخالف بود.

وی حتی در هشتاد سالگی (سال ۱۰۹۸ ق) نیز فردی ارزنده و سواری خستگی ناپذیر بود و بر کار خوب تسلط داشت و به لحاظ جسمی و فکری از عهده آن بر می آمد (کمپفر، همان، ص ۸۴).

از ویژگی های دیگر وی که همه منابع مربوطه آن را تصریح نموده اند، خود داری شدید او از شراب خواری بود. وی به این جهت عمدتاً با شاه اختلاف داشت.

او فردی مذهبی و دیندار بود و دستورهای دین را طابق النعل بالنعل مراعات می کرد. شاه سلیمان بارها به این جهت شیخ علی خان را مورد توهین و اذیت قرار داد. اما وی هیچ گاه تسلیم خواسته های منافی مذهب او نشد و پیوسته با شجاعت عجیب با این تمایل شاه مخالفت کرد، چنانکه یک بار شاه شدیداً به پر و پای او پیچید؛ توضیح آن که:

شاه که مست و مخمور بود و آرایش صورت صدر اعظم خویش را مطابق دربار نمی دید، دستور داد ریش دیگر درباریان کوتاه کنند. شیخ علی خان به این جهت بدون کسب اجازه از شاه، دربار را ترک گفت (ژ، همان، ج ۳، ص ۲۰۲) شاه وی را

به دربار احضار نمود و سپس دست خود را به سوی وی دراز کرد و قول داد که به جبران و تلافی توهینات وارد به شخص و مقام وزارت عظمی بکوشد (همان، ص ۲۰۴).

با این حال آزار و اذیت شاه سلیمان نسبت به شیخ علی خان تمامی نداشت. چرا که، پادشاه به هنگام مستی از خود بی خود می شد و آن گاه شروع به سربه سر گذاشتن و دست انداختن شیخ علی خان می نمود و علت آن هم، عدم همراهی شیخ علی خان با شاه در خوردن شراب بود.

روزی شاه سلیمان سخت مست و مخمور بود، جام شراب را به شیخ علی خان داد و او را دعوت به نوشیدن کرد، وزیر از خوردن شراب امتناع ورزید و اعلی حضرت به ساقی دستور داد که باده را در بینی وزیر اعظم بریزد و این کار انجام شد (ژ، همان، ج ۳، ص ۲۰۴).

وزیر، نه تنها از خوردن شراب خودداری کرد و در مقابل فرمان شاه در این مورد مقاومت کرد، بلکه بعضاً شاه را نیز نصیحت می کرد (مشیزی، ص ۳۸۸).

شاه سلیمان از شراب نخوردن شیخ علی خان به قدری دلگیر و خشمگین بود که یک بار ضرباتی نیز حواله وزیر اعظم کرده بود. به دستور شاه چندین بار سر و صورت و لباس و پوشاک وی را با شراب آلوده ساختند و از این قبیل بدرفتاری ها در موقع مستی نسبت به او بسیار اتفاق افتاد (ژ، همان، ص ۱۰۹).

به هر حال مقاومت شدید وزیر اعظم و ایمان قوی وی و نصایح او سرانجام شاه را ملایم تر ساخت و حتی او را آنچنان تحت تأثیر قرارداد که شاه سلیمان به قید سوگند وعده نمود که دیگر مثل سابق می خوارگی نکند (همان، ص ۲۰۴).

شیخ علی خان زنگنه در طول حکومتش در کرمانشاه پیش از رسیدن به مقام وزارت برای تقویت دولت صفوی مانند یک ناظم، جهت آرامش در مناطق غربی کشور عمل کرد.

شایان ذکر است شیخ علی خان در طول بیست سال وزارت خود کارهای بزرگی انجام داد و کشور را از لحاظ اداری، اقتصادی، نظامی و سیاست خارجی، حیاتی نو بخشید و سرانجام پس از حدود بیست سال وزارت در سال ۱۱۰۰ ق رحلت نمود. البته در مورد تاریخ دقیق وفات وی اقوال مختلفی است:

خاتون آبادی دو تاریخ را ارائه داده است؛ در یک جا تاریخ فوت وی را سال ۱۰۹۹ ق و در جای دیگر سال ۱۱۰۱ ق آورده است.

مرعشی صفوی نیز سال ۱۰۹۲ ق و نویسنده تذکره صفویه کرمان سال ۱۱۰۰ ق را زمان فوت شیخ علی خان می نویسد و میرزا حسن فسایی نیز سال ۱۰۹۹ ق را ذکر می کند، همچنین نویسنده تاریخ منتظم ناصری سال ۱۱۰۱ ق را به عنوان سال مزبور معرفی می کند. به نظر می رسد در میان اقوال مزبور، تنها قول نویسنده تذکره صفویه کرمان صحیح تر باشد؛ چرا که نویسنده، آن حوادث را دقیقاً مطابق آن چه که خود دیده و شنیده است در ذیل حوادث هر سال به طور جداگانه نوشته است. (اقتباس از: کریمی، علی رضا، پژوهشی درباره شیخ علی خان، حکومت اسلامی، سال دوم، شماره اول، ص ۱۵۱ به بعد).

او در سال ۱۰۶۵ ق میان مخالفان منوچهر خان (حاکم لرستان)، با شاه میانجی گری کرد و رؤسای این مخالفین را روانه دربار نمود و عرایض آنها را به عرض شاه رسانید.^۱ و بدین ترتیب به غائله لرستان خاتمه داد.

او همچنین در سال ۱۰۶۷ ق سلمان خان حاکم کردستان را که در صدد پیوستن به حاکم عثمانی بوده گرفتار کرد و به نزد شاه فرستاد و بدین ترتیب وفاداری شیخ علی خان زنگنه نسبت به خاندان صفوی در همین ایام حکومتش، در کرمانشاه به اثبات رسید و شایستگی های خود را برای کسب مقام وزارت که در عصر شاه سلیمان به این مقام رسید، به منصفی ظهور رسانید.

شیخ علی خان در ایام حکومتش در کرمانشاه دست به عمران و آبادانی در این شهر زد و تأسیسات شهری و مدنی زیادی در این شهر و نواحی تابعه ی آن ایجاد کرد.

در سال ۱۰۷۶ ق و به دنبال حمله ازبکان بود که شاه عباس دوم، " شیخ علی خان زنگنه " را در رأس سپاهیان از زنگنه و کلهر، مأمور سرکوبی ازبکان کرد.

از سوی شاه عباس دوم در غیاب شیخ علی خان زنگنه، فرزندش حسینعلی خان زنگنه، نیابت حکومت کرمانشاه را عهده دار شد.

۱. واله، محمدیوسف، خلد برین، ایران در روزگار صفویان، ص ۵۴۲؛ منجم، جلال الدین، تاریخ عباسی یا روزنامه ملا جلال، ص ۱۸۲.

شیخ علی خان موفق به دفع ازبکان و تنظیم امور آشفته خراسان شد و مدتی در حکومت خراسان ابقاء شد.^۱

حیات سیاسی شیخ علی خان زنگنه بعد از مرگ عباس دوم که در سال ۱۰۷۷ ق اتفاق افتاد، قطع نشد. بلکه خود آغاز شکفتگی جریانی بود که او را به اوج رساند و منجر به ارتقاء او به مقامات بالای اداری شد. شیخ علی خان تا سال ۱۰۸۰ ق که به مقام وزارت اعظمی برگزیده شد، همچنان در رأس حکومت نواحی کرمانشاهان بود و در عصر شاه سلیمان مجدداً یک بار دیگر به دفع ازبکان فرستاده شد.

شیخ علی خان زنگنه در سال ۱۰۸۰ ق از سوی شاه سلیمان به مقام وزارت اعظمی رسید، این انتساب باعث شد، کرمانشاه یکی از مهمترین دوران های رشد و ترقی و پیشرفت خود را از سر بگذراند؛ چرا که شیخ علی خان که فرزندان و خاندان او در رأس حکومت کرمانشاهان قرار داشتند، بیش از اندازه به این منطقه توجه کافی مبذول می داشت و در رشد و ترقی این ناحیه کوشید.

"حسینعلی خان زنگنه" پسر بزرگ شیخ علی خان که در هنگام اعزام پدر به نبرد با ازبکان در عصر شاه عباس دوم از جانب او نیابت حکومت کرمانشاهان را عهده دار بود، بعد از آنکه شیخ علی خان در

۱. شاملو، ولی قلی بن داود قلی، قصص الخاقانی، ص ۳۶۲.

سال ۱۰۸۰ ق به مقام وزارت اعظمی برگزیده شد به حکومت کرمانشاه، برگزیده شد.^۱

حسینعلی خان تا سال ۱۰۸۶ ق که از سوی شاه سلیمان همراه با ایل زنگنه برای تنظیم امور کهکهلویه بدان جا اعزام شده بود، در رأس حکومت کرمانشاهان قرار داشت.

پس از حسینعلی خان "شاه قلی خان زنگنه" به حکومت کرمانشاه رسید. شاه قلی همگام با تصدی حکومت کرمانشاهان، مقام "قورچی باشی" کل را نیز داشت.^۲

در زمان شاه قلی خان زنگنه، لرستان فیلی بدلیل منازعاتی که میان فرزندان حسین خان، حاکم لرستان صورت گرفته بود، ضمیمه حکومت کرمانشاهان و تحت نظارت شاه قلی خان قرار گرفت.^۳

شاه سلیمان صفوی در سال ۱۱۰۵ ق وفات کرد و پسرش شاه سلطان حسین بر سریر سلطنت صفویان جلوس کرد. پیشرفت و ترقی جایگاه خاندان زنگنه که از عصر شاه عباس آغاز شده بود و در عصر شاه

۱. نصرآبادی، محمد طاهر، تذکره، ص ۳۲۳.

۲. نصیری، میرزا علی تقی، القاب و مواجب دوره صفویه، ص ۱۲؛ خاتون آبادی، سید

عبدالحسین الحسینی، وقایع السنین والاعوام، ص ۲۰۵.

۳. خاتون آبادی، همان، ص ۱۰۵.

سلیمان با انتساب شیخ علی خان به وزارت اعظمی به اوج خود رسیده بود، در عصر شاه سلطان حسین همچنان ادامه داشت.

شاه قلی خان زنگنه در عصر شاه سلطان حسین به مقام وزارت دیوان اعلی رسید و بجای او فرزندش "مرتضی قلی بیگ" به حکومت کرمانشاه رسید و مدت امارت او ۲ سال یعنی تا سال ۱۱۰۷ ق بود.

وی در سال ۱۱۰۷ ق از سوی شاه سلطان حسین، مأمور شد تا در اتحادیه‌ای که برای سرکوبی عصیان "سلیمان کرم‌اج" متشکل از حاکمان مناطق غربی کشور در صفحات غربی کشور تشکیل شده بود، شرکت کند.

مرتضی قلی بیگ سرانجام به دلیل بی‌تجربگی و شکست از سلیمان کرم‌اج در سال ۱۱۰۷ ق از سوی شاه سلطان حسین برکنار شد و فرزندش "مهر علی بیگ" بر جای او به امارت کرمانشاه رسید.^۱

شایان ذکر است؛ منابع از اوضاع سیاسی کرمانشاه در فاصله سال‌های ۱۱۰۷ تا ۱۱۳۵ ق که پایان سلطنت صفویان است، اطلاعی بدست نمی‌دهد؛ به نظر می‌رسد که خاندان زنگنه در این فاصله زمانی، همچنان بر کرمانشاه حکومت داشته‌اند.

۱. نصیری، میرزا علی تقی، القاب و مواجب دوره صفویه، ص ۱۲۶.

کتاب نامه

۱. حر عاملی، شیخ محمدحسن، امل الامل، تحقیق احمد حسینی، مکتبه الاندلس، بغداد.
۲. تنکابنی، میرزا محمد، قصص العلماء، انتشارات علمیه اسلامیه.
۳. منشی، اسکندر، تاریخ عالم آرای عباسی، چاپ محمد اسماعیل رضوانی، تهران، ۱۳۷۷ش
۴. افندی اصفهانی، میرزا عبدالله بن عیسی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، چاپ احمد حسینی، قم.
۵. موسوی خوانساری، محمد باقر، روضات الجنات، تحقیق اسدالله اسماعیلیان، کتابفروشی اسماعیلیان.
۶. نصرآبادی، میرزا محمد طاهر، تذکره نصرآبادی، با تصحیح و مقابله وحید دستگردی، چاپ تهرانی، افست، کتابفروشی فروعی، ۱۳۱۷ش.
۷. هدایت، رضاقلی خان، تذکره ریاض العارفین، افست، کتابفروشی وصال، چاپ ۱۳۰۵ ق.
۸. پناهی، غلامرضا، جغرافیای تاریخی بشرویه، پایان نامه کارشناسی ارشد الهیات، دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد.
۹. انوری، حسن، فرهنگ معاصر فارسی، ج ۲، ذیل "بش"، ۱۳۸۱.

۱۰. حسینی بمرد، غلامرضا، طرح شناخت مناطق اکولوژیک کشور، تیپ‌های گیاهی بشرویه، تهران، سازمان جنگل‌ها و مراتع کشور، مؤسسه تحقیقات، ۱۳۸۷.
۱۱. ریاضی، غلامرضا، جغرافیای تاریخی بشرویه، سالنامه شرق ایران، سال اول، ش اول، ۱۱۸-۱۱۶.
۱۲. سلیمانی رباطی، امیر، مطالعه آثار معماری بر جای مانده در شهرستان بشرویه، پایان نامه کارشناسی ارشد باستان شناسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، ۱۳۸۹.
۱۳. صدری افشاری، غلام حسین؛ حکمی، نسرین؛ حکمی، نسترن؛ فرهنگ زبان فارسی، ج ۱، ذیل "بش"، ۱۳۸۸.
۱۴. دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، ج ۴، ذیل "بش"، ۱۳۷۷.
۱۵. ناصر خسرو، سفرنامه ناصر خسرو، به کوشش نادر وزین پور، تهران، ۱۳۶۲.
۱۶. مک گرگور، سی، ام، شرح سفری به ایالت خراسان و شمال غربی افغانستان، ج ۱، ترجمه مجید مهدی زاده، مشهد، آستان قدس رضوی، معاونت فرهنگی، ۱۳۶۶.

۱۷. مقدسی، محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، ۱۳۶۱.

۱۸. عنانی، بهرام؛ شریفی، مصطفی؛ گزارشی از بررسی باستان شناسی و نویافته‌های آثار تاریخی شهرستان بشرویه، فصلنامه مطالعات فرهنگی اجتماعی، خراسان، سال هفتم، شماره ۴، تابستان ۱۳۹۲.

۱۹. غفاری، علی، نظام استقرار و فرم معماری و شهرسازی در توسعه پایدار (نمونه مناطق حاشیه کویر ایران)، مجله علمی پژوهشی صفه، سال دوازدهم، ش ۳۴، (بهار و تابستان).

۲۰. آقا بزرگ تهرانی، محمد محسن، الذریعه الی تصانیف الشیعه، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۳ ق.

۲۱. طبقات اعلام الشیعه، قم، اسماعیلیان، بی تا.

۲۲. امین، سید محسن، اعیان الشیعه، بیروت، دارالتعارف، ۱۴۰۳ ق.

۲۳. ابن خواجهگی اصفهانی، محمد معصوم، خلاصه السیر، علمی، تهران، ۱۳۸۰.

۲۴. بدلیسی، امیر شرف خان، شرفنامه، تصحیح محمد عباسی، تهران، مؤسسه مطبوعات علمی، ۱۳۶۴.

۲۵. توحیدی، کلیم الله، حرکت تاریخی کرد به خراسان، مشهد، ۱۳۵۹.
۲۶. حسینی استرآبادی، حسن، از شیخ صفی تا شاه صفی، به اهتمام احسان اشرفی، تهران، علمی، ۱۳۶۶.
۲۷. خاتون آبادی، سید عبدالحسین، وقایع السنین و الاعوام، به تصحیح محمد باقر بهبودی، تهران، کتاب فروشی اسلامیه، ۱۳۵۲.
۲۸. سلطانی، محمدعلی، ایلات و طوایف کرمانشاهان، تهران، مؤلف، ۱۳۷۲.
۲۹. تاریخ مفصل سیاسی کرمانشاهان، تهران،، ۱۳۷۳.
۳۰. سازمان جغرافیایی کشور، فرهنگ جغرافیایی ایران، تهران، انتشارات سازمان جغرافیایی کشور، ۱۳۵۵.
۳۱. مشیری برد سیری، تذکره صفویه کرمان، به تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران، نشر علم، ۱۳۶۹.
۳۲. مردوخ کردستانی، محمد، تاریخ کرد و کردستان، سنندج، غریقی، ۱۳۵۱.
۳۳. کریمی، علی رضا، پژوهشی درباره شیخ علی خان زنگنه، حکومت اسلامی، سال اول، بهار ۱۳۷۶.

۳۴. فسائی، حسن، فارسنامه ناصری، به تصحیح منصور رستگار فسائی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۷.
۳۵. سعید وزیری، منوچهر، جستجو در گذشته، تهران، انتشارات زریاب، ۱۳۷۸.
۳۶. فروزانفر، بدیع الزمان، دیوان بدیع الزمان فروزانفر، چ عنایت الله مجیدی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۲.
۳۷. زندگانی مولانا، تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۱۵.
۳۸. متینی، جلال، بدیع الزمان و سخن و سخنوران، ایران شناسی، زمستان ۱۳۷۵.
۳۹. بامداد، مهدی، رجال ایران، تهران، زوار، ج ۵، ۱۳۶۳.
۴۰. مهدوی دامغانی، احمد، بدیع الزمان فروزانفر، کلک، شماره ۷۳-۷۵ (فروردین و خرداد ۱۳۷۵).
۴۱. باستانی پاریزی، محمد ابراهیم، کویر، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷.
۴۲. اسحاق، محمد، سخنوران نامی ایران، چاپ دوم، به کوشش محمد اسماعیل رضوانی.
۴۳. کمپر، انگلبرت، سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاوس جهاننداری، تهران، انتشارات خوارزمی.

۴۴. بطرس بستانی، دائره المعارف، ج ۱۱، ذیل عاملی، چاپ ۱۹۰۰م،
افست دارالمعرفه بیروت.
۴۵. مدنی، سیدعلی خان، سلافه العصر فی محاسن الشعراء بکل
مصر، افست المکتبه المرتضویه، تهران ۱۳۸۳ش.
۴۶.، حقائق المدنیه فی شرح
فوائد الصمدیه، چاپ سنگی، تهران، ۱۳۲۱ق
۴۷. اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، مطلع الشمس، ج ۱، فرهنگسرا،
۱۳۶۲.
۴۸.، تاریخ منتظم ناصری، تصحیح
رضوانی، ج ۲، تهران، دنیای کتاب.
۴۹. ژ، شاردن، سیاحتنامه شاردن، ترجمه محمدعباسی، ۱۰ جلد.
۵۰. وحید قزوینی، محمد طاهر، عباسنامه، تحصح ابراهیم دهگان،
کتابفروشی داودی اراک، ۱۳۲۹.
۵۱. کرمانشاهی، آقا احمد، مرآت الاحوال جهان نما، سفرنامه، قم،
۱۳۷۳ش.
۵۲. حبیب آبادی، محمد علی، مکارم الآثار، اصفهان، ۱۳۵۵ش.
۵۳. اعتمادالسلطنه، محمد حسن بن علی، المآثر والآثار، در چهل
سال تاریخ ایران، چاپ ایرج افشار، تهران، اساطیر، ۱۳۶۳ش.

۵۴. خاتون آبادی، محمد حسین بن محمد صالح، احوال العلماء من اقارب المؤلف، نسخه خطی کتابخانه (ش ۱) مجلس شورای اسلامی، ش ۵۵۰۱/۷.
۵۵. زنوزی، محمد حسن بن عبدالرسول، ریاض الجنه، چاپ علی رفیعی، قم ۱۳۸۶ ش.
۵۶. کتابی، محمد باقر، رجال اصفهانی، اصفهان ۱۳۷۵ ش.
۵۷. سبحانی، جعفر، موسوعه طبقات الفقهاء، قم، مؤسسه الامام الصادق (ع)، ۱۴۱۸-۱۴۲۴.
۵۸. مهدوی، مصلح الدین، تذکره القبور یا دانشمندان و بزرگان اصفهان. اصفهان، ۱۳۴۸ ش.
۵۹.، زندگی نامه علامه مجلسی، تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در قرن ۱۱ ق، اصفهان، ۱۴۰۱.
۶۰.، لسان الارض یا تاریخ تخت فولاد، اصفهان، ۱۳۷۰ ش.
۶۱. گزی برخواری، عبدالکریم بن مهدی، تذکره القبور، چاپ ناصر باقری بیدهندی، قم ۱۳۷۱ ش.
۶۲. حسینی اشکوری، احمد، تراجم الرجال، ج ۱، قم، ۱۴۲۲ ق.
۶۳. آل محبوبه، جعفر بن باقر، ماضی النجف و حاضرها، بیروت، ۱۴۰۶ ق.

۶۴. مدرس تبریزی، محمدعلی، ریحانه الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه و اللقب، انتشارات کتابفروشی خیام.
۶۵. نفیسی، سعید، احوال و اشعار شیخ بهایی، چاپخانه اقبال، تهران، ۱۳۱۶.
۶۶. قمی، شیخ عباس، هدیة الاحباب، چاپ دوم، امیرکبیر، ۱۳۶۳ ش.
۶۷.، فوائد الرضویه، کتابخانه مرکزی.
۶۸. الوجیزه، با تحریر و تنقیح و مقابله سید محمد مشکوه و مقدمه سعید نفیسی در شرح حال شیخ بهایی، چاپ مطبعه مجلس شورای ملی، تهران، ۱۳۵۶ ش.
۶۹. ذیحی، مسیح، استرآباد نامه، انتشارات امیرکبیر.
۷۰. حلبی، علی اصغر، تاریخ فلاسفه ایرانی، کتابفروشی زوآر.
۷۱. آصف، محمد هاشم، رستم التواریخ، به اهتمام عزیزالله علیزاده، تهران، انتشارات فردوس، ۱۳۸۲.
۷۲. مضطر، الله دتا، جهانگشاه خاقان، مقدمه و پیوست‌ها، اسلام آباد، مرکز تحقیقات ایران و پاکستان.
۷۳. واله، محمد یوسف، خلد برین، ایران در روزگار صفویان، به کوشش میرهاشم محدث، تهران، بنیاد موضوعات محمود افشار، ۱۳۷۲.

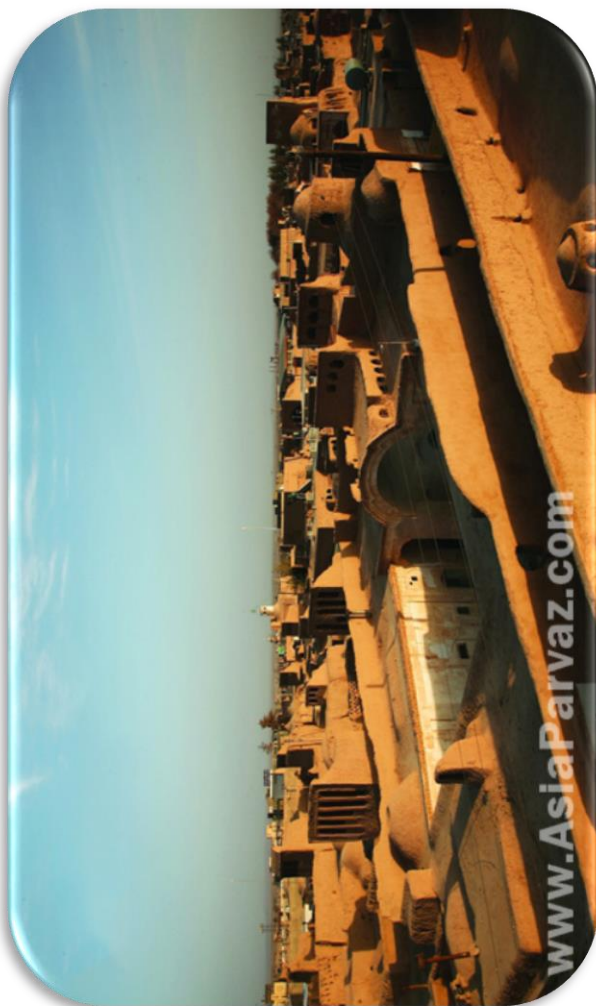
۷۴. شیرازی، عبدی بیگ، تکلمه الاخبار، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، نشرنی، ۱۳۶۹.
۷۵. غفاری، قاضی احمد، تاریخ جهان آراء، تهران، کتابفروشی حافظ، ۱۳۴۳.
۷۶. تنو، قاضی احمد، تاریخ الفی، تهران، فکر روز، ۱۳۷۸.
۷۷. وقایع نگار کردستانی، علی اکبر، حدیقه ناصریه و مرآت الظفر در جغرافیا و تاریخ کردستان، به کوشش رئوف توکلی، تهران، نشر گلها، ۱۳۸۱.
۷۸. منجم، جلال الدین، تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال، به کوشش سیف الله وحیدنیا، تهران، انتشارات وحید، ۱۳۶۶.
۷۹. نظری، معین الدین، منتخب التواریخ معینی، به تصحیح ژان اوبن، تهران، کتاب فروشی خیام، ۱۳۳۶.
۸۰. هدایت، رضا قلی خان، روضه الصفای ناصری، انتشارات کتابخانه مرکز، تهران، ۱۳۳۹.
۸۱. شاملو، ولی قلی بن داود قلی، قصص الخاقانی، به کوشش سیدحسن سادات ناصری، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. ۱۳۷۱.

۸۲. نصیری، میرزا علی نقی، القاب و مواجب دوره صفویه، تصحیح دکتر یوسف رحیملو، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۱.
۸۳. جمعی از نویسندگان، گلشن ابرار، پژوهشکده باقرالعلوم قم، سازمان تبلیغات اسلامی.
۸۴. عبدالله بن محمد تونی، الوافیه فی اصول الفقه، چاپ محمد حسین رضوی کشمیری، قم، ۱۴۱۵.
۸۵. جعفریان، رسول، دوازده رساله فقهی درباره نماز جمعه در روزگار صفوی، قم، ۱۳۸۱ ش.

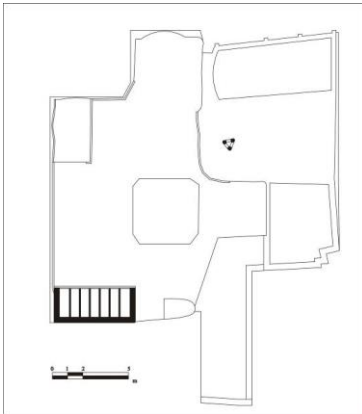
فصل پنجم:

آلبوم تصاویر

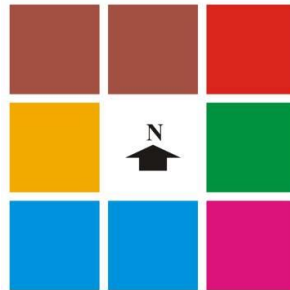
۱. بافت تاریخی شهر بشرویه



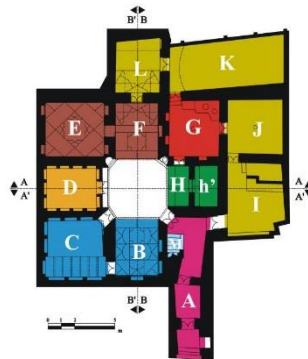
۲. تهرانخانه ملا عبدالله



تهرانخانه پشت بام خانه



هندس و سازماندهی کلی تهرانخانه



تهرانخانه هم کف خانه

A. دهلیز ورودی	B. ایوان تابستانی (جنوبی)	C. نشیمن تابستانی (اتاق بادگیر)	D. ایوان پاییزه (غربی)
E. نشیمن زمستانی	F. ایوان زمستانی (شمالی)	G. مطبخ (آشپزخانه)	H. ایوان بهاره (شرقی)
h. اتاق تهیه خمیر	I. بارریز و طویله	J. انبار کاه (کاهدان)	K. هیزم خانه
L. انبار مواد غذایی (کندو)	M. بالاخانه (گنجینه ذخایر)		

۳. درب ورودی خانه ملا عبدالله قبل از بازسازی



۴. درب ورودی خانه ملا عبدالله پس از بازسازی
(هم اکنون تبدیل به موزه شده است)



۵. نمای داخلی خانه ملا عبدالله بشروی





۶. حیاط خانه ملا عبدالله بشروی



۷. مطبخ خانه ملا عبدالله بشروی



۸. بازدید مؤلف از خانه ملاعبدالله بشروی (۱۳۹۳/۸/۲۹)



۹. مؤلف و امام جمعه محترم بشرویه



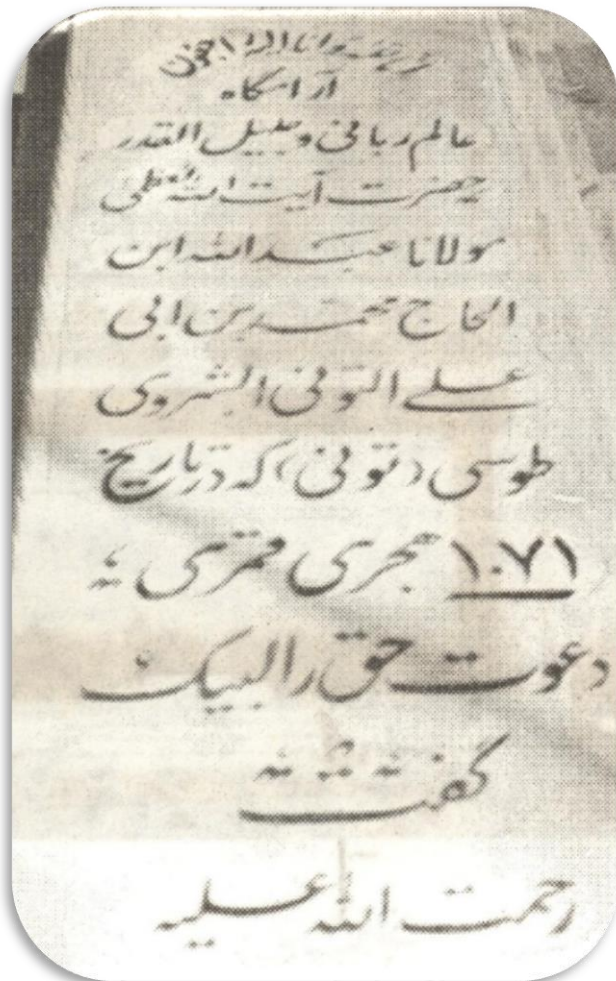




۱۰. مؤلف و فرزندش حاج محمد مهدی / مقبره ملا عبدالله



۱۱. سنگ قبر ملا عبدالله بشروی



۱۲. حاج حسین اسدی مقدم متولی منزل ملا عبدالله



۱۳. مقبره ملا عبدالله پس از بازسازی





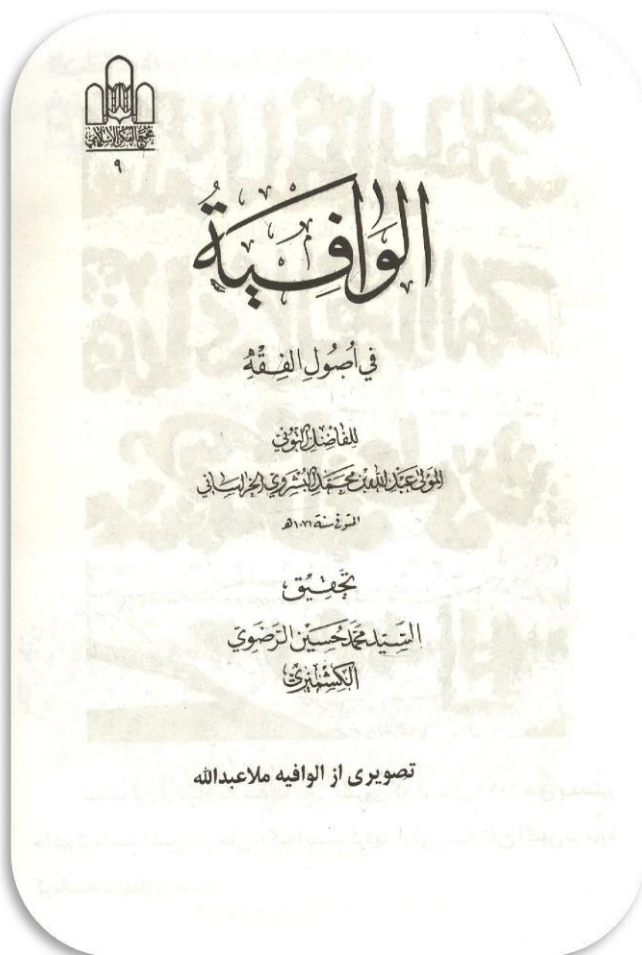
۱۴. پل شاه بر روی رود خانه قره سو در کنار مقبره ملا عبدالله
(که سابقاً محل تردد زوار عتبات عالیات بوده است)



۱۵. رودخانه قره سو در کنار مقبره ملا عبدالله



۱۶. تصویری از الوافیه ملا عبدالله



۱۷. مؤلف و فرزندش در کنار مرقد بابا رکن الدین / تخت فولاد اصفهان



۱۸. مرقد میرزا رفیعا استاد ملا عبدالله / تخت فولاد اصفهان



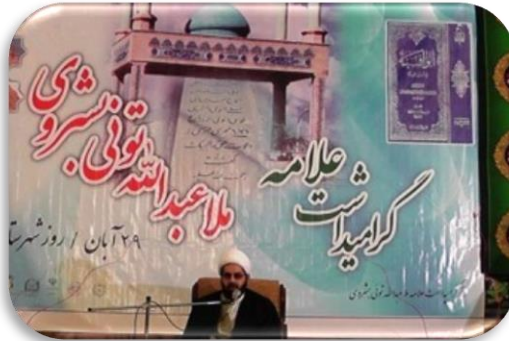
۱۹. مدرسه ملا عبدالله تستری بازار قیصریه اصفهان / محل تحصیل ملا عبدالله



۲۰. مقبره ملا خلیل قزوینی و سه فرزندش / قزوین



۲۱. تصاویری از کنگره‌ی ملا عبدالله در بشرویه



۲۲. حسینیه حاج علی اشرف / محله میانده بشرویه



۲۳. مسجد جامع میان ده بشرویه



۲۴. خانه مستوفی / خیابان ملا عبدالله / کوچه مستوفی



۲۵. باغ خان (خانه شبانی) / خیابان ملاعبدالله / کوچه ملاسعدی



۲۶. قلعه دختر بشرویه / ۱۲ کیلومتری غرب بشرویه



۲۷. آسیاب های شهرستان بشرویه





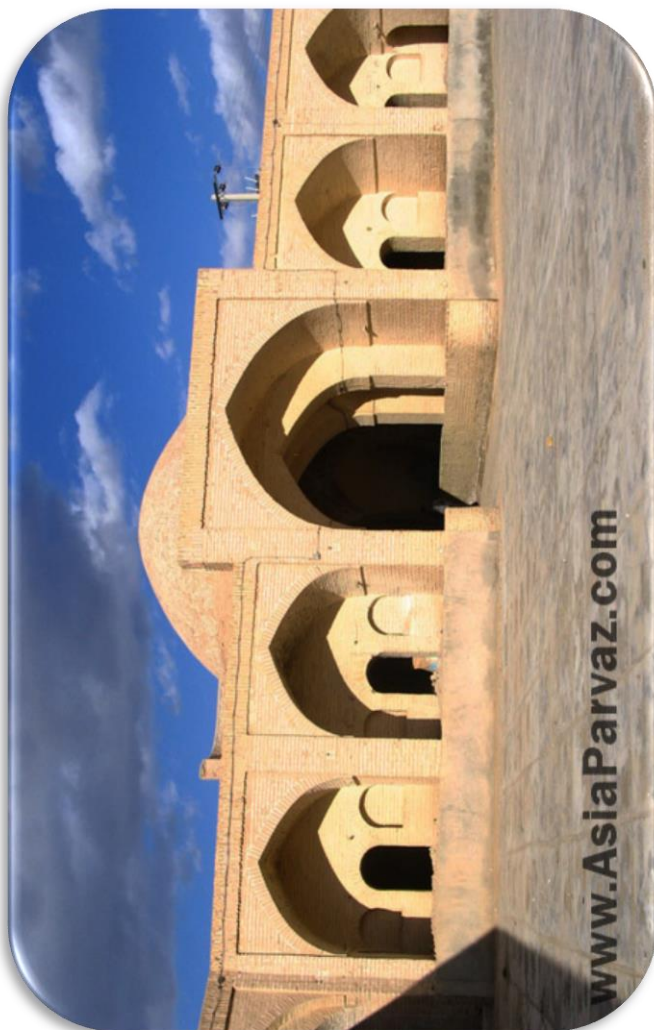
۲۸. پل تاریخی ترناو بشرویه







۲۹. کاروانسرای اصفاک / روستای اصفاک



۳۰. امام زاده بی بی نجمه خاتون / ۲۲ کیلومتری غرب بشرویه



۳۱. استاد بدیع الزمان فروزانفر از نوادگان ملا عبدالله

